

*Courage is not the absence of fear, rather a principle which has priority over fear!*

گفت آن یار کز گوشت سردار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدامی کرد

Rowshangar Publication Vol.5 Issue No.47 June 2011

شماره ۴۷

ماهنامه روشنگر . شماره چهل و هفت جون 2011



Jamejamonline.ir

## فهرست مطالب

در جهان سرمایه داری چه می گذرد؟

ص ۲

ما کیستیم؟ صفحه ۴

خرید و فروش انسان ص ۵

یک روز با ملالی جویا ص ۶

دکتر ارانی ص ۷

سندیکای کارگران ص ۹

ناصر حجازی ص ۱۰

نیروهای سیاسی مصر ص ۱۱

در باره هنر صفحات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴

عروسی شاهزاده ص ۱۵

نامه ها ص ۱۶

ما از آزادی دوریم؟ ص ۱۹

تاریخ اسلام ص ۲۶

میدان پوئرتا دل سول (میدان خورشید) در شهر مادرید و دهها هزار تظاهرکننده که فریاد خشم خود را علیه مقامات سیاسی، بیکاری، بحران اقتصادی در چهارشنبه شب 18 ماه می در پایتخت اسپانیا سر دادند.

# در جهان سرمایه داری چه می گذرد؟!

## سیمین رها

در نیم قرن گذشته بعد از سپری شدن ۲۵ سال دوران شکوفایی سرمایه داری عاقبت در آغاز سال ۱۹۷۰ به دلایل رکود اقتصادی پی گیر، بحرانی آغاز شد که تا کنون ادامه دارد می باشد. عوارض ناشی از این بحران را دولت های سرمایه داری با ترفند های گوناگون از جمله تزریق پول به بانکها و شرکت های بزرگ انحصاری به مرور کاهش دادند. غافل از اینکه این شکاف به هم آوردنی نبوده و نیست و این پستی و بلندی ها در عاقبت کار جهان را به آنجا خواهد برد که ناگزیر است برود. این بحران ها زبیده عملکرد واقع همین سیستم سرمایه داری است. اما همانگونه که اشاره کردم این بحران ها (اقتصادی) که ریشه در سیستم سرمایه داری دارد خود را در کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی نیز نشان داده و میدهد. هرچه این بحران ها عمیق تر گردد شاخص های آن در این کشورها آشکار تر میگردد. خبر جدیدی که به تازگی اتفاق افتاد و مدیا و رسانه های کشور های امپریالیستی تنها گوشه چشمی به آن نشان دادند این بود که حدود ده ها هزار نفر در تاریخ ۲۰ ماه می روز جمعه در میدان "آل پورتو دل سل" (بندر خورشید) در مادرید اسپانیا نیا تجمع نموده تا اعتراض خود را نسبت به دولت اسپانیا اعلام کنند. مردم میگویند که دیگر از دست سیاست های دولت به تنگ آمده اند، (طبق آمار، ۴۵ درصد جوانان در این کشور بیکار هستند). که با سیاست های غلط دولت منجر به ۲۰ درصد کاهش دستمزد و به تناوب آن از میان برداشتن خدمات اجتماعی از قبیل بیمه بیکاری یا تسهیلات بانکشی (افزایش سن باز نشستگی)، و فشارهای مالیاتی به طبقه کم در آمد شده است. و این همه باعث گردیده که این کشور عضو اتحادیه اروپا نیز از این بحران در امان نباشد. دیروز در یونان و بعد پرتغال و امروز در اسپانیا و با احتمال نزدیک به یقین در آینده ای نه چندان دور ایتالیا، و در نهایت میتوان حدس زد که بحران های اعتراضی دامنگیر کشورهای دیگر اروپا، نیز خواهد شد. چرا که همان طور که گفته شد (بحرانهای اقتصادی) نه تنها حل نشده است بلکه با تزریق مصنوعی پول به صورت وامهای غیر قابل برگشت به بانکها و شرکت های بزرگ سرمایه داری در حال ورشکستگی از اندوخته های صندوق های خدماتی مردم (البته نه از جیب مبارکشان) یا غارت و چپاول کشورهای دیگر. در اخبار رسیده تاریخ ۲۵ می گزارش داده شده است هزاران نفر از مردم اسپانیا با اولین حمله پلیس به جوانانشان به سرعت به سمت میدان بندر خورشید رفته و از جوانان خود در مقابل حمله وحشیانه پلیس حمایت کردند. در اثر مقاومت مردم ۳۷ تن از نیروهای پلیس زخمی شده، سلاحهای آنها و لباسهایشان به دست مردم افتاده است.



مطالبات دهها هزار کارگر اسپانیایی در میدان "آل پورتو دل سل" (بندر خورشید) از ایقرار بودند:

7 اقدامات چندگانه در ارتباط با نظام بانکی و بازارهای مالی برای تحقق اصل ۱۲۸ قانون اساسی اسپانیا که تمامی سرمایه در کشور اعم از خصوصی یا دولتی منوط به منافع عمومی است. و در سود آن تمامی مردم شریک هستند. و تقابل قدرت صندوق بین المللی پول و بانک مرکزی اروپا. ملی سازی فوری هر نهاد بانکی ای که با امکانات دولتی از ورشکستگی نجات پیدا کرده باشد.

8 قطع حقیقی پیوند میان کلیسا و دستگاه حکومتی، طبق اصل ۱۶ قانون اساسی. در واقع مطابق این اصل مذهب یا کلیسا هیچگونه اعمال نظر در قوانین سیاسی یا اجتماعی به شکل اجرایی آن ندارد.

9 دموکراسی مشارکتی و مستقیم با نقش فعال شهروندان. به معنای حضور واقعی مردم در تصمیم گیری ها در قوانین به واسطه خبرگزاری های راستگو و به واقع دموکرات.

10. تنظیم عادلانه قوانین کار و نظارت نهاد های دولتی منتخب مردم بر این قوانین/

11 تعطیلی تمامی نیروگاه های هسته ای و پیشبرد منابع انرژی در ارتباط با منافع روز مره زندگی نه تسلیهاتی..

12 بازپس گیری شرکت های دولتی خصوصی سازی شده.

13 جدایی عملی سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه.

14 تقابل بودجه ی نظامی، تعطیلی فوری کارخانه های اسلحه سازی و نظارت بیشتر بر نیروهای نظامی و انتظامی کشور. ما به عنوان یک جنبش صلح جو، به شعار «جنگ نه» معتقدیم.

15 بازپس گیری حافظه تاریخی که با در دست داشتن قدرت هر گونه که در جهت منافعشان باشد دموکراسی را معنا می کنند. ما خواهان نهادینه کردن دموکراسی به معنای حقیقی آن هستیم.

16 شفافیت کامل در حساب های بانکی و کمک نمودن از نظر اقتصادی به طور یکسان و عادلانه برای فعال بودن تمامی احزاب با نظارت نهاد های مردمی .



تظاهرات کارگران معدن در اسپانیا

فهرست مطالباتی که از سوی کمیسیون مطالبات کمپ میدان "آل پورتو دل سل" (بندر خورشید) اعلام شده، به این شرح است:

1 تغییر قانون انتخابات به این معنا. که کرسی های دریافتی در مجلس با کل آرا متناسب باشد.

2 حق مسکن به معنای لغو بدهی وام در زمان تحویل مسکن و امکانات پزشکی رایگان و همگانی.

3 لغو قوانین تبعیض آمیز و غیر عادلانه در رابطه با قوانین مهاجرتی. و آزادی فضای اینترنتی.

4 اصلاح مالیاتی به نفع اقشار کم درآمدتر.

5 اصلاح شرایط کار در قشر سیاست مدار دولتی با لغو دستمزدهای نجومی و مادام العمر..

6 طرد و محکومیت مفسدین مالی. قانون انتخابات باید ارائه ی لیست های انتخاباتی سالم و عاری از کاندیداهای متهم و یا محکوم به فساد مالی را اجباری کند.



طبق آمار، ۴۵ درصد جوانان در اسپانیا بیکار هستند

## محل توزیع نشریه در اروپا

در آلمان

## برلین

1. فروشگاه سینا

2. کتابخانه صادق هدایت

## فرانکفورت

فروشگاه پخش ایران روبروی ایستگاه مرکزی ایران

فروشگاه سوپر ایران در خیابان Gutleutstr.

فروشگاه و رستوران بی بی روبروی کنسولگری جمهوری

اسلامی ایران در خیابان Raimundstr.

مونخ بازارچه حافظ در خیابان Dachauer Str.

هانفر کارگاه فاست در خیابان Zur Bett federn

Fabrik 1

## در انگلیس

## لندن

فروشگاه و فرهنگسرای هرمز در خیابان inchley roea

## در هلند

## رتردام

در فروشگاه دنا در خیابان Oostzeedijk 362

## آمستردام

سوپر رز در خیابان Rozengracht 135

## در بلژیک

## بروکسل

در فروشگاه Info-Rayane در خیابان Rue Gen.

Publisher : Rowshangar

EditorinChief: Siamac Sotudeh

Editor : Almas shoar

Graphic: Simin Raha

سر دبیر: سیامک ستوده

ویراستار: الماس شعار

گرافیک و صفحه آرایی: سیمین رها

تیراژ: کانادا 6000 نسخه

تورنتو، مونترآل، اتاوا، نیویورک، هیوستون، دالاس نیوجرسی ویرجینیا آتلانتا  
توضیح روشنگر در لوس آنجلس: شرکت کتاب

## نماینده روشنگر در اروپا

آقای گودرز حسونند

Tel: 49 - 178 - 7310 - 595

Goodarz@web.de

روشنگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ مفهوم آزاد است. مطالب خود را به فارسی برای ما ارسال کنید. از پس فرستادن مطالب معذوریم.

مقالات مندرج در نشریه روشنگر، بیانگر نظرات نویسندگان آنها بوده و مسئولیت مطالب بر عهده نویسندگان آنها می باشد.

گزارش مالی

مخارج این ماه \$1177 (1075\$ خرج چاپ، 60\$ خرج پست، 12\$ cvc خرج ماهیانه حساب بانکی) بوده که با توجه به 955\$ کمک مالی، 222\$ دلار کسری داشته ایم. از اینرو، با توجه به 1266\$ دلار بدهی از ماه قبل کل بدهی ما بالغ بر 1488\$ می شود. با درود و سپاسگزاری از کمک های مالی خوانندگان حقیقت طلب و فعالین فداکار هوادار روشنگر، تیراژ جدید شش هزاری روشنگر را ادامه و امیدواریم در ماه های آینده تا تبدیل روشنگر به پرتیراژترین نشریه خارج از کشور آنرا حتی از این هم بیشتر افزایش دهیم.

آدرسهای تماس با روشنگر  
چک کمک مالی خود را به نام روشنگر  
و به آدرس های زیر ارسال نمایید.  
و یا از شماره حسابهای زیر برای واریز  
کمک مالی خود استفاده نمایید.

کانادا

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 79065218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس پستی:

کانادا

CEES

P.O BOX 55338

300 Borough Dr.

Scarborough ON. M1P - 4Z7

CANADA

Tel &amp; Fax : (905) 237-6661

rowshangar1@yahoo.com

## لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

Paid	Country	Income &
تورنتو	70	آقای مسعود الوند
-	20	خانم هما
-	20	آقای سیامک
-	30	خانم سعیده
-	20	آقای پرویز
-	100	آگهی
-	20	خانم شوکت
-	50	آقای احمد
-	60	خانم روناک
-	25	آقای احمد
-	30	آقای بلوچ
ایران	50	خانم سحر روشا
فرانکفورت	10	آقای جهانی
-	15	آقای آرمانی
-	140	آقای گودرز حسونند
-	35	خوانندگان در فرانکفورت
لندن انگلیس	50	خانم مهرناز
ایران	15 هزار تومان	آقای آرمان از ایران
ایران	20 هزار تومان	خانم فریده از ایران
ایران	15 هزار تومان	آقای سیاوش

890 دلار

جمع مبالغ

با پشتیبانی مالی خود

به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید!

# ما کیستیم و چگونه به اروپا به دیدن شما آمده ایم ؟

## روشنگر

یک نکته دیگر اینکه فقط کمکهای مالی نیست که ما در اروپا به آن احتیاج داریم. شما با ارسال خبر و مقاله هم می توانید ما را یاری کنید. چرا که سیاست ما تاکنون این بوده است که بجای درخواست مکرر کمک مالی از خوانندگان، از طریق پربار کردن آن، میل به ادامه کاری و بقای روشنگر را در دل آنها بر انگیزیم. در زیر شما ادرس و تلفن نماینده روشنگر در اروپا و محل های توزیعی آنرا خواهید دید که می توانید ضمن تماس با نماینده روشنگر برای کمک مالی و همکاری، به دوستانتان هم خبر بدهید. فقط یک چیز را فراموش نکنید. بدون کمک های شما بخصوص کمکهای مالی ما قادر به ادامه کار خود در اروپا نخواهیم بود. پیروز و برقرار باشید. روشنگر

کنند بلکه خودشان در مرکز قرار بگیرند، بدون اینکه برایشان مهم باشد جماعت را بکجا که معمولاً ناکجا آباد است می برند. با اینحال، بسیاری از افراد مخالف بالا، علیرغم مخالفت با آن، آنرا می خوانند و از بعضی مطالب آن لذت می برند.

توجه داشته باشید که یک شاخص موفقیت روشنگر این است که تنها نشریه غیر تجاری، پرخواننده و در عین حال رادیکال در خارج کشور است که بدون وابستگی به سازمان و تشکیلات و کمکهای آن توانسته است برای این مدت طولانی ادامه بیابد. و نه تنها ادامه، بلکه گسترش هم پیدا بکند. پس از آمریکا اکنون چند ماهیست که روشنگر به همت خوانندگان آن در اروپا هم شروع به پخش کرده است. البته ما میدانیم که تا چه مدت قادر به ادامه اینکار خواهیم بود. چون مخارج توزیع در اروپا با توجه به پراکندگی جمعیت در کشورهای مختلف آن و بالا بودن خرج پست در آنها بالاست. لیست محل های توزیع روشنگر که در پانین آمده گویای این مسئله می باشد. نمیدانیم شاید هم ما در نیمه راه اروپا

نماینده روشنگر در اروپا : آقای گودرز  
حسنوند

Tel: 49 - 178 - 7310 - 596

Goodarz@web.de

توزیع روشنگر در کشورهای  
آلمان ( برلین ، فرانکفورت، مونیخ، هانفر)

انگلستان (لندن)

هلند (آمستردام، رتردام)

بلژیک (بروکسل)



متوقف شویم. تنها مخارج پست 750 نسخه از آمریکا به آلمان به هزار ترفند نزدیک به 500 دلار می شود. این تازه در حالیکه که برای صرفه جویی در مخارج پست، هر ماه یکی از فعالین روشنگر در آمریکا، با وجود مشغله زیاد، با 10 الی 12 ساعت رانندگی از آمریکا به کانادا و بالعکس، سهم آمریکا و اروپا را با خود می برد. اگر مخارج پست در اروپا را هم به آن اضافه کنید انوقت پی به سختی کار ما می برید. تازه با افزایش خوانندگان روشنگر در اروپا بزودی ما ناچار به این خواهیم شد که روشنگر را بجای پست به اروپا در همانجا چاپ نماییم که این هر چند یک قدم بزرگ به جلو خواهد بود، ولی به مخارج ما نیز خواهد افزود. بهرحال، ما نمیدانیم. امیدواریم که بتوانیم به کار توزیع روشنگر در اروپا ادامه و آنرا به یک نشریه پرخواننده و به ستونی برای روشنگری و مبارزه با جمهوری اسلامی و توطئه های آن تبدیل کنیم. واضح است که اینکار فقط و فقط با همکاری خوانندگان روشنگر در اروپا ممکن خواهد بود. ابا نباید فکر کرد که کانادا یا آمریکا می تواند مخارج اروپا را هم به عهده بگیرد. ما همینکه تاکنون توانسته ایم مخارج چاپ در اینجا را تامین کنیم در تعجبیم. برای همین من گفتم که شاید هم نتوانیم به کارمان در اروپا ادامه دهیم...



روشنگر نشریه ایست که بر علیه مذهب، زن ستیزی و اصلاح طلبی روشنگری می کند. این نشریه اکنون نزدیک به چهار سال است که بدون وقفه در تورنتوی کانادا در شش هزار تیراژ بعنوان یک نشریه شناخته شده و مورد علاقه مردم چاپ و بطور رایگان در مغازه های ایرانی در کانادا، آمریکا توزیع می گردد. مهمترین شاخص این محبوبیت اینست که روشنگر تنها و تنها با کمکهای مالی مردم که لیست آن در هر شماره چاپ می شود، تامین می گردد. البته، لازم به توضیح نیست که روشنگر به هیچ سازمان و گروهی بستگی نداشته و کاملاً آزاد و مستقل است. تاریخ تاسیس آن به چهار سال قبل باز می گردد که وقتی پیشنهاد یکی از مساجد ایرانی تورنتو با پیشروی تمام قصد پاکسازی یکی از فروشگاه های ایرانی و کتابفروشی وابسته به آنرا از کتابهای بقول خودش الحادی داشت، با خشم و اعتراض گروهی از ایرانیان ساکن تورنتو مواجه می شود، و در پی این ماجراست که روشنگر با کمکهای مالی اولیه همین عده منتشر و با استقبال شدید ایرانیان تورنتو مواجه می گردد، تا جایی که پیشنهاد مزبور ناچار به عذرخواهی از عمل خود می شود (شرح ماجرا را می توانید در شماره های اول و دوم بخوانید)، و اکنون چهار سال است که بعنوان یک نشریه رادیکال و مورد حمایت جامعه ایرانی در تیراژ وسیع منتشر می گردد. در ضمن باید دانست که روشنگر تنها نشریه غیر تجاری و کثیرالانتشار در کانادا و فکر می کنم خارج از کشور است که بدلیل وابسته نبودنش به آگهی های تجاری حرفش را بی پروا و صریح و بدون واهمه از هیچ کس می زند و از اینرو کمابیش به وجدان بیدار جامعه ایرانی در حداقل تورنتو تبدیل شده است. البته در ابتدا، حزب الهی ها نهایت تلاش خود را از تهدید فروشگاه های ایرانی به تحریم گرفته تا ریختن نشریه در آشغالدان ها کردند تا جلوی توزیع آنرا سد نمایند. اما هربار با عکس العمل مردم و هواداران نشریه که گاهی به دخالت پلیس هم منجر می شده است، مواجبا توجه به چنین تاریخچه ایست که بحق می توان گفت روشنگر در تورنتوی کانادا به یک جریده ی واقعی، جریده ای که خستگی ناپذیر در برابر زورگویان و دغلكاران سیاسی و غیر سیاسی می ایستد، مشت آنان را باز می کند، و بخصوص با افشای توطئه ها و برنامه های ماموران شناخته و ناشناخته جمهوری اسلامی پیشبرد فعالیت های آنان را دچار مشکل ساخته و آرامش را از آنان سلب می نماید، تبدیل شده است. برای همین هم روشنگر بهمان اندازه که در میان دروغ گویان و دکانداران دین و سیاست دشمن و مخالف دارد در میان مردم معمولی دارای هوادار و خواننده خواننده می باشد. اگر بخواهید روشنگر را به معنای واقعی آن بشناسید، ه و ناکام می شدند، باید آنرا از روی مخالفین اش شناسائی کنید. مخالفین روشنگر اینها هستند: آنها که می گویند نباید با دین با صراحت و بی پروائی در افتاد، آنها که عادت دارند آسه بیابند و بروند که گریه شاخشان نزنند، آنها که در ظاهر با جمهوری اسلامی نیستند ولی در خفا سیاست و برنامه های آنرا پیش می برند، آنها که همیشه میان دو صندلی می نشینند و کارشان وصل کردن و نه فصل کردن حقیقت از دروغ است، آنها که همه هم و غم شان اینست که همه را دور هم جمع



ماجرای آنجا آغاز می شود که عکس های ستلایت بیانگر افزایش ۱۵ درصدی کشت کوکنار در افغانستان بوده است اما مواد مخدر در بازارهای داخلی این کشور به کمتر از ۶۰ درصد کاهش یافته بوده. همین موضوع نشان میداد مشتری بزرگی خرید و توزیع مواد مخدر افغانستان وارد عرصه شده که امکانات سیاسی و اقتصادی پیشبرد این تجارت فاسد را در اختیار دارد. پی گیری های بعدی مقامات ناتو نشان داده که سپاه پاسداران خریدار بزرگ تریاک افغانستان است و با بهره گیری از ۲ شبکه بزرگ قاچاق زمینی و هوایی درآمدهای میلیاردی را نصیب خود می سازد. به این منظور دو لابراتوار مجهز تولید هروئین در داخل ایران در شهرهای گناباد و گنبد کاووس راه اندازی شد و لابراتوار سوم نیز در آذر شهر ایران گشایش یافت. نخستین گروه شبکه قاچاق، مواد مخدر تهیه شده را از طریق خراسان به تاجیکستان منتقل می کرد و از آنجا با استفاده از شبکه های بزرگ با مصنوبت های دیپلوماتیک به قبرس و بخارست انتقال می دادند. شبکه دوم نیز با استفاده از لاری ها، مواد مخدر را از خراسان و ولایت های شمالی به آذربایجان می رساند و از طریق جمهوری آذربایجان به شکل زمینی محموله را به اروپا منتقل می کرد. اسناد موجود نشان می دهد که این دو مسیر از سال ها پیش مورد استفاده قرار گرفته بود و از سال ۲۰۰۶ محموله های مواد مخدر تا ۵۰۰ کیلوگرم را به صورت هوایی و محموله های زمینی را تا ۴ تن از این طریق به اروپا عبور داده بودند. همین امر سبب شد تا میزان قاچاق تریاک به اروپا از طریق جمهوری آذربایجان در سال ۲۰۰۹ به حدود ۱۰ تن افزایش یابد و در سال ۲۰۱۰ سپاه پاسداران رکورد خود را شکست و توانست بالغ بر ۲۸۰۰ کیلوگرم مواد مخدر را از طریق هوایی و حدود ۱۹ تن را از طریق زمینی به اتحادیه اروپا قاچاق کند. طبق برآورد کارشناسان اقتصادی سود ناشی از قاچاق این میزان مواد مخدر بالغ بر چهار و نیم میلیارد دلار تخمین زده می شود. گزارش می افزاید، برخی سفارتخانه های دولت ایران در پشتبانی از این اقدام سپاه کاملاً آشکار است زیرا برای رشوه های پرداختی به بعضی واسطه ها که گاهی به ۲۵۰ تا ۳۰۰ میلیون یورو افزایش یافته از پوشش دیپلماتیک استفاده شده است. رشوه هایی که حتا باعث بروز تنش در بین مقام های دولت باکو شد. چند ماه پیش که ۲۵ عضو یک شبکه بزرگ قاچاق در جمهوری آذربایجان دستگیر شدند حد اقل ۸ نفر از آن ها کارمندان محلی سفارت ایران در باکو بودند که به عضویت در فعالیت های خارجی سپاه پاسداران اعتراف کردند و اسناد هویت آن ها هم بر این امر گواهی میداد. در همین حال دولت ایران با اصرار خواستار استرداد این متهمان به تهران شد تا آنان را به اشد مجازات محکوم کند و حتی وعده اعدام آنان را داد. دولت باکو سرانجام متهمان را به تهران تحویل داد اما چندی بعد همین افراد مجدداً در جمهوری آذربایجان بازداشت شدند و همپیمانی سپاه و سفارتخانه های ایران در قاچاق عمده مواد مخدر به اروپا از همیشه آشکارتر گردید. این جا بود که دولت آمریکا با فشار به دولت آذربایجان از استرداد مجدد این مجرمان به دولت ایران ممانعت به عمل آورد. هم زمان با این رویدادها محموله های بزرگ مربوط به سفارتخانه های ایران در قبرس توسط گمرک هوایی این کشور کشف شد که اعضای سپاه پاسداران می خواستند با استفاده از مصنوبت های دیپلوماتیک آن را به اروپا قاچاق کنند. قابل یادآوریست که این محموله حاوی ده ها کیلوگرم هروئین خالص بود و نوع آن نشان می داد که از افغانستان قاچاق شده است. سفارت جمهوری اسلامی در آذربایجان که در این باره مورد پرسش قرار گرفت اتفاق پیش آمده را یک تقلب از سوی باندهای قاچاق عنوان کرد و مدعی شد که محموله سفارت در بین راه با این باکس های هروئین عوض شده است! ادعایی که با توجه به بررسی های قبلی و شواهد موجود بیشتر به یک داستان مضحک شبیه است تا یک پاسخ سیاستمدارانه. گزارش می افزاید: «سپاه پاسداران در حال حاضر به فعالیت در عرصه قاچاق مواد مخدر همچنان ادامه می دهد و منطقه نفوذ خود را به فیلیپین، مالزی و چین هم گسترش داده است. در همین چوکات شبکه های موزی و مربوط با سپاه پاسداران فعالیت های مختلفی از جمله قاچاق پول را انجام می دهند تا به این طریق منابع مالی فعالیت های دهشت افگنی و فرهنگی مراکز و موسسات فرهنگی خود در امارات، افغانستان، پاکستان، تاجکستان، ترکیه و شرق آسیا تامین کنند. گفتنی است که اتحادیه اروپا هم اکنون در حال تعقیب فعالیت بیش از ۸۰ تن از تاجران و شرکت های تجارتي ایرانی در اروپا هستند که خواسته یا ناخواسته با فعالیت های سپاه پاسداران همراهی می کنند.

\*\*\*\*\*

# خرید و فروش انسان در زندان ها

از سایت اخبار روز



او همچنین در بخش های دیگری از این نامه به وجود ضرب و شتم در زندان اشاره کرده است اینکه زندانیان عادی به راحتی در زندان مورد ضرب و شتم قرار می گیرند. وی به شرایط بازجویی های غیرقانونی در زندانها نیز اشاره ای کرده است و از آنچه بر سر متهمان حوادث پس از انتخابات رفته نیز سخن گفته است.

وی خطاب به رهبری نوشته است: نمی دانم بعد از انتشار این نامه چه سرنوشتی در انتظارم است اما به خدای بزرگ و ائمه اطهار و همین طور به خون شهدای راه آزادی و به خصوص شهدای یک سال اخیر سوگند یاد می کنم این مطالب عین واقع است و در زندان های تحت امر شما رخ داده است. مهدی محمودیان از ۲۵ شهریور ماه سال ۸۸ زندانی است و اکنون در زندان رجایی شهر به همراه دیگر زندانیان سیاسی محبوس است.

از سایت اخبار روز. متن کامل این نامه در سایت های جرس و ندای سبز منتشر شده است.

پایان

## گزارش تلویزیون ترکیه از قاچاق مواد مخدر توسط سپاه پاسداران

چند ماه پیش که ۲۵ عضو یک شبکه بزرگ قاچاق مواد مخدر در آذربایجان دستگیر شدند حد اقل ۸ نفر از آن ها کارمندان محلی سفارت ایران در باکو بودند که به عضویت در فعالیت های خارجی سپاه پاسداران اعتراف کردند و کارت های هویت آن ها هم بر این امر گواهی می داد.

در همین حال دولت ایران با اصرار خواستار استرداد این متهمان به تهران شد تا آنان را به اشد مجازات محکوم کند و حتی وعده اعدام آنان را داد. دولت باکو سرانجام متهمان را به تهران تحویل داد اما چندی بعد همین افراد مجدداً در آذربایجان دستگیر شدند و هماهنگی سپاه پاسداران و سفارتخانه های ایران در قاچاق عمده مواد مخدر به اروپا بیش از پیش آشکار شد.

خبر قاچاق گسترده مواد مخدر توسط باندهای وابسته به سپاه پاسداران، برگ سیاه دیگری را به قضیه فساد سازمان یافته حکومت ایران اضافه کرد. پیش از این اخبار فراوانی از تجارت های غیرقانونی، قاچاق آثار عتیقه، قاچاق سلاح و نیز قاچاق پول توسط سپاه پاسداران منتشر شده بود اما آشکار شدن نقش سپاه در تجارت کلان مواد مخدر قضیه جدیدی را درباره این گروه مافیایی می گشاید.

مهدی محمودیان: ولی امر مسلمین ... اینجا در زندان رجایی شهر تحت امر شما فرزندان و شهروندان کشور تحت امرتان با قیمت دویست و پنجاه هزار تومان اجاره داده می شوند ...

مهدی محمودیان، روزنامه نگار و زندانی سیاسی که در زندان رجایی شهر کرج به سر می برد از وقوع تجاوز جنسی به زندانیان در این زندان خبر داد. این نامه در حالی منتشر می شود که در روزهای گذشته زندانیان دیگری هم از وضعیت بسیار نامناسب زندانهای کشور خبر داده بودند. ضیا نبوی در نامه ای که منتشر شد از شرایط بسیار نامناسب زندان کارون اهواز سخن گفت و زنان زندانی سیاسی زندان رجایی شهر نیز که به تازگی به زندانی در فرچک و رامین منتقل شده اند از شرایط نامناسب آن سخن گفتند و توصیف کردند که این زندان به طویله ای شبیه است. در این شرایط مهدی محمودیان در نامه ای به رهبری از وقوع تجاوز جنسی در زندان رجایی شهر خبر داده است. وی در این نامه نوشت: «در زندان رجایی شهر هر کسی که کمی زیبایی در چهره داشته باشد و احیاناً زوری در بازو نداشته باشد و یا پول خوبی در حسابش نداشته باشد که باج بدهد به دیگران، به زور در سالن های مختلف و هر شب در یک اتاق گردانده میشود و هر مفعولی صاحبی دارد و از این بابت پولی به دست می آورد و بعد از چند وقت هم او را به دیگری می فروشد.»

وی در ادامه این نامه نوشته است: «در بندهای مختلف زندان رجایی شهر عمل لواط بصورت امری معمولی و قابل پذیرش در آمده است که ظاهراً مسئولین زندان برای کمتر شدن آلودگی های آن وسائل بهداشتی مورد لزوم افراد را آزادانه در اختیار زندانیان قرار می دهند.» او خطاب به آیت الله خامنه ای نوشته است: اینجا در زندان رجایی شهر تحت امر شما فرزندان و شهروندان کشور تحت امرتان با قیمت دویست و پنجاه هزار تومان اجاره داده می شوند و در این سیستمی که شما مسئولیت آن را دارید هیچ دادرسی نمی یابند. وی در ادامه نامه اش اشاره کرده است که از صد ها مورد از این روابط که با رضایت طرفین و به صورت آزادانه و شاید صرفاً بخاطر چند نخ سیگار و یا یکبار مصرف مواد صورت می گیرد و از زندانی جوانی می گوید که طبق مشاهده یک زندانی سیاسی، در طول یک شب ۷ مرتبه به او تجاوز شده است و



وقتی صبح به زندانیان شکایت می کند به انفرادی ( یا به گفته مسئولین زندان سوئیت) منتقل می شود بدون اینکه هیچکدام از متجاوزین حتی مورد سوال واقع شوند. او همچنین در بخش دیگری از نامه اش به وجود مواد مخدر در زندانهای کشور و خرید و فروش آزادانه آن اشاره کرده و نوشته است: در سه زندان رجایی شهر، کجویی و اوین بندهایی که در آن حضور داشتم، مواد مخدر به راحتی و بدون هیچ مشکلی و به هر میزان که اراده می شد وجود داشته و دارد، در حالیکه برای ورود یک دست لباس به زندان اوین می بایست ۶ ماه صبر کرد و در زندان رجایی شهر هم باید چند هفته نامه نگاری کرد و موافقت چندین مدیر و رییس را گرفت، اما مواد مخدر در حد مصرف نزدیک به هزار نفر در یک زندان وارد می شود. این در حالی است که بعد از حدود ۱۱ ماه زندان بودن هنوز نتوانسته ام اجازه ورود ۲ جلد کتاب آموزشی را بدست آورم. وی تاکید کرده است که این شرایط مختص زندان رجایی شهر نبوده و در زندان کجویی نیز در مقیاسی کوچکتر به همین صورت بوده است و در زندان اوین و بند ۳۵۰ شرایط دیگری حاکم بوده تا جایی که مواد مخدر دقیقاً توسط زندانیانی که هر روز در اتاق رئیس اندر زگاه بودند و اکثراً با هم غذا می خوردند، به قیمتی ارزان توزیع می شد.

# یک روز با ملالی جویا

رابرت دریفوس - مترجم: سمیر



چنانچه دیده میشود، یک رابطه مستقیم بین خیزش های دنیای عرب و ایران و وضعیت بسیار ناگوار در افغانستان وجود ندارد. در افغانستان که به علت سه دهه جنگ به ویرانه مبدل شده، ایالات متحده آمریکا و ناتو آنرا اشغال نموده و تحت حاکمیت جنگ سالاران فاسد و سیاستمداران معامله گر قرار دارد، فعالین انقلابی و طرفدار دموکراسی با یک مشکل اضافی دیگر نیز مواجهند: بر خلاف مصر اینجا فرهنگ استفاده از فیس بوک، توئیتر و سایر شبکه های اجتماعی وجود ندارد، در اکثر مناطق کشور نه برق وجود دارد و نه وسایل الکترونیک. ولی تمام این ها ملالی جویا را از تلاش باز نمیدارد. من دیروز را با ملالی جویا در جنوب مریند سپری کردم، جایی که او در حال سخنرانی در کالج سنت مری بود. کالج عمومی که در دهکده سنت مری قرار دارد. او یک زن جوان قابل توجه است، فعالی که در سالهای ۱۹۹۰ مصروف فراگیری درس در یکی از کمپ ها در پاکستان بود؛ مکتبی که توسط جمعیت انقلابی زنان افغانستان "راوا" راه اندازی شده بود. او در زمان طالبان مصروف تدریس در مکاتب زیرزمینی در زادگاهش در ولایت فراه بود، کلینیک های رایگان و یک پرورشگاهی را رهبری میکرد. در سال ۲۰۰۳ زمانی که ۲۵ سال داشت با ایستادن در لویه جرگه و انتقاد شدید از طالبان و جنگ سالارانی که زیر حمایت آمریکا به قدرت رسیده بودند در سطح جهان مطرح شد. او در سال ۲۰۰۵ به حیث نماینده پارلمان انتخاب شد، پارلمانی که تحت کنترل محافظه کاران متعصب، جنگسالاران و سیاستمداران فاسد قرار داشت.

. ولی دو سال بعد، در پی انتقادات شدید از پارلمان و دولت افغانستان عضویتش به حالت تعلیق درآمد. از آن بعد به شکل نیمه مخفی زندگی میکند و از چند سوء قصد جان سالم بدر برده است. در ۲۰۱۰ ملالی جویا در لیست ۱۰۰ شخصیت پرنفوذ سال مجله «تایم» جا گرفت. به گفته جویا، او میخواهد که نیروهای امریکایی و ناتو فوری از کشورش خارج شوند. "آنها باید اینجا را ترک کنند". "جنگ داخلی آینده خطرناکتر از جنگ داخلی فعلی نخواهد بود". او شدیداً ضد طالبان است و به همان اندازه مخالف اوباشان ائتلاف شمال و متحدانشان نیز است؛ کسانی که از ۲۰۰۱ به اینطرف مورد حمایت ایالات متحده قرار دارند و به همین ترتیب رئیس جمهور کرزی.



او در حال حاضر در سفرش به ایالات متحده مصروف معرفی کتاب جدیدش بنام "زنی در میان جنگسالاران" است. ابتدا سفرش دلیل رد ویزای وی از جانب وزارت امورخارجه آمریکا به تعویق افتاد، بهانه این بود که او وظیفه رسمی نداشته و به شکل مخفی زندگی می کند. اما این تصمیم در نتیجه اعتراضات گسترده جهانی تغییر کرد. یکی از کارمندان سفارت به او گفته بود "ما تو را بسیار خوب می شناسیم که کی هستی!" اگر شرایطی را که او تحت آن فعالیت میکند مشکل بنامیم حقیقت را کتمان کرده ایم. بخش اعظم رسانه ها تحت کنترل دولت و متحدانش قرار دارند. در مورد اینترنت می گوید: "کسانی که به اینترنت دسترسی دارند بسیار محدوداند و تنها در حدود ۲ درصد از افغان ها به فیس بوک و توئیتر دسترسی دارند که بیشتر هم دکتر ها و غیره هستند."

به گفته او نه تنها حکومت فاسد کرزی نومیدانه به طالبان تکیه می کند، بلکه پارلمان نیز امید خود را از دست داده است. او میگوید "شما میتوانید با انگشتان یک دست تعداد افراد طرفدار دموکراسی را در پارلمان بشمارید." در حالیکه تعداد معدودی احزاب و سازمان های غیردولتی مترقی وجود دارند - از دید او "ضد بنیادگرا و طرفدار دموکراسی" -- که این نهادها، بعضاً به شکل زیرزمینی فعالیت داشته و تعدادی هم به حاشیه سیاست رانده شده اند. او از "راوا"، حزب همبستگی افغانستان، سازمان ارتقای توانمندی های زنان افغان و تعداد محدود دیگری، به عنوان نمونه نام می برد. با وجود مشکلات فراوانی که در مقابلش قرار دارد، او میگوید: "ما دو راه در پیش داریم؛ خاموش بنشینیم و یا به مبارزه ادامه دهیم. اما تا هنوز زندهام با آنکه انتظار نداشتیم تا به حال زنده بمانم." او هنوز هم نمیتواند در داخل افغانستان آزادانه سفر نماید، نمیتواند به ولایات برود، او برای امنیتش در کابل همیشه محل سکونتش را تغییر میدهد. جویا در نقشش در سنت مری، که بوسیله بیش از صد محصل مجنوب سخنانش احاطه شده بود، به شرح دیدگاه هایش در مورد جنگ پرداخت. او با اندام کوچک خود در حالیکه به مشکل خود را به میکروفون میرساند، با موهای بلند و چشمان قهوه ای، دریشی تیره و شال روشن بر تن داشت و بطور غیر متوقع چادر به سر نداشت. صدایش که خشم پنهان را در خود داشت، گاهگاهی بلند میشد و من چهره های بیدار شنوندگان زن و مرد جوان را می دیدم که اندوه در آن نمایان بود. آنان بعداً پرسش های مناسب و ماهرانه ای مطرح کردند و نشان دادند که پیام جویا را هضم کرده اند. "در کشور من نتیجه سیاست خارجی باراک اوباما، ازدیاد نیروی نظامی، قتل عام های بیشتر را به دنبال داشت." از سال ۲۰۰۱ به اینطرف ایالات متحده آمریکا افغانستان را از "تابه داغ به آتش انداخته است." و در ارتباط به استدلال آنانی که میگویند حضور ایالات متحده زنان را در مقابل جنایات طالبان و دیگر اسلامگرایان متعصب محافظت خواهد کرد میگوید: "جنگ هرگز به زنان افغانستان کمک نمیکند" جویا مذاکره و گفتگو های سیاسی ایالات متحده و کرزی با طالبان را برای پایان دادن جنگ جدی نپنداشته و میگوید طالبان بوسیله آمریکا و متحدانش، عربستان سعودی و پاکستان، ایجاد و حمایت می گردید و در نتیجه ممکن است که برای بار دیگر دولتی تحت رهبری و یا نفوذ طالبان را در صورتیکه حافظ منافع آمریکا باشد بپذیرد. افزون بر آن او میگوید که هیچ و یا فرق کمی بین طالبان و دشمنان آنان در ائتلاف شمال وجود دارد، آنانیکه رهبران نشان مسئول قساوت های خونین در جریان جنگ های تنظیمی سال های ۱۹۹۰ بودند. او عمیقاً مخالف اسلام سیاسی است و میگوید طالبان و جنگسالاران "اسلام را با سیاست درمی آمیزند و علیه مردم بکار میبرند." او متعهد به مبارز پایدار است، به گفته او متحدانش درین مبارزه، مردم بیگناه افغانستان اند که عمیقاً از طالبان و دشمنان آنان در دولت متنفذ اند، "زنانیکه مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند، انسان هایی که غذای کافی برای خوردن ندارند، کسانی که مورد بیمارمان های نیروهای امریکایی و ناتو قرار میگیرند؛ آنان قهرمانان من اند."

\*\*\*\*\*

یکبار دیگر میپرسم آیا نباید به آخرین خواست اعدای ما توجه کرد؟ فرزندان من دو نامه نوشته اند که در حقیقت وصیت نامه آنها است. آنها به من گفتند مادر یک نامه عفو و بخشش برای تو و پدرم نوشته ایم و یک نامه به خدا، مستقیم برای خدا نوشته ایم و سوالات خودمان را از او کرده ایم. به زندانبانان گفتم نامه های فرزندانم را به من بدهید. گفتند اول باید ببینیم چه نوشته اند و کپی بگیریم و سپس تحویل میدهیم. این چه حکومتی است که از نامه دو فرزند من که دقیقه ای بعد آنها را اعدام میکند، میترسد و این چه حکومتی است که وصیت نامه فرزندانم را هم به من نداده است؟

وقتی فرزندان مرا کشتند، و البته صحبت این بود که امروز چهار نفر دیگر را نیز اعدام کرده اند، آمبولانس حامل پیکرهای فرزندانم را که خواستند بیرون بیاورند، مردان اسلحه به دست از جوانان و مردمی که دست خالی در آنجا تجمع کرده بودند و اشک میریختند، وحشت داشتند. من این وحشت را در چشمهای آنها می دیدم.

درگرامیداشت یاد فرزندان من شمع روشن کنید و به آرزوی دنیایی باشیم که زندانی نباشد. به امید اینکه دیگر در هیچ جای دنیا اعدامی نباشد. اعدام در سراسر دنیا باید خاتمه پیدا کند. در هیچ جای دنیا نباید شکنجه ای باشد. به امید اینکه اگر هم زندان و زندانی هست، زندانبانان برای تربیت و سازندگی باشند نه شکنجه و زورنمایی و قلدری یک مشت جنایتکار و قلدر. انسان سازی و راهنمایی و کمک جای شکنجه و توهین و تحقیر را بگیرد.

\*\*\*\*\*



ما سحرگاه امروز در مقابل در زندان اصفهان بودیم. جمعیتی که آنها را نمی شناختم در کنار من بودند و جوانان زیادی آرام آرام اشک میریختند. وقتی آخرین ملاقات انجام شد و نزد دوستانم برگشتم، همانهایی که بیرون در منتظر من بودند، همانهایی که اولین بار می دیدمشان، گفتم عزیزانم گریه نکنید. اینها ادعا میکنند که با کشتن دو فرزند من جامعه ایران پاک میشود و مشکلات از این جامعه رخت برمی بندد، پس خوشحال باشید که با قتل دو عزیز من قرار است آرامش به جامعه ایران بازگردد! قرار است دیگر کسی گرسنه سر بر بالین نگذارد و کسی شکنجه نشود! قرار است دیگر کسی از گرسنگی نمیرد! قرار است همه مصائب این جامعه که از سر و روی ما بالا میروند تمام بشود! به جوانانی که در سحرگاه خونین امروز اشک میریختند گفتم فرزندان من اولین قربانیان اینها نبودند اما

## پیام مهوش علاسوندی مادر عبدالله و محمد فتحی

اگر فرزندان من یکبار مردند، قاتلین و شکنجه گران و مسئولین این پرونده روزی صد بار خواهند مرد.

آنها روی آرامش را نخواهند دید مخصوصاً رحیمی و بهرامی و سرهنگ حسین زاده و حبیب اللهی دادستان اصفهان. وقتی در مقابل دو پسرم قرار گرفتم و گفتند یک دقیقه وقت دارید آخرین ملاقات را انجام دهید به پسرانم گفتم سرتان را بالا بگیرید و با چشم باز بمیرید و به چشمهای آن کسی که طناب دار بر گردنتان می اندازد نگاه کنید.

سوال من این است که در کجای دنیا رسم است حتی اجازه ندهند مادر و فرزندان که قرار است اعدام شوند با خیال راحت همدیگر را در آغوش بگیرند. فرزندان من خواستند دستشان را باز کنند و یک لحظه مرا در آغوش بگیرند، گفتند نمیشود. در کجای دنیا به آخرین خواست محکوم به اعدام گوش نمیدهند! پسرم گفت میخواهم مامانم را بغل کنم، دستم را باز کنید. نکردند گفتند قانون است. به پسرانم گفتند ببینید چه کشور قانونمندی داریم! گفتم من دستهایم را دور گردن شما می اندازم. من شما را بغل میکنم همانطور که از کودکی تا الان بغل تان میکردم.

دکتر ارانی و مجله دنیا

**مطالب مجله دنیا که در زمان رضا شاه توسط دکتر ارانی منتشر می شد هنوز هم برای عصر ما تازگی دارند و گویا برای مبارزه با کهنه فکری های عصر ما نوشته شده اند. از همین رو و هم از اینجهت که خوانندگان با مطالب مجلات و نشریات گذشته آشنائی پیدا کنند تصمیم به چاپ این نوشته از کتاب "دنیای روشنگر دکتر ارانی" نوشته باقر مومنی گرفتیم. ارانی یکی دیگر از مفاخر فکری و فرهنگی جامعه ما بود که بدست رضاشاه بقتل رسید**

مسائل ایران

با توجه به محیط و شرایط سیاسی و فکری و بخصوص حکومتی ایران در زمان انتشار مجله دنیا، این مجله مطلقاً از کنار مسائل و مشکلات اجتماعی محیط و زمان خود می گذرد و در آن چه مشخصاً به ایران مربوط می شود، بحث های خود را به مسائل «فرهنگی» محدود می کند. تنها مسئله اجتماعی که انعکاس آن در مجله دیده می شود، اشاره انتقادی بسیار مختصری به وضع زن در ایران است و این اشاره، عیناً چنین است: «در جامعه امروز ما، زن در حکم مال و شیء» است. نویسنده تلویحاً تقصیر این وضع را به گردن مجموعه شرایط جامعه می اندازد و اظهار عقیده می کند که «اگر ما بخواهیم، زن ها بیش از این ترقی می کنند، باید وسایلی ایجاد کنیم که در کلیه رشته های اجتماعی این تکامل حاصل شود... و تا موقعی که این وضعیت دوام دارد، تکامل بیشتری برای آنها نمی شود قائل شد». اما همین مطلب کوتاه هم پس از یک مقدمه مفصل تر از دیالمقدمه در مورد ترقیات آن روز ایران آمده است، به این ترتیب که نویسنده یادآور می شود که در مورد ایران «پس از جنگ بین المللی، در تمام رشته های زندگانی این ملت، قطعاً ترقیاتی دیده می شود». پس از اشاره به تبدیل خر و قاطر و شتر، در رشته حمل و نقل به اتومبیل و تا حدی راه آهن و همچنین در زمینه هنر، تبدیل تقلیدی های قدیم به سینما و تئاتر و در زمینه آموزش، کنار گذاشتن مکتب خانه ها و احداث مدرسه و دارالعلمیات، می نویسد زن ها که در گذشته اکثراً مکتب خانه هم نمی دیدند «و به سن نه سالگی صیغه می شدند و از یک خانه شوهر به خانه دیگری رفتند، امروز از آن خانه ها به خیابان ها هجوم می آورند».



ادبیات و فرهنگ ما، که بطور عمده محصول دوران ملوک الطوایفی و حتی دوره شبانی است، به درد دورانی که ماشین های عظیم الجثه اروپایی برای بیدار کردن ما آوازهای مهیب سر داده و «اصول جدید ماتریالیسم در دنیای متمدن، انقلاب فکری عجیب و غریبی ایجاد کرده» دیگر مطلقاً به کار نمی آید. «دستورات اوستا و مذاکرات رای و برهمن از نظر زندگی امروزی، دیناری ارزش ندارد. فکری که آن روز بزرگ جلوه می کرد... در دنیای امروز که شروع به تشکیل جامعه های عاری از طبقات کرده است، پوچ است... مدیحه سرایی مثل قرون وسطی نمی تواند جزو آثار صنایع ظریفه عصر حاضر به شمار رود». در اثر پیشرفت تمدن و تغییر زمانه و تحول روابط و روحیات و افکار انسانی «از خواندن حافظ و سعدی و همقطارانشان، دیگر آن احساسات در ما تولید نمی شود، مگر اینکه سطح فکری خود را تا به حد آن دوره پایین بیاوریم». «برای حافظ، مجسمه زیبایی، "غزال رعنا" و "ولیان شوخ شیرینکار شهر آشوب"، بوده است» ولی هم او اگر امروز سر از گور بیرون آورد، و «از شیراز پا بیرون گذارد». بدون شک در مورد دختران ورزیده مو خرمایی آلمانی «که رنگ سفید بدن شان در اثر ورزش و ورزش باد و تابش آفتاب کوهستان مانند مس، سرخگون شده»، عبارات و اصلاحات و تعابیری غیر از این ها به کار می برد.

گلستان سعدی، محصول «وضعیت مادی» دوره ای است که «یک مشت ایلیخان های بی سروپای مغول» بر ایران حکومت می کرده اند و سعدی، ناگزیر بود که «با آن کلمات تملق آمیز فصیح و شیرین و دلکش، در آداب قناعت و اصول درویشی... از طرفی مفتخواران را کمی به راه راست هدایت کرده و از طرف دیگر، بار دوش توده را سبک نماید». این «تنها شاهکار نثر فارسی» اینک در روزگار ما عبارات و جملات و کلماتی است که «از حیث معنی پوچ و فقط یک مشت مطالب اخلاقی پیش پا افتاده را با فلسفه قضا و قدر در بر دارد و انسان را به دو رویی و دروغ مصلحت آمیز، تقیه، درویش و بداخلاقی، راهنمایی می کند». این گونه نوشته ها «به درد همان اخلاف ایلیخانان مغول و مشتکی تملق گو و «وافوری می خورد که پشت کرسی، آش رشته بخورند و در جامعه بعلبک، بجای دسر، مزه مزه کنند» زیرا از مشکلات «جامعه ای که می خواهد با کار خود، با ماشین های عظیم الجثه امریکایی رقابت نماید» گریزی باز نمی کند.

«شاهنامه فردوسی با تمام آن عظمت و ابهتی که برای آن قایل هستند» صرفاً محصول شرایط مادی زندگی و هماهنگی با هدف های «امرای ملوک الطوایفی» است «که می خواستند با تولید احساسات وطن پرستانه قدرت را به دست گیرند و دیگر خراج به خلق ندهند» و قهرمانان آن نیز دارای همان چهره هایی هستند که در آن زمان می شناختند و با دشمنان خود با همان سلاح هایی می جنگیدند که در دسترس آنها بود. یل ارجمند فردوسی، سر و سینه و پا و دست یلان را به ضرب شمشیر و خنجر و گرز و کمند می برد و می درد و می شکند و می بندد ولی ارایش ماریا رمارک، نویسنده معاصر آلمانی که در جنگ بین المللی شرکت داشته از گاز خفه کننده و توپ هایی مانند «دیکه برتای» آلمانی و مسلسل های انگلیسی سخن می گوید که سربازان را گروه گروه از پا در می آورند و طبیعی است که در چنین عهدی، رستم با سلاح های

و حال آنکه «خواننده مادی ما قطعاً می داند که نیوتون در تحت چه شرایط و محیط و چه اطلاعات بخصوص، این قانون را بوسیله اندازه گیری تجربی و سنجش نتیجه گرفته است و مولوی هرگز بوسیله یک دم روحانی و یک جذبۀ عرفانی، از وسط هوا نمی تواند این قانون را کشف نماید.... بدیهی است که مقصود مولوی، بیان یک میل و جذبۀ عمومی است و به جاذبۀ جرمی کاری ندارد» و اساساً «در طبیعت جذب قطب های مختلف الجنس و در اجتماع، میل زن و مرد... غلط بودن» این فرضیه را اثبات می کند.

نمونه دیگر، اختلاف نظریات داروین با گفتار مولوی درباره «حرکت کمالیه روحانیت» است. مولوی گفته است:

از جمادی مردم و نامی شدم  
از جمادی مردم و نامی شدم  
مردم از حیوانی و آدم شدم  
مردم از حیوانی و آدم شدم  
حمله دیگر، بمیرم از بشر  
تا بر آرم از ملانک بال و پر  
بار دیگر از ملک پران شوم  
آنچه اندر و هم ناید، آن شوم

واضح است که مولوی مانند عرفای دیگر، درجات تکامل از نباتی تا ملکی و بالاخره بازگشت به مبدأ مجهول را در ارتباط با عالم روحانی می فهمد و مطرح می کند، سخن اودر باره «آنچه اندر و هم ناید» به هیچ وجه ربطی به تکامل موجودات زنده ندارد «زیرا داروین و همقطاران او بوسیله ترقی زیاد علوم طبیعی و پیدا شدن عده زیادی از فسیل ها و مقایسه دقیق زمان آنها با یکدیگر، موفق شدند نشان دهند که در تحت تأثیر شرایط محیط، موجودات تغییر شکل می دهند» و نه تنها عارفان عهد عتیق، که هیچ دانشمند علوم طبیعی نیز، بدون در اختیار داشتن افزارها و اطلاعات علمی امروزی، نمی تواند به کشف قوانین تکامل موجودات زنده نایل آید.

اما مجله دنیا، در مورد ادبیات و فرهنگ کهن ایرانی در همین حد باقی نماند بلکه با سلاح ماتریالیسم دیالکتیک، در اساس به جنگ تمام مقدسات فکری و فرهنگی و ادبی زمان خود می رود و هیچ بتی را هم از ضربت تیر خود بی نصیب نمی گذارد.

اما بجز این مطلب از مسائل ایران، آن چه که مجله دنیا، بطور مشخص و با دست نسبتاً بازتری به آن پرداخته، مسئله فرهنگ بطور عام و برخی جنبه های هنر است، در این مورد مجله بطور عام، فرهنگ حاکم بر ایران را با قاطعیتی تمام مورد حمله قرار می دهد و فرهنگمداران نامدار این عصر را بطور کلی تخطئه می کند. نکته ای که بیش از همه در این زمینه به چشم می خورد، ریشخند روحیه محافظه کار حاکم بر فرهنگیان این عصر است که همچنان در فرهنگ چندین قرن پیش کشور، غوطه می خورد یکی از تظاهرات این روحیه این بود «دانشمندان» این زمان، آخرین دستاوردهای علمی قرن بیستم را با اندیشه های قرون گذشته تطبیق می دادند و با آوردن بیتی از ابیات عرفای قدیم ایران، مدعی می شدند کی فی المثل فلان عارف ما، قرن ها پیش به چنین کشف یا اختراعی دست یافته است. مجله دنیا، نخستین وظیفه خود را مبارزه با چنین چشم بندی ها و سوء تفاهم پراکنی ها قرار داده بود. برای نمونه، یکی از نویسندگان مجله، قانون جاذبه نیوتون و «تطبیق» آن را با یکی از ابیات مولوی، بوسیله این به اصطلاح علماء، مثال می زند، به این ترتیب: قانون جاذبه نیوتون، حکایت از آن دارد که «هر دو جرم یا قوه متناسب مستقیم با اجرام آنها و متناسب معکوس یا مجذور فاصله آنها، یکدیگر را جذب می کند» و «دانشمند» محافظه کار ایرانی، یکی بیت از کتاب «مثنوی را به دندان گرفته» و آن را دلیل کشف این قانون، بوسیله مولوی می داند، او گفته است:

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست  
جنس خود را همچو کاه و کهریاست



### لوح یادبود تقی ارانی در برلین

نداده و یک فکر منطقی مشخصی را تعقیب» نکنند. با وجود این، نویسنده مقاله مطمئن است که اگر این ها «طرفدار یک عقیده منطقی» بشوند، از آنجا که «قوة ایجاد هنر در آن ها هست می توانند از عهده بر آیند» و هر کدام، به نوبه خود، یک «رل تاریخی بازی کنند».

نکته قابل ذکر و در عین حال تأثیر برانگیز در مورد ادبیات این زمان ایران این است که مجله دنیا در ستون «مطبوعات جدید»، مجموعه فقط به معرفی چهار کتاب، که دو تای آن نیز از نوشته های صادق هدایت است، پرداخته و در اکثر شماره ها، در این ستون به ذکر این جمله اکتفا کرده که «کتاب جالبی نیست» یا «کتاب قابلی در نیامده است». به این ترتیب، مجله اطلاع چندانی از آثار ادبی زمانه خود، بدست نمی دهد، و گاه خواننده را به این فکر وامی دارد که شاید در این زمان، واقعاً کتاب قابل ذکر یا تألیف یا ترجمه نشده است. با وجود این، در مقدمه ترجمه کتاب گل های سفید، اثر اشفاق توایگ، این جمله به چشم می خورد که "در میان نویسندگان فعلی ایران فکری که خیلی رواج دارد، بیان طرز فاسد و فاحشه شدن یک دختر جوان سالم است". قضاوت مجله درباره این آثار نیز آن است که «این نویسندگان، با فکر ساده و عاری از صنعت در رمان های غیر جالب، این فکر را می پروراند» و نظر خواننده را به دقت در کتاب تسوايگ و مقایسه آن با آثار نویسندگان ایرانی و علت اختلاف کیفیت این دو، که ناشی از تأثیر محیط مادی است، جلب می کند.

اما، یادداشت هایی که درباره کتاب های معرف شده، نوشته شه، با همه کوتاهی، جالب و با نوع متعارف زمان، به کلی متفاوت است. برای مثال، در معرفی نمایشنامه عدالت بشر، به قلم عصار (آشفته)، می نویسد: این کتاب «می خواهد مطلق نبودن قوانین اجتماعی را نشان دهد» و ضمن تأیید «فکر مؤلف»، تأکید می کند که «عوامل محیط، فکر وی را آزاد نگذاشته است که هنر تئاتری خود را نشان دهد». یا در معرفی کتاب تمدن اسلام نوشته گوستاو لویون، ابتدا در مورد نویسنده به طنز و تلخی می نویسد: «اسم این نویسنده را در هیچ دایره المعارفی نمی توان پیدا کرد؛ اما شاید در وزارت خارجه فرانسه در شعبه شرق، دوسیه ای راجع به این کتاب که قطعاً برای سیاست استعماری فرانسه خدمات شایانی کرده است، پیدا شود». سپس در مورد کتاب با طنز گزنده تری چنین ادامه می دهد: «این کتاب، ظاهراً از فرانسه به انگلیسی و از انگلیس به عربی و از عربی و از عربی به زبان اردو و از زبان اردو به فارسی نامفهوم ترجمه شده است. پس غریب نیست که در ضمن این همه ترجمه، کتاب موسوم به ..... یعنی تمدن عرب به تمدن اسلام ترجمه شده است». اما مجله دنیا در مورد صادق هدایت و آثار او با توجه و تفصیل بیشتری سخن می گوید. در معرفی کتاب سایه روشن او که در این زمان انتشار یافته، یادآوری می کند که او «از سال 1306 تا 1313، نه کتاب انتشار داده» ولی «آدم تعجب می کند که چرا اسم او را هیچ جا نمی شنود». و درباره علت آن به طنز می افزاید: «شاید فراموش کرده است که کتاب ها را در موقع انتشار یا نهایت ادب و احترام به ادبا و متعقدمین فاضل و غیره تقدیم کند». با این همه، لحن انتقادی مجله از هدایت، همچنان تند

آنروز خود، نمی تواند به مقابله «فیلدمارشال فن هیندنبورگ» برود.

ناصر خسرو می خواست «مذهب را با علم آشتی» دهد و برای اینکه نظرات اصحاب هیولا، از جمله محمد زکریا را رد کند، در کتاب های زادالمسافرین و وجه دین خود از مذهب یاری می گرفت. «خیام متحیر است و چنان که از رباعیات وی بر می آید گاه مسلمان، گاه کافر، گاه جبری و گاه خداپرست است» و این تحیر او، چیزی جز نتیجه تأثیر و تحمیل شرایط و محیط مادی نیست. خلاصه کنیم، تمام آثار ادبی و هنری از منة کهن «جز یک مشت استخوان پوسیده متعفن، چیز دیگری نیست. باید همه آنها را «در موزه، پشت شیشه گذاشت».

اما، علیرغم همه این ها، متولیان ادب و فرهنگ امروز ایران که «یک مشت افیونی یا کهنه پرست و مرده پرست هستند و می خواهند با آب عرفان و شعر، عقاید ایدالیسم پوسیده را از اضمحلال قطعی محافظت کنند» داد و فریاد راه انداخته اند که «ما طرفدار سیر قهقرایی هستیم، تمدن قدیم هند و ایران، مافوق تمدن ها بود. برای ما، صدای بلبل و گل و آب رکناباد و گلستان سعدی، خط نستعلیق، شقایق بوعلی سینا و مسافرت با کاروان و غیره و غیره، مافوق درجات تمدن است». کارهای به اصطلاح فرهنگی و تحقیقی این ها نیز مقداری «تحقیقات صد تا یک غاز، از شرح حال فلان شاعر متملق کاسه لیس و یا روده درازی و نقل جملات عربی» است و تا به حال «یک کتاب حسابی که بتواند به پای کتب محققین اروپایی برسد مثل... تحقیقات تولد که راجع به فردوسی یا کریستن سن راجع به دوره ساسانیان، نتوانسته اند از خودشان به یادگار بگذارند». این ها همچنان می خواهند که «امروز... در مدارس، عوض شیمی، کیمیا و به جای هیئت جدید، نجوم و رمل و اسطرلاب به شاگردان درس بگویند. اما، کمترین تردیدی نیست که فرهنگ دنیای جدید، مانند «کنسرت های امثال تهون... کتبی مانند کتاب "ارمارک"، خط لاتین و ماشین تحریر، علوم و نظریات جدید مانند فرضیه نسبی، اسلوب دیالکتیک، بالآخره، اتومبیل، رادیو، آتروپلان و غیره و غیره، وارد این سرزمین شده، تمام مقدسات آنها را به پشت پنجره های موزه ها خواهد راند».

البته بر ما معلوم است که اگر هنوز «طرز نویسنگی و اصولاً کلیدی هنرهای دیگر در این ششصد ساله اخیر» در ایران ما فرق اساسی نکرده اند، به هیچ وجه به معنای صحت فکر و عقیده کهنه پرستان نیست بلکه دلیل آن، صرفاً سکون و عقب ماندگی حیات مادی جامعه ما در این شش قرن است. «دهقان ایرانی، هنوز هم با گاو آهن زمین را شخم می زند و اجناس ایرانی، هنوز هم کمابیش با شتر حمل و نقل می شوند و کاسب ایرانی هم، هنوز با منقل و کرسی خود را گرم می کند». با این همه، در اثر افزایش تماس جامعه ایران با اروپا، بخصوص پس از جنگ بین المللی که بازارهای این کشور با کالایی مانند «اتومبیل و موتور و تراکتور و توپ و هزاران وسیله تولید جدید: آشنا شده، نشانه های تحول و تغییر در «زندگانی معنوی» و در هنر ما نیز به خوب دیده می شود.

نویسنده مقاله هنر در ایران جدید، پس از ذکر این نکات، نوید می دهد که «موسیقی، از "دل هوس" دارد یک پا جلوتر می گذارد، تئاتر، از دست امیرارسلان می خواهد خودش را نجات بدهد، نقاشی ما، سعی می کند که از ریزه کاری و تقلید و کپی شایده راحت شود، ادبیات ما نیز در زد و خورد است که شاید قصیده و غزل را تبدیل به رمان و بیس کند». اما با این همه، نگران است، زیرا به گفته او، «از ده هزار اتومبیل و پانزده تراکتور و مثلاً پنجاه کیلومتر راه آهن و صد عدد رادیو و هیچ تلویزیون و هیچ تراموای زیر زمینی توقع» زیادی نمی توان داشت و به همین دلیل است که در زمان ما، «نوشین در تئاتر، مین باشیان در موسیقی، آندره سوره برگین (درویش نقاش) در نقاشی، هدایت در ادبیات» با این همه استعداد و صداقتی که در کار خود دارند، همچنان «خون جگر می خورند» و «یکی بر سر خودشان و یکی بر سر هنرهایشان می زنند» و باز هم موفقیت فابل ملاحظه ای بدست نمی آورند. عقب ماندگی حیات مادی جامعه ایران، گذشته از اینکه فضای مادی را بر این هنرمندان با استعداد تنگ کرده، سبب شده که این ها هنوز هم «خط مشی ای برای خود تشخیص

تند و تیز است و این انتقاد از همان طرح و خط روی جلد کتاب شروع می شود: به این ترتیب که گویا هدایت «با خط دلکش فارسی دشمنی دارد». سپس در تشریح «7 نول» این مجموعه، به «ایده آل خودکشی» که ناشی از «بی هدفی و بی مقصودی و بی علاقهگی به جریان قضایای روزمره» است، به معتقدات مادی هدایت، به اعتقاد او درباره هرج و مرج و «بی نظمی در نظام عالم»، به سردرگمی او و به اینکه «هنوز یکی از بندهای خرافات را باز نکرده» است، اشاره می کند؛ و در پایان می گوید از نظر هدایت همچنان روشن نیست که «پدران آدم، بالاخره میمون های خونخوار(اند) و یا دو بچه میمون عاشق بوده اند؟! اما، ترانه های خیام هنگامی به دست مسئول ستون «مطبوعات جدید» مجله دنیا می رسد که «چند دقیقه قبل از اتمام چاپ مجله» است و نویسنده فقط فرصت می کند که بنویسد در مقدمه کتاب «خیام ماتریالیست قلمداد شده و ما مجبوریم در این موضوع بحث بیشتر بکنیم»، که لابد به معنی آن است که این نظر هدایت قابل بحث است. با این حال، به این وعده وفا نمی شود و این بحث هیچ گاه صورت نمی گیرد.

اما، بجز این موارد، مجله دنیا یک بار دیگر در مقاله مفصلی با عنوان هنر در ایران جدید به هدایت و آثار او باز می گردد و می نویسد: «هدایت در آثارش صلاح خود را در این دیده است که چشم هایش را (بر) هم بگذارد و بسیاری چیزها را که می فهمد، فهمیده بگیرد». با وجود این، بر «تکامل فکری» هدایت از زمان انتشار پروین دختر ساسان تا و غ و غ ساهاب تکیه می کند و یادآور می شود که او در کتاب اخیرش «با دنیایی که در ایران زندگی می کند، خوب آشنا نشده» است و همه چیز را به درستی «زیر و زبر» شده می بیند؛ با این همه، به هدایت ایراد می گیرد که باز هم در مورد این که «چه طور باید دنیای کن فیکون شده را درست کرد»، مطلب را «ندیده و نشنیده و نفهمیده» است.

علاوه بر معرفی کتاب، در یکی از شماره های مجله دنیا بخشی از مقاله هنر نو در ایران به بحث درباره سه نمایشنامه تک پرده ای از عبدالحسین نوشین اختصاص داده شده است. این سه نمایشنامه یا به قول نویسنده «سه تابلو»، اقتباسی است از داستان های «زال و رودابه»، «رستم و قباد» و «رستم و تهمنه»، و در 13 مهر 1313، در تهران اجرا شد. نقد نویس که این نمایش را «یک نمونه از هنر جدید در ایران» می داند، ابتدا از «کلام» ساده آن یاد می کند که بر خلاف معمول روز، از «اصطلاحاتی مانن آرتیست شهیر و ادیب اریب و فریحه سرشار» و مانند این ها در آن دیده نمی شود و در پایان می نویسد: «این اولین تئاتری بود که در ایران واقعاً می شد تئاتر نامید».

مجله دنیا، بار دیگر در مقاله هنر در ایران جدید به تئاتر نوشین باز می گردد و به انتقاد از آخرین تئاتر او به نام «مردم»، که اقتباسی از «توپاز» تألیف مارسل پانیول است، می پردازد. در این مقاله با این که به «توانایی و استعداد» نوشین اذعان می شود و نویسنده مقاله، او را اولین کسی می داند که «می خواهد در ایران به تئاتر سر و صورتی بدهد»، با وجود این، در نقد کار نوشین می نویسد که او «تحت نفوذ محیط و اجتماع»، و نداشتن یک عقیده منطقی، نوشته پانیول را به کلی تحریف کرده است و برخلاف آنکه «در توپاز، مارسل پانیول صریحاً از مردم دفاع و به عوامل دیگر حمله می شود، در مردم، نوشین سلاح نویسنده، علیه مردم به کار رفته است»؛ حال آن که اگر او «طرفدار یک عقیده ثابتی بود، تئاتر توپاز را به شکل مردم در نمی آورد».

از مقولات فرهنگی دیگری که مجله دنیا در ارتباط با ایران به آن پرداخته، مسئله «زبان فارسی» است که در یک مقاله مستقل، تحت عنوان تغییر زبان فارسی، مورد بحث قرار گرفته است. در این مقاله ابتدا علل اجتماعی - تاریخی پیدایش جنبش های مختلفی که برای پاک کردن زبان فارسی از عصر صفاریان و پس از آن، درگرفته توضیح داده می شود. ارانی در مورد این جنبش فکری در عصر جدید، آن را به لغت های تازه برای مفاهیم و پدیده های تازه علمی و اجتماعی که از فرنگ آمده و می آید از سوی دیگر، می داند و در اینجا ضمن یادآوری تفاوت میان وطن پرستی حقیقی، که به قول او «یک علاقه حساب شده منطقی» است، و شوی نیسم، که «یک نوع بت پرستی است» دومی را پدیده ای معادل فاشیسم و بلکه بی مغزتر از آن می خواند. او با ذکر این



متن فراخوانی که بهسوییسی رسیده است به شرح زیر است:  
امضای شش سندیکای فرانسوی و حمایت از آزادیهای سندیکایی در ایران

ما سندیکاهای فرانسوی در حمایت از سندیکالیست های زندانی در ایران، در روز ۹ ژوئن همه را به شرکت در یک تظاهرات ایستاده در برابر دفتر سازمان جهانی کار در ژنو فرا میخوانیم. اقدامات سرکوب گرایانه علیه مبارزین سندیکایی در اول ماه مه امسال در ایران و دستگیری سندیکالیست ها در کردستان، عدم رعایت و لگد مال کردن آشکار حقوق اولیه است. ما سندیکالیست های فرانسوی، همراه با جنبش بین المللی سندیکایی، همبستگی خود را نسبت به این مبارزان ایرانی اعلام می داریم، زنان و مردان مبارزی که علیرغم تمام خطراتی که فعالیت های سندیکایی در ایران به همراه دارد، درگیر مبارزه برای دفاع از کارگران ایران شده اند.

ما به کلیه مبارزین زندانی که در طی ماه ها و سال های گذشته، به جرم مبارزه برای احقاق حقوق ابتدایی سندیکایی زندانی شده اند، می اندیشیم. مبارزه آنان بسیار تحسین آمیز و موجب افتخار آنان و خانواده های شان که حمایتشان می کنند، می باشد. زمان آن فرا رسیده که مچ آن کشورهایی که مقوله نامه های سازمان جهانی کار را امضا می کنند ولیکن در عمل آنها را زیر پا میگذارند، گرفته شود. در این رابطه حکومت ایران یک مورد بارز است.

از جمله تعهدات و وظایف تشکلات سندیکایی در سراسر دنیا است که همبستگی خود را نسبت به کارگران در ایران اعلام کرده و تمام قوا و امکانات خود را برای پایان دادن به سرکوب و اختناق کسانی که خواستار ایجاد تشکلات سندیکایی مستقل خود هستند، به کار گیرند. به دلایل فوق است که ما به مناسبت برگزاری کنفرانس سالانه سازمان جهانی کار، تظاهرات ایستاده ای را در ۹ ژوئن در مقابل دفتر سازمان مزبور در ژنو فرا میخوانیم. زمان: پنجشنبه ۰۹ ژوئن ساعت ۱۱ صبح الی ۱۴ بعد از ظهر مکان: Place des Nations

«طرفداران عرفان در دهات ایراد زیاد بوده اند». به این ترتیب، می بینیم که عرفان از طرفی در جریان مخالفت و مبارزه با سلطه حاکمیت خلافت بغداد و از طرف دیگر، به سود طبقات متوسط شهری و زارعین ایران و با الهام از فرهنگ مذهبی باستانی این کشور، شکل می گیرد، چیزی جز محصول شرایط و تحولات زندگی مادی اجتماعی نیست. در حقیقت می توان گفت وقتی منصور حلاج که فردی از طبقه متوسط بوده از «انالحق» دم می زند، قصدش «ادعای خدایی نیست» بلکه «قیام علیه قدرت و اهمیت مخصوص خدا» است و «اگر مرکز مقتدر خلافت... اقدام به کشتن وی می کند، کاملاً برای حفظ قدرت مرکز خلافت است». البته همان طور که انتظار می رود، مجله و نویسندگان آن، به پدیده عرفان نیز به عنوان یک پدیده تاریخی که به تبعیت از تحولات حیات مادی اجتماعی تحول می یابد، می نگرند و به همین دلیل است که نویسنده مقاله عرفان و اصول مادی، خود، در آغاز نوشته خویش یاد آور می شود که «ما از ابتدا برای عرفان و تصوف تعریف معینی بیان نمی کنیم. زیرا در هر یک از دوره های تاریخی، عرفان تعریف مخصوصی پیدا می کند» و در زمان که عرفان، علل مادی ترقی خواهانه و رزمجویانه خود را از دست داده، به پدیده ای پوسیده و میان تهی و با بار منفی تبدیل شده و دقیقاً به همین علت است که نویسنده مقاله، که خود را آموزگار اصول علمی فلسفه مادی دیالکتیک و تبلیغگر رزمجویی علیه چیده های منفی و تسلیم طلب می شمارد و رو به سوی پیشرفت و ترقی دارد، برخلاف «عرفای شرق (که) برای کشف حقیقت، مضمون "ننگی ز نیم و سر انالحق شد آشکار" را شعار خود قرار داده اند»، می خواهد توده را از «مرض درویشی، قناعت، عزلت، افیون و جنون خدایی» برحذر دارد و مردم را «به زندگانی مادی و نزاع برای حفظ حیات» برانگیزد.

## پایان

## سندیکای سوئیسی به کارزار مبارزه برای آزادی های سندیکای در ایران پیوستند



• تظاهرات ایستاده به حمایت از کارگران ایران روز ۹ ژوئن به دعوت سندیکاهای فرانسوی در ژنو برگزار خواهد شد...: فراخوان سندیکاهای فرانسوی برای تظاهرات ایستاده در برابر مقر سازمان جهانی کار در ژنو، با حمایت های بیشتری مواجه شده است. این تظاهرات ایستاده قرار است همزمان با اجلاس سازمان جهانی کار، و به منظور حمایت از فعالیت های سندیکایی در ایران و درخواست آزادی کارگران زندانی در روز ۹ ژوئن صورت گیرد. به گزارش فعالین "همبستگی سوسیالیستی با کارگران ایران - پاریس" دو سندیکای سوئیسی نیز به این فراخوان پیوسته اند. علاوه بر آن چهار سندیکا از پنج سندیکای فرانسوی حمایت خود از این تظاهرات را قطعی کرده اند.

نکته که خود، در جوانی «بر حسب تقاضای سن و محدودیت معلومات بر محیط... تابع این نهضت بوده» و علاوه بر نوشتن مقالات در مجلات ایرانشهر و نامه فرنگستان، با دوستانش نیز به «فارسی ویژه» مکتبه می کرده، خطاب به ساده لوحان متعصبی که «تقلید از برادران فاشیست خود کرده، می خواهند یک قسمت از تاریخ را از میان ببرند»، می نویسد: همان طور که «برخلاف عقیده نژادپرست ها هیچ نژاد(ی) ساده نیست، هیچ زبان(ی) هم جامد و مساوی حالت روز اولیه خود نیست»، و به شعاری که در اولین شماره مجله درباره کاربرد زبان متعادل آورده شده بود، بازمی گردد و می نویسد که در مجاز شناختن کاربرد کلمات عربی «ساده و معمولی» و لغات تازه و ضروری فرنگی، غرض این نیست که «هر فکلی که یک کتاب لکتور تمام کرد و یا هر بچه آخوند که دو روز، یک کتاب معقول یا منقول زیر بغل گرفت، حق دارد هر لغت غیر ضروری یا ناهنجار عربی و فرنگی بکار برد»، بلکه باید به کاربرد «لغات عربی معمولی و سهل» و لغات علمی و اصطلاحات علمی اروپایی تن داد و در صورت لزوم، به جای «لغات غلیظ» به «وضع لغات جدید در زندگی روزانه» اقدام کرد، و بالاخره اینکه ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، این جریان، مسیر عادی خود را طی خواهد کرد. اما، مهم ترین مطلب اجتماعی و تاریخی مربوط به ایران که مجله زیر عنوان عرفان و اصول مادی در چند شماره به آن پرداخته، مسئله پیدایش مذاهب ایرانی و سپس عرفان و علل مادی تاریخی آن ها است. خلاصه آن، این که مذهب نیز مانند تمام پدیده های تاریخی تحت تأثیر شرایط مادی زندگی اجتماع پدیدار می شود و شکل می گیرد و تحول می یابد. مثلاً مذهب زردشت، محصول دوران تبدیل زندگی چادرنشین به زندگی دهاتی و شهری در ایران است و احترام به سگ و گاو و به تأثیر آنها در زندگی مادی آن زمان، ارتباط کامل دارد. این مذهب، تحت تأثیر تشدید اختلافات طبقاتی میان اشرافیت و دهقانان و افزایش تجمل درباری و وقوع جنگ ها، به صورت عقاید عرفانی و در لباس میتراییسم، در سیصد سال پیش از میلاد، در ایران جلوه می کند که «ترک دین و جان و مال و نام و ننگ را در طریق عشق، اول پس از آن، ظهور مزدک و کیش او است که در حقیقت «عکس العمل فشار و استبداد روحانیون (مغ ها) و نجبای زمان بود». به همین ترتیب، اسلام در اثر گسترش تجارت و ایجاد توسعه شهرها، در شبه جزیره عربستان به وجود آمد و به دنبال انحطاط و انقراض امپراتوری های ساسانی و روم، در قلمروهای ایران و قسمتی از اروپا گسترش یافت. در زمان حاکمیت خلفای عباسی نیز در میان طبقاتی که می خواستند خود را از سلطه آنها نجات دهند «دو سلسله عقاید متوازی با هم تشکیل می شود: از یک طرف عرفان و اصول ایدالیسم در مراکز، ناامید و مأیوس و از طرف دیگر، افکار طبیعیون و زنادقه در فلاسفه در ممالک دور از مرکز یا از اقوام مغلوب و غیر عرب امیدوار به تحصیل استقلال». گاشته از اینها، تشیع نیز به عنوان محصول تلاش امرای محلی ایران، برای نجات از تسلط خلفای بغداد به وجود آمد، به این ترتیب که در قرن ششم، در هر ایالت یا مملکت قلمرو اسلام، «یک دسته دهقان آزاد» که توده اصلی را تشکیل می دادند و به امر زراعت اشتغال داشتند و یک دسته از امرا که معمولاً قشونی دور خود جمع کرده از تادیبه باج به بغداد، یعنی مرکز خلافت، سرباز می زدند «مافوق آنها قرار گرفتند». در این زمان، توده متوسط «نیز، به اندازه کافی نمو کرده، در کاروان های تجاری معتبر، محصولات ولایات مختلف یا ممالک غیر اسلامی را حمل و نقل می کرد». در فضای حاکم اسلامی آن زمان، امرا و طبقه متوسط تجار، برای رهایی خود از حاکمیت بغداد و مخالفت با آن، امرا و طبقه متوسط تجاره برای رهایی خود از حاکمیت بغداد و مخالفت با آن، از راه مذهب وارد شدند و به این ترتیب، مذهب تشیع در دنیای اسلام و ایران به وجود آمد. چنان که معلوم است، تشیع در آغاز، «هنوز لباسی مذهبی در بر دارد» ولی به تدریج که درگیری و مخالفت با حاکمیت اسلامی بغداد شدت می گیرد، مخالفین «در تحت لوای عرفا و زنادقه و طبیعیون» در می آیند. طرفداران عرفان، همگی «از طبقه متوسط بودند... که در حقیقت به اصول عقاید اسلام پشت پا زده بودند یا اینکه به عقاید "پان ته نیسم" خود لباس اسلام پوشانیده بودند». علاوه بر این ها، توده دهقان نیز به این عقیده گرویده و چنان که تاریخ نشان می دهد، منزل می دانند».

Genève, Suisse ۱۲۰۲

"کلکتیو سندیکائی حمایت از کارگران مغرب و خاورمیانه"

س. ژ. ت. - فرانسه

اف. اس. او. - فرانسه

اس. او. د. "همبستگی" - فرانسه

اونسا - فرانسه

اونیا - سوئیس

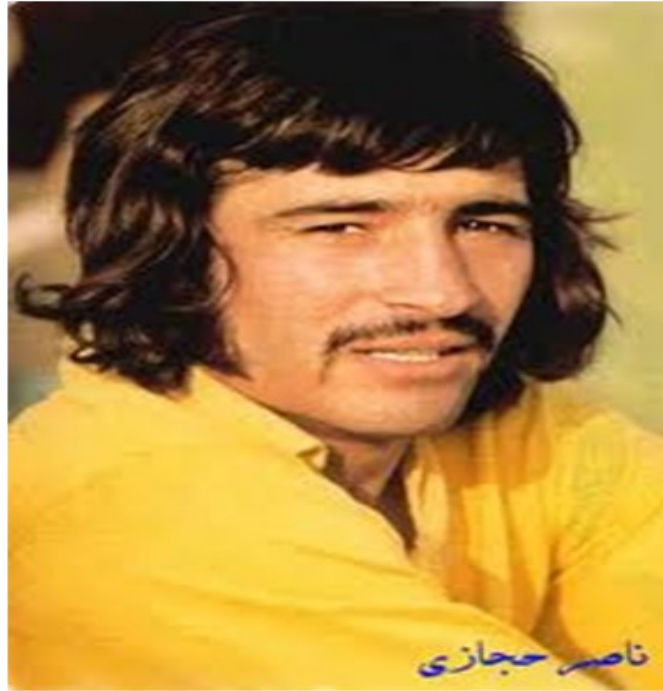
س. ج. آ. اس - سوئیس

پایان

# وقتی ناصر حجازی رفت

## هوشیار اسماعیلی

کردن مردم برای دولت و اینکه مردم کار کنند و پولشان را تقدیم دولت نمایند! برای من گاز می‌آمد چهل هزار تومان و حالا می‌آید یک میلیون تومان. گاز به کشور همسایه با مبلغی به مراتب کمتر از آنچه از جیب مردم برداشت می‌کنند، صادر می‌شود. با دیدن این شرایط نباید عصبانی شوم؟ نباید حرص بخورم و شرایط جسمانی‌ام مثل امروز شود." این ساده‌نگری سیاسی ناصر که انتظاری از نظم حاکم دارد قابل ملامت نیست. ولی تاثیر کردارش در جو اجتماعی قابل توجه است برای همه افرادی که میتوانند سازنده باشند؛ انگل نباشند. در همان حد شعور خودشان انسانی عمل کنند. مخاطب هم همه کسانی هستند که تاثیر اعمالشان در افکار عمومی غیرقابل کتمان است. حداقل اگر توان و شجاعت تختی و ناصر حجازی و... را ندارند دیگه خودشان را مثل حسین رضازاده به کثافت ولایت و ظلم آلوده نکنند.



، نفت، گاز و... دولت حق ندارد به مردم کمک کند، دولت باید کار کند، خدمت کند و زحمت و دسترنج مردم را دودستی تقدیم آنها نماید. چهل هزار تومان در ماه به مردم می‌دهند و بعد چند برابر آن را از جیب مردم برداشت می‌کنند و سپس ادعای خدمت به مردم دارند. از دید مسئولین خدمت دولت به مردم یعنی کار

مرگ ناصر حجازی عجیب نبود اما غریب بود. القاب و یا هر صفت مثبتی موضوع این غربت نیست. بهترینها در هر زمینه ای معمولاً نگاهشان و درکشان از پیرامون خودشان به آنها هویتی دوست داشتنی میدهد. والا چیزی که تا به حال کم نبوده قهرمان ملی و اینا... چه در سطح آسیا مثل علی دایی که همزمان بهترین گل زن فوتبال و هم پسر خاله وزارت اطلاعات حکومت اسلامی.... ویا قهرمان وزنه برداری جهان حسین رضازاده که بعد از گرفتن مدال در اولین حرکت گاکول منشانه خودش بردستان خامنه ای جلا بوسه زد! من هم کاملاً با این حرف موافقم که آدمها در هر مقامی خودشان را میتوانند باز تعریف کنند. از گذشته های دور بگذریم. تختی و امثالهم که در قلب مردم خودشان را حک میکنند. امروز هم همین است. کم نبودند که ساکت نماندند. اندازه اش؛ حرف اول نیست. ولی چگونه زیستنش مهم است و نگاهش مهمتر است. من عاشق فوتبال بودم ولی هیچوقت عاشق بهترین فوتبالیست نشدم. شاید دلیلش سیاسی بودن مطلق پدیده فوتبال در کشورهای موسوم به جهان سوم باشد و به همین دلیل هر حرفی از طرف ورزشکار مربوطه، وزن خاص خودش را دارد. یعنی دست آخر بار ورزشی هم دارد. ناصر حجازی و یا هر فرد دیگری اعم از قهرمان ملی و یا خصوصی... خودشان را در لحظه میتوانند باز تعریف کنند. ناصر در جایی گفته بود: دولت می‌گوید چهل هزار تومان در ماه به مردم کمک می‌کنیم، مگر مردم گدا هستند؟ مردم ایران روی گنج خوابیده‌اند



## ماکجا ایستاده ایم!

### ضرورت تشکل یابی کارگران افغانی در ایران

سرمایه داری با رسم خطوط مرزی ما را از همسایگان جدا کرد. رشد جنبش اجتماعی در یک کشور رابطه تنگاتنگی با رشد آن در کشورهای همسایه خود دارد. اگر فرزندان مزد بیگر افغان بیسواد باشند به همان نسبت هم سطح جنبش اجتماعی آنان پائین خواهد ماند و آنان را آماده برای سوء استفاده در اهداف ضد انسانی و تجاوزگرانه دولتهای سرمایه داری نگه خواهد داشت. اگر هم طبقه ای های افغان ما از سواد و آگاهی برخوردار بودند آیا باندهای جنایت کار جهادی و طالبان و دولتهای سرمایه داری میتوانند این چنین مردم افغان را مورد تجاوز و کشتار قرار دهند. آیا هدف این تجاوز و کشتار چیزی بجز جلوگیری از ایجاد آرامش و پیشرفت مردم افغانستان است. قطعاً هر گونه پیشرفت و رفاه برای مردم افغانستان تأثیر مشابه ای در همسایگانش دارد. حال چه رسد به اینکه کارگران افغان با ما در یک محل و در یک شهر زندگی کنند. قطعاً همدردی و مشارکت با کارگران افغان در ایران و سازمان یابی آنان با کارگران ایران میتواند مبارزه طبقه کارگر را در منطقه بطور اساسی یک گام بزرگ جلو ببرد. تماس تلفنی کارگران افغانی که از ایران، افغانستان، کشورهای خلیج فارس و اروپا و امریکا با برنامه تلویزیونی سیامک ستوده در کانال پیام افغان بخوبی کمبود ارتباط فعالین کارگری ایران را با هم زنجیران افغانی خود نشان میدهد. عدم حضور فعالین کارگری ایران برای اعلام حمایت از کارگران افغان برای ایجاد یک کانال گفتگوی سراسری نشان از عدم آگاهی طبقاتی برای ایجاد اتحاد بین المللی کارگران و ضعف سازمان یابی در ایران میدهد. با توضیحات بسیار مختصر بالا، پر واضح است که بدون ایجاد تشکل مشترک با بیش از دو میلیون هم زنجیران افغانی نمیتوان موفقیت چشمگیری در مبارزه طبقه کارگر ایران متصور بود.



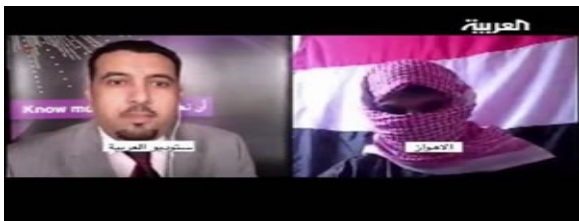
کار با مزد کمتر هستند. از آنجا که از هیچگونه حمایت قانونی هم برخوردار نیستند ناچارند به وعده وعید کارفرما برای پرداخت مزد بعد از انجام کارهم تن دهند که بسیار پیش آمده که همان را هم نتوانسته اند بگیرند. آنان از هرگونه خدمات درمانی و اجتماعی محروم و فرزندانشان را در مدارس و دانشگاهها نام نویسی نمیکنند. اخیراً در بیانیه های کارگری در مناسبتهای مختلف به پایمال شدن حقوق کارگران شریف افغان اشاره شده ولی هنوز کاری برای برقراری پیوند با آنان صورت نگرفته است و نسبت به آنان تبعیض بسیار اعمال میشود. نباید فراموش کرد که چندی پیش قبل از جدائی افغانستان از ایران تفاوتی با ما نداشتند و حاکمیت دولتهای فودالی و

احمد پرتوی

هفتم خرداد یکهزار و سیصد و نود

یا جیش اجتماعی ایران از جایگاه ویژه ای در منطقه برخوردار است؟ آیا رابطه ای بخصوص بین جنبشهای اجتماعی در منطقه وجود دارد؟ آیا دولتها برای مقابله با جنبش های اجتماعی با هم همکاری دارند؟ پاسخ به این سؤال ها چه از جانب دولت ها و چه از جانب نیروهای سیاسی روشن است. حال این سؤال مطرح میشود که چرا وقتی دولتها برای انحراف، کنترل و سرکوب جنبش های اجتماعی از هیچگونه همکاری با هم دریغ نمیکنند، چرا ما حتی از حداقل همکاری نزدیک با جنبش های اجتماعی منطقه خاور میانه برخوردار نیستیم. به اطراف خود نگاه کنیم، پیشرفت و موفقیت جنبش اجتماعی در هر یک از کشورها، بر توان جنبش اجتماعی کشورهای همسایه میافزاید و بر عکس سرکوب آن مایه دلسردی و رکود جنبش در همسایگان میشود. حضور بیش از دو میلیون کارگر افغان در ایران در نتیجه سالها تحمیل جنگ به مردم افغانستان، این امکان بسیار مناسب را به وجود آورده تا پیوند بسیار نزدیک و سازمان یافته ای با هم طبقه ای های افغان خود داشته باشیم. حضور چشمگیر کارگران افغانی در پروژه های عمرانی مثل حفاری برای لوله های گاز و آب و مخابرات، جاده سازی، خانه سازی، معادن، آجری پزی و دامداریها مشارکت آنان را در تولید ملی بروشنی نشان میدهد. دولتهای سرمایه داری برای جبران کمبود نیروی کار و همچنین پایین نگهداشتن سطح دستمزدها از کارگران خارجی استفاده میکنند. و این کارگران را بیشتر از کشورهای فقیر و یا درگیر جنگ تأمین میکنند. دلیلش هم روشن است چون کارگران مهاجر اغلب بدون خانواده و در فقر و فاقه برای پیدا کردن لقمه نانی برای خود و خانواده شان مجبور به ترک زادگاه خود میشوند. بنابراین در این شرایط دشوار هم چون سایر هم طبقه های خود ناچار به پذیرش

## یک شهروند عرب اهوازی به دلیل مصاحبه با العربیه زیر شکنجه کشته شد



• بر اساس گزارش عفو بین الملل اجبارہ التیمی بعد از این مصاحبه بازداشت و زیر شکنجه کشته شده است ...

العربیہ. نت: سازمان عفو جهانی در گزارش اخیر خود اعلام کرده است که یک شهروند ایرانی در اهواز به دلیل مصاحبه خبری با تلویزیون "العربیہ" زیر شکنجه کشته شده است.

همزمان با حوادث ۱۵ آوریل گذشته در اهواز پس از برگزاری "تظاهرات روز خشم" بسیاری از سازمان های حقوق بشری اهوازی تلاش کردند برای اطلاع رسانی در مورد حوادث این منطقه که اغلب ساکنان آن عرب هستند با رسانه های ارتباط جمعی تماس برقرار کنند.

تلویزیون العربیه و وب سایت این شبکه همزمان با این حوادث توانست چند مصاحبه با برخی شهروندان عرب از طریق "اسکایپ" انجام دهد اما جمهوری اسلامی ایران این اقدام را جرمی مستحق مرگ به شمار آورده است.

این شهروند عرب اهوازی که اجبارہ التیمی نام دارد با نام مستعار "ابومجاهد" با العربیه مصاحبه کرده بود و نام او در گزارش اخیر سازمان عفو جهانی آمده است.

بر اساس گزارش سازمان عفو جهانی: "اجبارہ التیمی چند روز پس از حوادث ۱۵ آوریل به اتهام ارسال اطلاعات و خبر برای تلویزیون العربیه در منزل خود بازداشت شد.

دستگاه امنیتی ایران تلاش کرد اعترافات دروغ از وی پخش کند اما وی این خواسته را رد کرده و در نهایت زیر شکنجه در زندان سپیدار اهواز کشته شد."

اجبار التیمی که نام "ابومجاهد" برای خود انتخاب کرده بود به دلیل اطلاع رسانی در مورد سرکوب ابتدایی ترین آزادی های مشروع در ایران کشته شد.

سازمان عفو جهانی همچنین اعلام کرده است که دستگاه قضایی ایران ۹ تن را از جمله یک نوجوان ۱۶ ساله به نام هاشم حیدری را در اهواز اعدام کرده است.

بر اساس این گزارش این شهروند اهوازی هنگام اجرای حکم اعدام سر وی از تنش جدا شد.

در گزارش سازمان عفو جهانی آمده است که ایران از ورود فعالان حقوق بشری و روزنامه نگاران به اهواز جلوگیری می کند.

در این گزارش همچنین بر پایین بودن سطح آزادی های عمومی و اطلاع رسانی و همچنین آموزش در اهواز تاکید شده است.

\*\*\*\*\*

## آرایش نیروهای سیاسی مصر بعد از انقلاب

یوسف عزیزی بنی طرف



اخوان المسلمین، کنگره یاد شده را متهم کردند که می خواهد نتیجه همه پرسسی را زیر پا بگذارد. البته از اغلب گفتگوها و سخنرانی های این کنگره چنین بر می آمد که شرکت کنندگان، قصد رویارویی با شورای نظامیان حاکم و مخالفت با استراتژی اخوان المسلمین مبنی بر هویت دینی مصر را دارند. آنان از حضور یکی از وزیران دولت موقت استفاده کردند و از انحصار تصمیم گیری سیاسی توسط شورای نظامی انتقاد کردند و خواهان مشارکت توده های انقلاب در تصمیم گیری سیاسی شدند.

چهار موضوع زیاد علیمی از ائتلاف جوانان انقلاب، تحلیلی مختصر از هدف های به انجام رسیده و آماج های ناتمام را ارایه داد و خواهان رویارویی قاطعانه با سناریو انتخابات پارلمانی قبل از تدوین قانون اساسی جدید شد. چنین به نظر می رسد که آرایش نیروها - که قبل از انقلاب همگی برای براندازی نظام حسنی مبارک مبارزه می کردند - تغییر کرده است، به گونه ای که اکنون دو جریان اسلامگرا با دو شق سلفی و اخوان المسلمین در برابر نیروهای سکولار، لیبرال و چپ قرار گرفته اند. البته نیروهای برافتاده نظیر حزب دموکراتیک ملی حسنی مبارک نیز بیکار ننشسته اند و بر آتش کشمکش های دینی می دمند. آنان در پشت پرده، سلفی ها را تحریک می کنند تا سر مسایل پیش پا افتاده به جان قبطی ها بیفتند. این امر با دستگیری یکی از رهبران حزب یاد شده و افشای نقش وی در درگیری های اخیر محله "امبابه" قاهره آشکار شد. واکنش نیروهای مردمی به این فتنه انگیزی ها، راه اندازی قطار دوستی و همزیستی میان مسلمانان و مسیحیان از شهر اسکندریه به سوی سایر شهرهای مصر است.



آرایش نیروها - که قبل از انقلاب همگی برای براندازی نظام حسنی مبارک مبارزه می کردند - تغییر کرده است، به گونه ای که اکنون دو جریان اسلامگرا با دو شق سلفی و اخوان المسلمین در برابر نیروهای سکولار، لیبرال و چپ قرار گرفته اند. البته نیروهای برافتاده نظیر حزب دموکراتیک ملی حسنی مبارک نیز بیکار ننشسته اند و بر آتش کشمکش های دینی می دمند ...

در قیاس با جنبش خلق های یمن، لیبی و سوریه، مردم مصر در مدت نسبتاً کوتاهی شاهد پیروزی را در آغوش کشیدند. اما انقلاب دموکراتیک مصر پس از پیروزی با وجود همه دستاوردهای بزرگش، با چالش های چندی روبه رو است. این انقلاب با در هم شکستن حاکمیت یگانه حسنی مبارک، انرژی و نیروهای بسیاری را در جامعه مصر آزاد کرد. می توان گفت هم اکنون همه گرایش های سیاسی از چپ تا راست راست در این جامعه فعال اند. از اسلام گرایان سلفی و بنیادگرا و لیبرال ها گرفته تا ناسیونالیستها و ناصریست ها و سوسیالیست ها. اما اسلامگرایان به علت سازماندهی گسترده و مشارکت در طرح های خیریه مانند صندوقهای قرض الحسنه و درمانگاه های رایگان بیماران در محله های فقیرنشین از نفوذ بیشتری برخوردارند.

اسلام گرایان پس از انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ خود به دو گروه تقسیم می شوند: اخوان المسلمین و سلفی ها. اخوان المسلمین در دوران حسنی مبارک به رغم آزار و اذیت ها و زندان رفتن ها، نوعی اپوزیسیون قابل تحمل به شمار می رفتند و حتی توانستند در پارلمان پیشین دویست کرسی را به دست آورند اما رهبران بنیادگرایان سلفی بعلت مبارزه مسلحانه با رژیم و قتل انور سادات به حبس های طولانی محکوم بودند که البته به برکت انقلاب اخیر مصر همگی آزاد شدند. از مشهورترین این چهره ها میتوان از عبود الزمر نام برد که هم پرونده خالد اسلامبولی قاتل سادات بود. اخوان المسلمین حدود دو ماه پیش حزب جدیدی را به نام "حزب عدالت و آزادی" تاسیس کردند تا با دور شدن از نام "اخوان المسلمین" خود را با شرایط نوین پس از انقلاب تطبیق دهند و چهره ای مدنی تر و سیاسی تر از خود ارائه دهند. این حزب مشابهت هایی با حزب عدالت و توسعه ترکیه و نهضت آزادی ایران دارد اما کاملاً با آنها یکی نیست. سلفی ها همانند حزب الهی های متعصب ایران هستند که با بهره گیری از نفوذ خود در روستاها و مناطق دور افتاده می کوشند محدودیت هایی به زنان و اقلیت های دینی و آزادی های شخصی مصریان تحمیل کنند. به رغم تفاوت های میان دو گروه عمده اسلامگرا یعنی اخوان المسلمین و سلفی ها، هر دو در برابر یک رخداد مهم سیاسی جامعه مصر یعنی همه پرسسی در باره "تغییر قانون اساسی یا تعدیل آن" به تعدیل رای دادند زیرا به سود هر دو گروه بود. اما چپ گرایان و لیبرال ها که

# تعمیر



در نظرم گاهی

گاهی در نظرم زندگی را چو پیر زنی میبینم  
 که با چشم پر حسرت از مقابل قصابی زمان میگذرد  
 و زمان با بی دردی  
 لحظه هایش را در گرسنگی پارچه پارچه میکند.  
 \*\*\*\*\*  
 من آرزو های زیادی دارم و کاش های زیادتر  
 و میدانم روزی کاش هایم جامه حقیقت خواهد پوشید  
 و در آسمان امیدم  
 قناری های عشق آواز خواهند خواند  
 و زندگی در پنجال حقیقت زیبا خواهد بود  
 میدانم روزی با همه مردم جهان آواز خواهم خواند  
 آواز یکنگلی  
 آری  
 آوازی که نمادی از یک دلی و محبت است  
 آواز عشق  
 عشق بزنگی  
 روزی این پیر زن من جوان خواهد شد  
 و طفلک پاترکیده ام  
 دیگر برهنه پا نخواهد بود  
 زبانه نخواهد چید  
 گل نخواهد فروخت  
 و در کارتنی نخواهد خوابید  
 و از سردی نخواهد مرد  
 روزی از آن روز ها که جهان را  
 لبخند خورشید سرخ خواهد کرد.  
 سو ما کاویانی 17-04-2011



سوما در خانواده روشنفکر کابلی در افغانستان متولد شده است. و در زمان تجاوز روسها به افغانستان ازدواج میکند و بعد از آن با شوهرش به پاکستان سفر می کند و مدت 20 سال را در پاکستان زندگی میکند. به گفته سوما خانواده شوهرش خانواده ای بنیاد گرا و زن ستیز بوده اند و او بعد از تحمل رنجهای فراوان با چهار فرزندش به اروپا می رود. او خود را یک زن سوسیا لیست میداند. که حتی لحظه ای از مبارزات خود دست نکشیده است. شعر های او دارای کمی ناپختگی از نظر ساختار هنری میباشد، اما از سادگی همراه با واقعیات نیز برخوردار است. و به این خاطر بسیار بر دل می نشیند با آرزوی موفقیت هرچه بیشتر برای او.

## تعهد

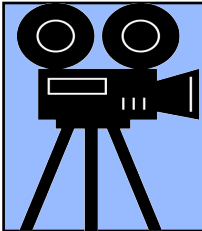
نه... نه... نه...  
 هرگز... هرگز  
 هرگز با تو سر آشتی ام نیست  
 هرگز با تو نمیگیرم جام  
 هرگز با تو نمیشکنم لبه نان  
 هرگز نمیشینم با تو لب آب روان  
 نه... نه... هرگز هرگز  
 هرگز با تو سر آشتیم نیست  
 اگر در تموز بسوزم ز آفتاب  
 اگر در کویر بمیرم پی جرعه آب  
 اگر در قطب شمال پا برهنه باشم  
 یا که در جنوب گرسنه و تشنه باشم  
 اگر زیر رگبار تگرگ و توفان شوم  
 اگر جهان همه تاریک و سیاه شود  
 یا که بیمار و نحیف وبی جان شوم  
 اگر تو فانوسی از نور شوی  
 و یا تو سایه سردی باشی  
 یا آخرین جرعه آب حیات  
 و یا پیراهنی از پشم  
 یا کلبه پر ز حرارت  
 نه... نه... هرگز - هرگز  
 هرگز با تو سر آشتی ام نیست  
 تو جلادی ای خاین... نفرین بتو  
 (سوما کاویانی) - 08/02/



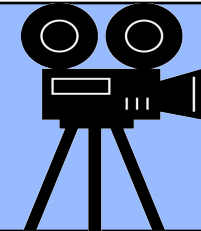
لومومبا

پنجاه سال می گذرد اینک  
 از قتل عام کبوتر ها  
 اما  
 این سالخورد خاکی-گردونه ی صبور  
 بی هیچ خستگی می چرخد  
 روی مدار غبار آلودش.  
 اما هنوز  
 ملودی نام لومومبا  
 آن سرخ. آن سیاه  
 آن شاخه ی جوان افاقی  
 مانند روح آزادی  
 در روشنای صبح افریقا  
 پرواز میکند  
 آرام و دلنواز  
 از ملتقای برگ و نسیم  
 به گوش ها  
 امید می بخشد  
 شاید هزار قرن دیگر هم  
 عطر شریف این نام  
 در پهنه ی وسیع افریقا  
 و صحن پر کشاکش گیتی  
 برای زرد و سیاه و سفید و سرخ  
 یک شعر عاشقانه ی زیبا باشد  
 فضل اله روحانی





# سینما



## باربد طاهری زندان، بهای رسوا کردن موسوی و طرح رژیم

ماموران اطلاعات جمهوری اسلامی نوید خانجانی فعال سیاسی را دستگیر کرده و هم اکنون او در زندان اوین بسر می برد. نوید خانجانی در میان فعالان سیاسی یکی از معدود افرادی بود که نه تنها اسیر گرد و خاک سبز حکومت اسلامی نگردید بلکه شجاعانه کوشید تا با قلم خود و درج مطالب افرادی که به رو کردن دست رژیم در جریان اخیر همت کرده اند، چهره واقعی موسوی را و اینکه جنبش مردم را چگونه به ناکجاآباد می برد به مردم خود نشان دهد. آخرین مقاله ای که در این زمینه در وبلاگش منتشر کرد، مقاله تأثیرگذار مسلم منصوری بود با عنوان "استراتژی رژیم در به هدر دادن پتانسیل اعتراضی جامعه، جایگاه موسوی و نقش مجاهدین در آن" نوید یادداشتی بر این مقاله می نویسد و خواندن آن را به همه توصیه می کند. نوید در حالی به رو کردن دست حکومت در ماجرای سبز اقدام نمود که متأسفانه بسیاری از به اصطلاح روشنفکران و هنرمندان و جریانات سیاسی مدعی چپ و دمکراسی، آگاهانه و یا نا آگاهانه آتش بیار معرکه موسوی و کروی در دور کردن خطر سرنگونی از بالای سر حکومت شده بودند.

همانان که در سایت های خود نظیر پیک ایران، روشنگری و بسیاری دیگر که مدعی دمکراسی هستند و حکومت اسلامی را از زاویه استبدادی آن مورد حمله قرار می دهند، مطا لب اینگونه را که بازی سبز رژیم را لو می دهد در سایت های خود انتشار ندادند، بلکه همسو با حزب توده و کودک آن فداییان اکثریت در لوای دروغین دفاع از جنبش مردم بدنبال روی و دفاع از یک جناح حکومت و در نتیجه ضربه زدن به جنبش آزادیخواهان مردم ایران پرداختند، و با آن همه ادعای دمکرات بودن، تمامی مطالب افرادی مانند نوید را که به رو کردن دست رژیم همت کرده اند را به نفع جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، سانسور انقلابی! نموده و اجازه ندادند یک افشاگری راجع به گرد و خاک سبز رژیم به روی صفحه سایت های آنان بنشیند. این مهم نیست که آنها چه ادعایی بر زبان می آورند و چه تابلویی را در دنیای مجازی عاریه می گیرند، آنچه در دنیای واقعی و مادی اهمیت دارد و اثر گذار است، اینکه در عمل با چه و با که همسو هستند.

بنابر این اینکه فلان کس و فلان جریان مدعی چپ غیر حزب توده است، مهم نیست مهم این است که در عمل و حالا در زیر هر بهانه و تحلیل! وقتی به یاری یکی از دو جناح می شتابند، در معنا توده ای هستند. مهم نیست قد و قواره آنها در حد یک سایت اینترنتی یا در حد یک جمع ده، بیست نفره است و مهم نیست چه عنوانی را به خودشان اختصاص می دهند، وقتی می آیند در مرداب جناح های حکومت دست و پا می زنند دقیقاً در خط حزب توده حرکت می کنند و به جمهوری اسلامی کمک می کنند تا نیروی اعتراضی مردم را به هدر دهد. به قول هانا آرنه آنها در عمل به رژیمی خدمت می کنند که مدعی مبارزه با آن هستند.

این موضوع تنها شامل مدعیان چپ نمی شود، دیگرانی نظیر مجاهدین که همواره مدعی هفت دریا خون بین خود و رژیم بوده اند، اما در یک آن و با یک فتوا رنگ سرخ هفت دریا خون را به رنگ سبز موسوی و کروی تبدیل کرده و نامه فدایت شوم برای مجلس خبرگان حکومت و رضا پهلوی و... می نویسند و خواستار حفاظت سازمان ملل از جان موسوی می شوند. در معنا با در یوزگی هم بدنبال شاه و هم بدنبال شیخ راه می افتند.

بهرحال این یک طرف سکه و طرف تاریک و غم انگیز آن است. اما طرف روشن آن همان جوانان و مردم عصیان کرده علیه ستم حکومت اسلامی هستند که با دست خالی در برابر پوتین پوشان مزدور حماسه آفرینند و همان تعداد اندک اما بیدار چه در داخل و چه در خارج کشور هستند که بهای رو کردن دست رژیم را می پردازند و این بهاء پرداختن آنان را از تعهد به مردم باز نمی دارد.

اما بدون شک جنبش مردم ایران از میان تمامی دسیسه های حکومتی غنی تر و با تجربه تر سر بیرون خواهد آورد و سر انجام این حکومت جنایتکار و چپاولگر را به زیر خواهد کشید و به آزادی و عدالت اجتماعی دست خواهد یافت.

## باربد طاهری

باربد طاهری، هفتم مه (۱۷ اردیبهشت) در بیمارستانی در سن خوزه در ایالت کالیفرنیا در سن 67 سالگی درگذشت.

باربد طاهری از فیلمبرداران زبردست جنبش نوین سینمای ایران (موج نو) بود. او کار سینمایی خود را در سال ۱۳۵۰ با تهیه فیلم "خدا حافظ رفیق" به کارگردانی امیر نادری شروع کرد.

باربد طاهری کارش را در سینما با فیلم "رگبار" بهرام بیضایی به عنوان فیلمبردار و تهیه کننده آغاز کرد و فیلم "خدا حافظ رفیق" امیر نادری، "زیر پوست شب"، "سک عیار" و... تهیه و فیلمبرداری کرد. شروع انقلاب ۵۷ با دوربین ۳۵ میلیمتری تظاهرات و مبارزات مردم را به تصویر کشید و به یاد ماندنی ترین صحنه های انقلاب را تصویر کرد، از مجموعه این تصاویر فیلم مستندی ساخت بنام "سقوط ۵۷" بعد از پیروزی انقلاب برای دفاع از آرمان های انقلاب به همراه آزادیخواهان در مقابل جمهوری اسلامی ایستاد. با اوجگیری سرکوب ناگزیر سرزمین مادری خود را ترک کرد و تبعید را انتخاب کرد. در تبعید تا آخرین لحظه دست از تلاش و مبارزه نکشید و بر سر پیمان خود با مردمش ایستاد. با شکل گیری سینمای زیرزمینی ایران یکی از اولین کسانی بود که به این حرکت پیوست و همه تلاش خود را در این راه گذاشت و با شگردها و بدل سازی های حکومت در این زمینه، با سخنرانی ها و مقالاتش مقابله کرد. او نه تنها در برابر سینما و دستگاه فرهنگی حکومت ایستاد و ماهیت آن را افشاء می کرد بلکه هنرش این بود که ترفندهای جمهوری اسلامی را برای به انحراف بردن و به هدر دادن مبارزات مردم چه در دوره خاتمی و چه این بار با موسوی به درستی تشخیص داد و در حد امکان خود با گفته ها و نوشته هایش فریاد زد او نه تنها در برابر ترفندهای حکومت ایستاد بلکه در برابر نقش مخرب بخشی از این به اصطلاح مخالفان رژیم مثل مجاهدین که از مسیر مردم زحمتکش خارج شده و همه چیز خود را برای صاحبان قدرت به حراج گذاشته اند تا بخشی از مدعیان چپ که بدنبال به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی راه افتاده اند تا تلویزیونهای ۲۴ ساعته لس آنجلسی که نقش شان لو ت کردن و به ابتدال کشیدن اصل مبارزه است، صریح و بدرستی موضع گیری کرد و ماهیت آنها را نشان داد که چگونه عملکرد این نوع مخالفین! در نهایت به سود خود حکومت است. او بهای این موضع گیریها را در عمل پرداخت. تمام سختی این مسیر را به دوش کشید و از امیدها و آرزوهای انسانی روی برنگرداند.

## باربد طاهری سینمای زیرزمینی ایران

سینمای زیر زمینی در ممالک مختلف جهان، تعاریف متفاوتی دارد. مثلاً هم اکنون که در امریکا فستیوالی از سینمای زیر زمینی قرار است برگزار شود که در حقیقت به معنای سینمای جدا از معیارهای استودیوها است، نوعی سینمای مستقل تعریف می شود؛ در حالی که این معنا در کشورهای دیگر متفاوتی و زیر سلطه ی حکومت های ایدئولوژیک، معنای دیگری دارد. معنای آن سینمای تعرض، سینمای افشاگر، و سینمای جدا از معیارهای سانسور حکومتی است. ما هم سینمای زیر زمینی ایران را از این دست میدانیم.

از سال 2004 به این سو، با پایه گذاری سینمای زیرزمینی توسط مسلم منصوری، تلاش گروهی از فیلمسازان و فعالین اجتماعی در تبعید و ما بر این است تا با یاری و همراهی با فیلمسازان و دانشجویان سینمایی در ایران، امکان تهیهی فیلمهایی را به صورت مخفیانه برای آنان فراهم کنیم؛ سپس با خروج این فیلمها چه به صورت خام و چه به شکل تدوین شده، در نمایش آنها در مجامع مختلف بینالمللی، دانشگاهها، مراکز فرهنگی، یکوشیم و تصویری راستین از آنچه در جامعه سانسور زده و پلیسی ما میگذرد را به نمایش بگذاریم.

بعد از این که مسلم منصوری فیلم هایی را به طریق مخفیانه در ایران ساخت، ساخت اینگونه فیلمها کم و بیش ادامه پیدا کرده و توسط افراد دیگری دنبال می شود و تاکنون چند فیلم از این دست در خارج از کشور پخش شده است. با اینکه سینمای زیر زمینی ایران با دو مشکل عمده روبروست: یکی مشکل امنیتی است که ساخت اینگونه فیلمها در ایران، برای فیلمساز خطرناکی را به همراه دارد. در سال 2005، مونا ملاخانی در تهران هنگام فیلمبردای دستگیر می شود و تا کنون هیچ خبری از او در دست نیست.

مشکل دیگری که سینمای زیر زمینی ایران با آن روبروست، مشکل مالی است که کسی برای فیلم زیرزمینی سرمایه گذاری نمی کند اما علیرغم تمام این خطرات و مشکلات، بسیاری از دانشجویان هنر، به فیلم سازی مخفیانه روی آوردهاند. و با آنکه برای تهیه یک فیلم مستند با دشواریهای بسیار روبرو هستند ولی هم چنان حرکت هنر و سینمای زیر زمینی را تداوم می بخشند.

برای همین رژیم جهت مقابله با آن به بدل سازی برای سنمای و هنر زیرزمینی روی آورده است و سعی می کند تعدادی از جیره خورهای خود را به عنوان فیلمسازهای زیر زمینی جایباندازد تا چهره سینمای زیرزمینی را مخدوش کند و مانع رشد آن شود.

ما با حمایت از سینمای زیرزمینی ایران مصمم هستیم تا این حرکت، بی پشتوانه نماند و با مشکلات مالی و امنیتی از نفس و توان باز نماند. تلاش ما بر این است که بتوانیم در خارج از کشور، در کنار فیلمسازان زیرزمینی در ایران قرار بگیریم تا به هر صورت ساخت فیلمهای مخفیانه تداوم یابد و خواستهای مردم زحمتکش و ستمدیده ما برای دستیابی به یک

زندگی انسانی و آزادی، توسط دوربین فیلمبرداری به تصویر کشیده شود.



# طنز



با سنگ و کلوخ برای او مقبره ای ساخت  
 نادم ز خطا گشت، و چون خاله سکینه  
 گریان شد و کوبید بروی سر و سینه  
 چون اهل ده او را بدیدند چنان زار  
 پرسیدند از این کره خرک علت این کار  
 این جوان ما ایده بکری به سرش کرد  
 یادی هم از آن جد عزیز پدرش کرد  
 گفتا که شده خواب نما، به حضرت پاک  
 امامزاده میثم شده آنجا به زمین خاک  
 اهل ده ما با همه ی فقر و همه غم  
 آباد نمودند امام زاده ی میثم  
 آن کره خر دروغ ما خادم آن شد  
 مشغول چپاول ز ده فقیرمان شد

چون چند صباحی بشد اوضاع بدینسان  
 نوه ی عمو رفت سحر خدمت ایشان  
 گفتا چو پناهی بدهی به من بیکار  
 آفتابه کنم اینجا بصف برای زوار  
 شد جوان ما اهل امامزاده از آن پس  
 آموخت تقلب ز عموزاده ی ناکس  
 بعد از دو سه ماهی به پی دیدن مادر  
 قرض کرد از آن خادم محترم یکی خر  
 بیچاره بیفتاد خرک به دره اینبار  
 آن قصه و افسانه بشد دوباره تکرار  
 اهل ده ما دوباره با درد و مصیبت

برپا نمودند امام زاده و گنبد  
 امامزاده مهدی بشد بس وسیع و آباد  
 صد کور و کچل و چلاق شفا داد  
 یکروز سحر خادم امامزاده ی میثم  
 از کم شدن زائرین بشد دچار ماتم  
 رو سوی امامزاده مهدی جدید کرد  
 دید خادم آن است نوه عمو ی بیدرد  
 گفتا که ربودی خرمن مردک ولگرد  
 حالا شده ای رقیب من دیوث نامرد؟  
 او قصه ی افتادن خر همه بیان کرد  
 تزویر و کلکهای خودش همه عیان کرد  
 رو کرد به او خادم امامزاده قدیمی  
 گفتا بشویم با یک دگر یار صمیمی  
 آن میثم من جد عزیز مهدی توست  
 این راز نگهدار که ایمان نشود سست  
 مسعود الوند

هجده آوریل 2011



4- هر یک دلار آمریکا برابر با یک پهن ( یا 100 پشگل جمهوری اسلامی ) میشود که این میتواند باعث تحقیر استکبار جهانی و افزایش غرور امت حزب الله بشود .

5- با این تغییر نام ( به پهن و پشگل ) واردات کالا دیگر بصرقه نخواهد بود و برعکس صادرات کالا و خدمات افزایش خواهد یافت . چون کالا و خدمات به بهای کمتری تولید میشود در نتیجه تقاضای بین المللی برای خرید آن افزایش می یابد که این رویداد منجر به مثبت شدن طراز بازرگانی جمهوری اسلامی میگردد .

6- و سایر مزایای دیگر

پس می بینید که این نامگذاری کاملا علمی و کارشناسی شده میباشد بنابراین به متصدیان اقتصادی جمهوری اسلامی پیشنهاد میشود که در اسرع وقت این نامها را بر روی واحد پول جدیدشان بگذارند تا امت حزب الله هر چه زودتر از مزایای گفته شده بهره مند شوند !

\*\*\*\*\*

در دهکده ما که دوصد پیر و جوان داشت  
 دو گنبد و گلدسته بدو گوشه آن داشت  
 امام زائیده میثم و مهدی نام آنهاست  
 حلال تمام مشکل پیر و جوانهاست  
 یکروز بیرسیدم از آن پیر خردمند  
 دانی که کدام امام ما اینجا زده کند؟  
 یا خوانده دعای آنکرو توی توالت  
 زائیده امامزاده بجای دفع غائط؟  
 گفتا که عزیزم نه چنین و نه چنان است  
 موضوع بسی ساده ولی پاک نهان است  
 صد سال پیش، حاج آقا میثم پسری داشت  
 و آن پسرش هم نوه کره خری داشت  
 یکروز بدزدید الاغی ز طویله  
 تا روی کند به آن یکی شهر و قبیله  
 از خریدش آن خر بیچاره زمین خورد  
 بر سنگ بیفتاد و همانجا سر ضرب مرد  
 با سرعت برق او را به یک چاله ای انداخت

## یک پیشنهاد به جمهوری اسلامی اسم واحد پول جدیدتان را بگذارید پهن !

این روزها در محافل اقتصادی جمهوری اسلامی این بحثها مطرح میشود که واحد پول جدیدشان را چه بگذارند و تاکنون اسمهایی هم مثل دینار و درهم و امامی و ولایی و ریال و تومان ... پیشنهاد شده است که بنظر من هیچ کدام از این اسامی برای واحد پول نظام مقدس جمهوری اسلامی در خور شأن نمیباشد و من به این کارشناسان محترم اقتصادی پیشنهاد میکنم واحد پول جدیدشان را بگذارند پهن ( به کسره پ و ه و سکون نون ) . که این پهن به 100 واحد کوچکتر به نام پشگل ( به کسره پ و گ و سکون ش و ل ) تقسیم میشود . ( که هر صد پشگل میشود یک پهن ) .

این نامها ( پهن و پشگل ) مزایای بسیاری برای اقتصاد جمهوری اسلامی در بر دارد از جمله :

1- مردم دیگر دائما درخواست افزایش حقوق نمیکندند چراکه هیچ کس دوست ندارد پهن و پشگل بیشتری نصیبش شود !

2- مردم دیگر تورم قیمتتها را احساس نخواهند کرد چون مثلا 10 پهن میدهند و یک کیلو گوشت قرمز میخرند یا 30 پشگل میدهند و یک نان بربری میخرند و اینگونه معامله برای مردم خیلی لذت بخش و غرور آفرین خواهد بود . ( چون کالای با ارزش را به بهای ناچیز خریده اند ! )

3- تورم کنترل میشود چون فروشندگان کالا و خدمات میدانند با افزایش قیمتها ، پهن و پشگل بیشتری نصیبشان خواهد شد که یقینا این عمل مورد خوشایند ایشان نخواهد بود برای همین سعی در تثبیت و کاهش قیمتها مینمایند.

## این سیزده هزار امامزاده از کجا آمده اند؟

یک روز رفیقی به من ایمیل فرستاد  
 درد دل از این مسجد و از دیر فرستاد  
 گفتا چه سبب هست که در کشور ایران  
 گلدسته بود بر سر هر کوچه و میدان؟  
 تعداد امامزاده ما سیزده هزار است  
 ز هرشان کشنده تر از هر افعی و مار است  
 بر سر هر یک دو سه تا خادم و والی  
 دزدند ز مردمان ما خانه و قالی  
 آخر مگر آن امام ما از چپ و از راست  
 زائیده چو آن ماده سگ مشهدی عباس؟  
 یا آنکه پس از مرگ در آن جنت زیبا  
 حامله کرده ده هزار حور فریبا؟  
 ریپلای زدم برای او بجای پاسخ  
 گفتم که امامزاده ی تو بوده فقط پُخ  
 وقت است هویدا کنم از بهر تو یک راز  
 کز گفتن آن چشم و دهانت بشود باز

# عکس ها خود سخن می گویند



الیزابت دوم ملکه بریتانیا نخستین پادشاه این کشور است که از سال 1922 تاکنون به ایرلند جنوبی سفر نکرده است. الیزابت در حال دست دادن با ماری مک آلیسی رئیس جمهور ایرلند در شهر دوبلین.



درگیری پلیس ایرلند در شهر دوبلین با تظاهرکنندگان در روز 17 مه و در اعتراض به سفر الیزابت دوم ملکه بریتانیا به این کشور



## عروسی شاهزاده در ولایت بریتانیا نویسنده لیلا قبادی روزت مبارک باد گل بانو !!!



"بادا بادا مبارک بادا"

ایشانالله مبارک بادا"

....

"حساب کتابم" همیشه خراب بود اما فکر کنم ۲ میلیارد نفر رقم "وحشتناک" بزرگی است

از تو چه پنهان در آخرین تظاهراتی که شرکت کردم فقط ۷ نفر بودیم... دارم فکر می‌کنم بدنیال چند "سرو"ی که می‌روند بالای "دار" در آینده ای نزدیک در جمهوری اعدام- باید عروسی راه بیندازیم در بی بی سی

به همراه لواشک سبز و کنسرت موسیقی سنتی وارداتی از وطن- بلکه جماعتی بیاید اقلا برای "تماشای" اعتراضمان...

چشمان کور "بوسه" هم "خیرات" می‌کنیم البته به طناب وقاحتمان



"الحمد لله"  
همه چیز اینجا "روان" است

یک "غم" داشتیم و آنهم عروسی شاهزاده در ولایت بریتانیا بود از تو چه پنهان لنگ ۳۳ میلیون دلار ناقابل هزینه "حفظ امنیت نظام"- همان حفظ جان "گران بهای" عروس و داماد و سایر آقا زاده های حافظ تاج و تخت - بودیم

که "هزار مرتبه خدا را شکر" به "خوشی" تمام شد

تو خودت بهتر از هرکسی می‌دانی که نگران مخارج "نکاح" هم نباید بود "خدا کریم است" مگر نه؟!

از آن گذشته تا آفریقا هست "غم" کجاست؟ آفریقای گشاده دل (و روده) هم حلقه "الماس" عروس را می‌دهد هم هزینه عروسی داماد را...

از قرار ۲ میلیارد موجود دو پای نگران انقراض دایناسورهای باکینگهام هم این اتفاق میمون را به "تماشا" نشستند...

و این گونه شد که هزار برابر بیشتر از خرج شب زفاف شاهزاده تنبان طلا، به جیب گشادش برگشت

یکی می‌گفت حتا در کوره پزه خانه‌ای در هند "تی وی" گذاشته بودند تا همه "اولین بوسه" شاهزاده خانوم را ببینند... "چقدر رومانتیک"!

از قرار بالیوود لنگ انداخته از پریشب جلوی حجله...

راستی نکفتی طرف شما چه خبر بود؟  
شنیدم ماهوارها بد جوری "هوایی" بودند این چند روز;

"بادا بادا مبارک بادا"

ایشانالله مبارک بادا"

اگر فرصتی

به اقوام و آشنایان سلام فراوان برسان

و بگو خبر ندارند چه شانسی آوردند "مرحوم" شدند

.....

بوسه بر قرص ماهت...

خواهر غربتی ات ، لیلا

Dear Mr. Sotoodeh :

Today, I read Ms. Homa Arjomand's communication with me regarding the proclamation of May 1st as =EM>Doctor's Day in Ontario at Rowshangar May 2011 issue I was puzzled to see =hat this communication was presented under the title of "May 1st Day and =iberal Conspiracy against it ."

I wish my response to Ms. =rjomand's email (given below) was also published at Rowshangar so that your readers will =ave the opportunity to know both sides of the coin .

The three political =arties, Liberal, NDP and Conservatives, all voted for my Motion and the =esolution was passed unanimously. After reading my response to Ms. Arjomand, I =m sure that you will agree that there was no conspiracy of nay kind =nvolved in this matter.

Regards ,

Reza Moridi

Dear Homa khaoom:

Thank you for your following email and referring to the fact that May 1st is =he International Workers Day in many countries around the world. =hough, in Canada, as you know, we celebrate Labour Day on the first Monday of September .

I chose May 1st at the Doctor's Day in Ontario based on the recommendation that = received from the Ontario Medical Association to recognize the =emarkable contributions of this great woman, Dr. Emily Stowe, to our =ociety. Here is an excerpt of my speech at the Ontario Legislature regarding Dr. =mily Stowe:

"May 1st was chosen as "Doctor's Day" in =/SPAN>Ontario because it is the birthday of Dr. Emily Stowe.

Dr. Emily Jennings Stowe was the first female physician in Canada. Like many other physicians of her time, it was a =ersonal matter that drove her to medicine. Her husband contracted tuberculosis, =nd with several children to support, she decided to pursue medicine. In 1865, at =he University of Upper Canada in Toronto, it is reported that she was told by the dean =hat "The doors are not open to women, and I trust they never will be." This was =ot the first time she had been turned away. In 1854, she became the first woman =o hold a principal position in the Canadian public school system after being =urned down for training in nearly 20 schools.

In 1867, she graduated from the =/SPAN>New York Medical College for Women and returned to Canada to practice without an internship or residency. =n 1880, 13 years after graduation from medical school, she was the second woman =ranted a license to practice by the College of Physicians and Surgeons of Ontario. It must have been with great satisfaction that she watched her daughter, Augustus Stowe Gullen, =ecome the first woman to be granted a medical degree from a Canadian university in =1883.

Dr. Stowe's inspirational story is a =eautiful example of the undying resilience of a person who entered the field of medicine not =or personal gain but to be an instrument of healing and well-being of her community."

If one day in Canada Labour Day is moved to =ay 1st, I really do not see any contradiction of celebrating both Labour/Worker =ay and Doctor's Day on May 1st.

Regards,Reza

## نامه های خوانندگان



جناب آقای ستوده

با سلام

من دانش آموز سال 12 دبیرستان تورنتو هستم گاهی از طریق بحثهای خانواده در جریان صحبت های تلویزیونی شما قرار می گیرم.

در برنامه کانال افغان که اخیرا در مورد کارگران افغانی صحبت می کردید اشاره کردید که بشر اولیه بدن پر مویی داشته ولی بعد از اینکه توانایی آن را پیدا کرد که سرپناهی برای خود به وجود آورده و در مقابل سرما و گرما خود را محفوظ بدارد دیگر نیازی به بدن پر مو نداشت و در دوران طولانی تکامل خود موی بدن را به تدریج از دست داد.

انتقاد من به این استدلال شما و برداشت غلط از تئوری داروین است. بشر بر طبق تئوری انتخاب اصلح داروین به انسان امروزی تبدیل شده است. یعنی کسانی که بدن پر مویی داشتند با توجه به شرایط آب و هوایی و بسیار دلایل دیگر توان ادامه زندگی یا بقا را نداشتند بنابراین عمر طولانی و تداوم نسل از آن کسانی شد که جسم مناسبتری (از نظر میزان موی بدن) برای آن شرایط اقلیمی داشتند. در واقع انسان امروزی از نسل کسانی هستند که تا دوران بازتولید نسل به تمام عوامل منفی که بقای فرد را به مخاطره میاندازد مقاوم بوده است.

البته میدانم که زمینه کار و تحقیقات شما در زمینه دیگری است ولی چنانچه ضرورتی به اشاره به مسائل علمی باشد باید به آخرین یافته های علمی اشاره نمود و از اشتباه رایج خودداری کرد.

موفق باشید. سینا

سینای عزیز، متشکرم که با نظر من برخورد کرده و سعی نموده ای مرا اصلاح کنی. ولی اشتباه شما در اینست که شما در نظر نگرفته اید که ما در اینجا با انسان، یعنی حیوان ابزار ساز، سروکار داریم. موجودی که بر خلاف حیوانات، با ساختن ابزار، و از جمله خانه و حفاظت در برابر طبیعت، اتکا بر تکنولوژی را جایگزین خصوصیات طبیعی خودش برای ادامه بقا می نماید.

بنابراین، انسان از زمانی که با خانه سازی و .... می تواند از خود، در پس دیوار خانه و بخاری گرم، در برابر سرمای طبیعت دفاع نماید، دیگر نیازی به مو برای بقایش ندارد. در چنین حالتی موی بدن برای او نه تنها به مزیتی در تنازع بقا تبدیل نمی گردد، بلکه در گرمای راحت خانه حتی به چیزی زائد و غیر ضروری تبدیل می گردد و بهمین دلیل شروع به ریختن می نماید. طبق آخرین کشفیات این اتفاق نزدیک به 60 هزار سال قبل اتفاق می افتد.



سلام خدمت استاد گرامی آقای ستوده

اقای ستوده بنده با خواندن کتابهایتان و نشریه تان تا حدود زیادی به حقیقت و آرامش رسیده ام جهان پیرامونم در نظرم عوض شده و دیدی تحلیلی نسبت به مسائل پیرامونم پیدا کرده ام استاد عزیز میخواهم بفرمایید چرا در ایران بازار تحقیقات دینی گرم است و قشر دانشگاهی هنوز در خوابند و در مدح قرآن و دین کتابها مینویسند و تمام کارهای پیامبر را توجیه میکنند از دست اینهاست که حرص میخورم واقعا دلیل کارهای این دسته شبه روشنفکرها چیست؟ آیا اینها به دین اعتیاد پیدا کرده اند یا مقاصد خاصی را دنبال میکنند؟ خواهشمند است ریشه یابی بفرمایید.

با تشکر دوست گرامی

خوشحالم که نوشته های من توانسته اند اثر مثبتی بر روی شما بگذارند. در مورد سوالی که کرده اید باید بگویم، معمولا قشر روشنفکران که بیشتر وابسته به طبقات متوسط اند، بدلایل مالی اکثرا وابسته به طبقات حاکم اند. در کشورهای غربی نیز روشنفکران اکثرا توانایی های فکریشان در خدمت طبقات حاکم بوده توسط آنها خریده می شوند. طبقه حاکم و سرمایه دار با پول نیروهای فکری را نیر در خدمت خود می گیرد. بقول مارکس سرمایه همه چیز از نیروی کار گرفته تا هنر و سرانجام علم را نیر در خدمت خود در می آورد.

\*\*\*\*\*

با عرض سلام و خسته نباشید و تشکر از برنامه خوب شما که از حقوق کارگران افغان در ایران دفاع می کنید.

من جوانی 29ساله هستم که متولد ایران هستم و افغانی هستم و متأسفانه شرایط سختی در ایران دارم من به بیماری هموفیلی شدید نیز مبتلا هستم و کارسخت انجام دادن برایم مشکل آفرین است و اجازه انجام کارهای سبکتر مثل ایجاد عکاسی یا خدمات کامپیوتری و غیره را ندارم و زندگی ام باچالش بزرگی مواجه است و متأسفانه افغانستان نیز هیچ گونه دارویی برای مداوای بنده وجود ندارد لطفا مرا راهنمایی کنید چگونه می توانم به کشور دیگری پناهنده شوم که اجازه کار سبکتر و دریافت دارو و یک زندگی مناسب برای خود فراهم کنم.با تشکر

جواب: دوست عزیز من متأسفانه شخصا کاری از دستم بر نمی آید. ولی نامه شما را در روشنگر برای اطلاع افراد خیر جهت کمک به شما میزنم. امیدوارم که خوانندگان ما بتوانند شما را یاری دهند. ضمنا در برنامه تلویزیونی خود نیز آنرا اعلام خواهم کرد. سیامک ستوده

## Advanced Computer



انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

فروش، تعمیر و تدریس

New & used

By Appointment only

نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل

• خدمات و کرایه سیستم صوتی  
• عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم ،  
• XBOX 360 & Ps3  
• تعمیر و فروش اکس باکس و پپی استیشن  
• LCD projector, Camera & Sound Systems Rental



بابک یزدی  
جنب پلازای ایرانیان

تلفن های تماس:  
(416) 759-3396  
(416) 471-7138

6061 Yonge St Suit: 1004

Website: www.advancedcomputer.info

Email: advanced.computer@live.com

or babakyazdi@yahoo.com

Find me on Facebook

Follow me on Twitter:

@rezamoridiwww.rezamoridi.onmmp.ca

rmoridi.mpp.co@liberal.ola.org

Community Office

9891 Yonge Street

Richmond Hill, ON

Canada, L4C 1V1

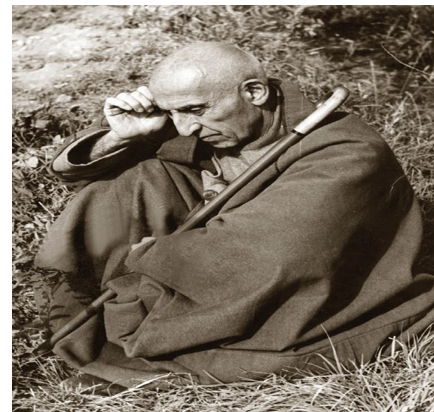
Tel: 905-884 8080

Fax: 905-884 8040



# کارنامه ی مصدق : جعل شکوه در تاریخ بی شکوه (بخش پنجم)

## روزبه کلانتری



۸- مصدق و حزب توده

موضع من در سرتاسر این مقاله، زنده کردن بحثها و مجادلات قدیمی توده ای - ملی و نقد مصدق از زاویه هواداری از نظریات و فعالیت‌های حزب توده در آن دوره نبوده است. بدیهی است که اشتباهات این حزب هم در این دوره بطور جداگانه میتواند مورد نقد و بررسی قرارگیرد. هیچگونه توهمی نسبت به حزب توده بر این مقاله حاکم نبوده است اما من از سوی دیگر با " توده ای ستیزی " کورکورانه در هر ورژن آن و فحاشی نسبت به حزب توده ۱۳۲۰-۳۲ به منظور اثبات " بیطرفی " سیاسی و یا رادیکالیسم آنتی سوسیالیستی سر سازگاری ندارم . حزب توده در تاریخ حیات سیاسی خود چند دوران متفاوت را پشت سر گذارده است. بررسی عملکرد این حزب در دوران پس از انقلاب ۵۷ ( ۱۳۵۷-۶۲ ) و یا در سالیان بین کودتا و انقلاب ۵۷ بدون شک از حوصله بحث ما خارج است اما حزب توده در دوره نخست ( دهه های ۲۰ و ۳۰ ) علیرغم هر اشتباهی که در رابطه با سیاستهای داخلی و خارجی انجام داده باشد و با هر تحلیلی سمبل قطب چپ جامعه و یک حزب فرمیسیت کاملا فراگیر با پایگاه اجتماعی بسیار گسترده بود که اصلاحات اجتماعی رادیکال نظیر اصلاحات ارضی و دفاع از حقوق کارگران، زنان، کارمندان و مطالبات اجتماعی پیشرو و مترقی را در دستور کار خود قرار داده و توده وسیعی از کارگران و زحمتکشان، زنان و روشنفکران را حول پلتفرم خود به نحو موثر، تحسین برانگیز و بی سابقه ای متحد کرده بود. از تجربه اجتماعی شدن و ساختار سازمانی و روشهای فعالیت حزب توده در آن مقطع میتوان بعنوان یک تجربه کم نظیر فعالیت حزبی در خاورمیانه حتی تا دوره کنونی نام برد (شاید تنها تجربه حزب کمونیست عراق در دوران اوج فعالیت خود به این تصویر نزدیک باشد) و هنوز هم بعنوان یک الگو و یک مورد استثنایی مورد توجه و بررسی احزاب و جریانات دیگر حتی از جبهه های مخالف واقع می شود :

-حزب توده برای نخستین بار مسأله‌ی مبارزه با امپریالیسم و استعمار نو و کهنه را در کشور مطرح کرد و همزمان با پیدایش خود، با فاشیسم که در آن زمان در ایران شبکه‌ی وسیعی را توسعه داده بود، وارد مبارزه‌ی حزب توده به تلاش وسیعی برای متشکل کردن کارگران ایران دست زد. اعضای حزب توده در پیدایش سازمان‌های معتبر کارگری و سندیکایی مانند شورای متحده‌ی کارگران و زحمتکشان و شورای مولف‌های مرکزی کارگران که ده‌ها و صدها هزار کارگر در رشته‌های مختلف را در سندیکاها متحد کرده بودند، نقش مهمی ایفا کردند. این سازمان‌های کارگری برای اثبات شخصیت و موجودیت طبقه‌ی کارگر ایران و دفاع از حقوق بنیادین آن، مبارزه‌ی وسیع و دامنه‌داری کرده‌اند و به کامیابی‌هایی رسیده‌اند که همانطور که پیشتر به خلاصه ای از آن اشاره شد خود تاریخ افتخارآمیزی دارد. تلاش حزب و شورای متحده‌ی مرکزی باعث تدوین لایحه‌ای در سال ۱۳۲۳ شد که در آن هشت ساعت کار روزانه، دو هفته مرخصی با حقوق در سال، شش هفته مرخصی با حقوق برای زنان کارگر باردار، منع استفاده از کار کودکان کمتر از ۱۲ سال و تأمین بیمه‌های اجتماعی پیش‌بینی شده بود. این تلاش‌ها همچنین، به تصویب قانون کار در سال ۱۳۲۵ منجر شد که علاوه بر مزایای فوق و دیگر مزایا، روز اول ماه مه را به‌عنوان روز همبستگی بین‌المللی زحمتکشان و روز تعطیلی با مزد به رسمیت شناخت. فراموش نباید کرد که واژه‌ی "کارگر" در برابر واژه‌های تحقیرآمیز "فعله" و "مزدور" را نخستین‌بار حزب به‌کار برد و متداول کرد شد. - حزب توده در مبارزه‌ی دهقانان با فئودالیسم و «بزرگ زمین‌داری» به تحقق یک برنامه‌ی ارضی مترقی برای تقسیم بلاعوض زمین بین دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین

بی‌زمین کوشید و در راه متشکل کردن دهقانان فعالیت وسیعی آغاز کرد که موفقیت‌های بسیاری نیز به دنبال داشت. ده هزار روستایی در اتحادیه‌های دهقانی متشکل شدند و توانستند دهقان ایرانی را به‌سوی نبرد مطالباتی و اجتماعی سوق دهند. نمونه‌ی برجسته‌ی کار دوران علنی (۱۳۲۰-۱۳۲۷) تشکیل "اتحادیه‌ی دهقانان وابسته به حزب توده‌ی ایران" و پس از "غیرقانونی" شدن حزب، تشکیل سازمان علنی "انجمن کمک به دهقانان ایران" بود.

-حزب توده برای نخستین بار به سازمان دادن عناصر ترقیخواه در ارتش دست یازید که نمونه ای کم نظیر در میان سازمانهای نظامی انقلابی در کشورهای سرمایه داری بود.

-حزب توده فعالیت سازمانی و تبلیغی وسیعی را در میان قشرهای گوناگون زنان، اعم از کارگر، دهقان و روشنفکر آغاز کرد و مهمتر از همه اینکه برای نخستین بار در مجلس چهاردهم طرح انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن زنان ایرانی را عرضه داشت. موفقیت حزب توده در ایجاد یک نهضت بزرگ در میان زنان برای احقاق حقوق خود قابل ملاحظه است. فعالیت‌های سیاسی، تظاهراتی، مطبوعاتی و اجتماعی زنان که به‌وسیله‌ی حزب توده رهبری می‌شد، زنان را وسیعاً وارد مبارزات سیاسی و اجتماعی نمود. در تیرماه ۱۳۲۲ تشکیلات زنان برنامه‌ی خود را با شعار مبارزه علیه فاشیسم، مبارزه با استعمار، مبارزه برای صلح، حقوق مساوی با مردان و دست‌مزد مساوی در برابر کار مساوی آغاز کرد. در همین دوران در جنب شورای متحده‌ی مرکزی، اتحادیه‌ی به‌نام "اتحادیه‌ی زنان زحمتکش" نیز تشکیل شده بود که در سال ۱۳۲۵ به تشکیلات زنان پیوست. در سال ۱۳۲۵ تشکیلات زنان به عضویت فدراسیون جهانی زنان که مدافع حقوق همه‌ی زنان در دنیا بود، درآمد و از آن پس تشکیلات دموکراتیک زنان نامیده شد. در سال ۱۳۲۷ این تشکیلات غیرقانونی اعلام شد. اما در سال ۱۳۲۹ هیأت اجرایی این تشکیلات یک روزنامه‌ی علنی به نام "جهان تابان" منتشر کرد.

-یکی دیگر از کارهای قابل توجه حزب توده، کار در میان جوانان در قالب " سازمان جوانان حزب توده " بود. اعضای کارگری این سازمان ( کارگران جوان ) در اتحادیه‌های کارگری داشتند. آنان در اعتراضات و اعتصابات کارگری حضور فعال و چشم‌گیری داشتند، اخبار کارگری را به مطبوعات می‌دادند و اعتراض کارگران را در مجامع و ارگان‌های مربوط منعکس می‌کردند.

یکی از مراکز عمده‌ی فعالیت سازمان جوانان، دانشگاه بود. اعضای سازمان جوانان به‌خصوص در "اتحادیه‌ی دانشجویان دانشگاه تهران" که اصلی‌ترین و عمده‌ترین تشکل موجود در دانشگاه بود و فعالیت گسترده و چشم‌گیری داشت، فعال بودند. تأسیس "سازمان دانش‌آموزان ایران" در سال ۱۳۳۰ از دیگر ابتکارات سازمان جوانان بود که با مبارزه‌ی دامنه‌دار خود توانست رسمیت خویش را به وزارت فرهنگ تحمیل کند. نشریه‌ی "دانش‌آموز" ارگان این سازمان دانش‌آموزی نقش مهمی در ارتقای آگاهی دانش‌آموزان و طرح اصولی خواست‌های آنان داشت. و... (51) چرا مصدق حزب توده را در دولت شرکت نداد؟ چرا بدون آن‌که فعالیتش از جانب دولت حتی قانونی شناخته شود از آن انتظار می‌رود از همان دولت بطوریکجانبه حمایت کند؟! چرا مصدق حداقل در جهت جذب حمایت‌های آن تلاش نکرد؟ اگر مطالباتش همه "شعار" و " حرف" بودند، چرا مصدق آنها را در برنامه خود جای نداد تا زیر پای حزب توده خالی شود و پایگاه اجتماعیش به سمت مصدق متمایل شود؟

نویسندگانی که از حزب توده انتظار مقابله با کودتا را دارند چرا برخورد مصدق با شاه بعد از کودتای ناموفق ۲۵ مرداد را به یاد نمی‌آورند؟ ( مصدق از شاه می‌خواهد برگردد و " از مقام سلطنت سرپرستی فرماید " ) وقتی مصدق خود از کودتای دعوت می‌کند که برگردد و خود زمام امور را به دست گیرد، چرا احزاب دیگر باید هزینه انفعال و بی‌افقی سیاسی مصدق را پرداخت کنند؟

نکته مهم اینجاست که اتفاقاً همین حزب توده و کمونیست‌های آن دوره طبق سنت مالوف در سطح جهانی بیشتر از همه احزاب و شخصیت‌های وابسته به جبهه ملی و مصدق، آماج خشم و کینه کودتاچیان دست راستی واقع شدند و دهها تن از بهترین آزادیخواهان و برابری‌طلبان این کشور که در حزب توده و به ویژه سازمان افسری آن متشکل شده بودند، در دادگاه‌های در بسته نظامی محاکمه و به جوخه اعدام سپرده شدند. این در حالیست که مصدق پس از ۳ سال زندان به حالت تبعید به ملک خود فرستاده شد و بقیه شخصیت‌های ملی به غیر از یک نفر یعنی حسین فاطمی همگی پس از حبسهای کوتاه مدت و تبعید آزاد شدند. حال پس از گذشت این همه سال یکی از مداحان مشهور مصدق و یکی از آنتی کمونیست‌های پروفشنال روزگار ما یعنی " مسعود بهنود " چشم بر این همه بسته و در یک مصاحبه رادیویی مدعی میشود که کودتای ۲۸ مرداد بنا بر "سنت" لطیف و مهربان "جامعه ایرانی" خشونت و قربانی‌ای در ابعاد کودتا در سایر کشورها در پی نداشته است!! خب، بر ایشان واقعا نمیشود خرده گرفت. سطحی‌نگری و ساده اندیشی و ارائه اراجیف مکرر در خیلی از مسائل، امروزه به شاخص ژورنالیست‌های خیلی "باهوش" و " با استعداد" که شم بازاریابی بین المللی خوبی هم دارند مبدل گشته است. روایت مسعود بهنود از " کودتاهای بدون خونریزی جامعه ایرانی " مانند سایر گفته‌ها و نوشته‌هایش حاوی چیز بیشتری از داستان پردازی و تخیل پردازیهای سطحی و تنگ مایه در قالب تحلیل سیاسی و تاریخی نیست که با لحنی گرم و مخدر به خواننده تزیق می‌شود. او به برکت وقاحت شایان تحسین نظرگاه خود، آن تفاسیر مبتذلانه و تهی مایه ای را که همگان از یک ژورنالیست محافظه کار راست گرا انتظار دارند، همواره به نحو احسن در معرض تماشا نهاده است.

### ۹- جبهه ملی پس از مصدق

برای تسهیل امر مقایسه و داوری بد نیست برنامه " اجتماعيون عاميون " ( سوسیال دموکراتهای انقلابی ) در سال ۱۲۸۴ یعنی یکسال قبل از انقلاب مشروطه و ۵۵ سال قبل از تشکیل جبهه ملی که شامل موادی نظیر حق اعتصاب برای کارگران، هشت ساعت کار روزانه، حقوق باز نشستگی، تدوین یک نظام مالیاتی تصاعدی، توزیع زمین بین کسانی که بر روی آن کار میکنند (اصلاحات ارضی) مدارس و آموزش رایگان، آزادی کامل بیان و قلم و آزادیهای عمومی و... است (۵۲) را در مقابل برنامه تمام ادوار جبهه ملی و سازمانهای دیگرشان ( البته اگر موفق شدید و برنامه ای پیدا شد ! ) تا دوره کنونی بگذارید و از سویی دیگر تاریخ رویدادها و تحولات جهان را در ۵ دهه اول قرن بیستم ورق بزنید تا میزان عقب افتادگی و راست روی این جریانات بر شما روشن شود. در زمینه دموکراسی خواهی و آرمانهای اجتماعی هم مصدق نه تنها فرزند زمانه خود در سطح جهانی نبود بلکه در بسیاری موارد حتی از اهداف و آرمانهای جنبش مشروطیت ایران و حرکت سوسیال دموکراسی انقلابی در دل آن که همانطور که گفته شد نیم قرن پیش از بقدرت رسیدن وی جریان یافته بود، عقب تر بود.

با انجام اصلاحات ارضی از سوی شاه در دهه ۴۰ شمسی و عدم درک اهمیت بسیار تعیین کننده آن از سوی احزاب اپوزیسیون و موضعگیریهایی عجیب و غریب و سرگشتگی مجدد جبهه ملی و شیفت شدن اعتراضات از بورژوازی به خرده بورژوازی، جبهه ملی به کلی زمینه عینی و اجتماعی خود را در سیاست ایران از دست داده است. سازمانی که خود را " نماینده بورژوازی ملی و لیبرال " می‌دانست در هنگام طرح مسأله اصلاحات ارضی از جانب امینی

## متن نامه بیژن فتحی به بان کی مون

جناب آقای بان کی مون حاکمان ایران در جوامع بین المللی شعار دفاع از حقوق انسانها سر میدهند و شرایط ایران را به گونه ای جلوه میدهند که مردم با آسودگی و بدور از هیچ مشکلی زندگی میکنند. در صورتیکه مردم ایران از حقوق اساسی اولیه خویش محروم مانده و از کمترین آزادی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و اصول مربوط به حقوق شهروندی می باشد بر خوردار نیستند و حتی تحت شدیدترین فشارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قرار دارند و حاکمان با ایجاد فضای رعب و وحشت مردم را سرکوب میکنند .

من بدلیل فشارها و ستمهای فراوان به شرایط تحمیلی بوجود آمده برای فرزندانم و خانواده ام این نامه را مینویسم.

جمهوری اسلامی ایران در صبح روز 27/12/1390 دو تن از فرزندانم را به نام های محمد و عبدالله فتحی که هر دو متاهل بودند در یک اقدام ظالمانه و غیر عادلانه در زندان الف طای اصفهان به دار آویخت. حکم اعدام این دو جوان از نظر حقوقی و همچنین متن کیفرخواست کاملاً مخدوش بوده و از نظر مقررات و قوانین مربوط به آئین دادرسی مدنی و کیفری جمهوری اسلامی دارای ایرادات اساسی و کاملاً مردود میباشد. به این دلیل که فرزندانم زیر شکنجه و بر اثر فشار های شدید جسمی و روحی مانند قیانی کردن، شلاق زدن و ضرب و شتم شدید و تهدید به تجاوز جنسی... وادار به اقرار شده و بر اثر آن به اتهام محاربه محکوم به اعدام شده اند.

حاکمان ایران در جوامع بین المللی شعار دفاع از حقوق انسانها سر میدهند و شرایط ایران را به گونه ای جلوه میدهند که مردم با آسودگی و بدور از هیچ مشکلی زندگی میکنند. در صورتیکه مردم ایران از حقوق اساسی اولیه خویش محروم مانده و از کمترین آزادی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و اصول مربوط به حقوق شهروندی می باشد بر خوردار نیستند و حتی تحت شدیدترین فشارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قرار دارند و حاکمان با ایجاد فضای رعب و وحشت مردم را سرکوب میکنند.

بی تردید حکم قاضی قبل از تشکیل دادگاه و دفائیات فرزندانم ، بر اساس در خواست دادستان صادر شده بود. اجرای اعدام فرزندان من نیز به صورتی شتاب زده و بدون رعایت مقررات معمول و روند قانونی از قبیل ابلاغ حکم به زندانی، حضور وکیل و دادستان در مراسم اعدام، انجام شده است. اجرای حکم اعدام با چنان تعجیلی صورت گرفت که تردیدی باقی نمی گذارد بر اینکه مقامات قضایی و امنیتی کشور به منظور بهره برداری های سیاسی و امنیتی در راستای تداوم رعب و وحشت در جامعه اهداف خود را عملی سازند.

من به عنوان پدري که بیش از سی سال از عمرش را در امر آموزش کودکان کشورم سپری کرده ام اعدام فرزندانم را یک جنایت عمد دانسته و بدین وسیله از آن مقام محترم و نهاد های بین المللی میخواهم جهت رسیدگی فوری این اقدام (اعدام دو فرزندم) که نقض آشکار حقوق بشری باشد با تشکیل یک هیئت تحقیق مستقل، از حقوق دو جوان که اکنون در این دنیا نیستند دفاع نمایند. با توجه به فضای دیکتاتوری و امنیتی ایران بسیاری از خانواده ها فرزندان خود را زیر اعدام به جرم های واهی از دست داده و متأسفانه هیچ اقدام قانونی تاکنون صورت نگرفته است و بسیاری از آنان بدلیل ترس و فشار های فراوان جرات دفاع و فاش ساختن این فجایع را نداشتند.

با امید به اینکه از تکرار احکام و اجرای ظالمانه و غیر قانونی و غیر انسانی در ایران جلوگیری و به اطلاع دولت ها و مردم دنیا برسانید. همچنین با توجه به اتفاقات بعد از اعدام و مراسم خاک سپاری فرزندانم که به احضار همسر و تهدیدات مسئولین و دستگیری بعضی از افراد، منجر شده است، جان خانواده ام در خطر می باشد. در ضمن دفاتیه یکی از فرزندان که سه ماه قبل از اعدام به مسئولین نوشته شده است خدمتان ارسال میکنم.

با احترام بیژن فتحی پدر محمد و عبدالله فتحی

پایان

مصدق و امثال او نمی توانند شاخص و نماد آزادیخواهی و برابری طلبی دوران ما باشند. از خلال آتش و خون و دود سالیان پیشین اما، نسل تازه ای سر برون آورده است که می بایست بکوشد تا شایسته عصر حاضر و آرمانهای آن باشد

پایان

پانوشت ها

۵۰- علی اکبر بهزادی، " شبه خاطرات " ( ۲ ج )، انتشارات زرین، ۱۳۷۶، صفحه ۶۶۰

۵۱- محمد علی عمویی / تجربه موفق یک حزب / نشریه " نامه "

۵۲- پروانده ابراهامیان، " ایران بین دو انقلاب "، صفحه ۹۹

۵۳- همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، صفحات ۸-۲۶۶

۵۴- همان

## پوزش

در شماره 45 روشنگر صفحه 25، انتهای جمله آخر مقاله جناب آقای علی ضرابی تحت عنوان "مصدق و سوسیالیزم" بهنگام چاپ از قلم افتاده بود که از اینجهت از ایشان و خوانندگان محترم پوزش می طلبیم و بدینوسیله جمله مزبور را جهت اطلاع بطور کامل در اینجا می آوریم: "ای کاش ما بجای عده زیادی که کمونیسم استالیینی را چکی و بدون مزه کردن آن قبول کردند، صد نفر احسان طبری یا دکتر تقی ارانی ویا انورخامه ای ویا دکتر تقی ارانی ویا نوشین می داشتیم. در آن صورت راحت از جهنم استالین خارج می شدیم و آسان راهی بهشت لنین می شدیم، ولی صد افسوس...."

" روشنگر

روشنگر  
متعلق به شماست!  
با پشتیبانی مالی  
خود  
به ادامه انتشار  
روشنگر یاری  
رسانید!



ادامه از صفحه قبل

## مصدق

در تقابل با شاه و سایر گروههای محافظه کار و در اوج کشاکش این نیروها، نه تنها " امیر تیمور کلای" از بزرگ ملاکین محافظه کار را در ازای اعطای دویست هزار ریال کمک به صندوق این جبهه به عضویت شورای مرکزی خود پذیرفت و تا پس از سقوط امینی در این زمینه سکوت مطلق کرد و از اعلام پشتیبانی از این طرح به خاطر مخالفت نیروهای محافظه کار هراس داشت و با عدم همکاری با امینی که در مقابل شاه و گروههای محافظه کار قرار گرفته بود سقوط دولتش را تسهیل نمود بلکه در جزوه کوچکی که در پاییز ۱۳۴۱ منتشر نمود عملاً اعلام کرد که از آنجا که در ایران هرگز فنودالیسم وجود نداشته است بنابراین نیازی به اصلاحات ارضی هم نیست !! ( ۵۳ )

جبهه ملی اساساً با ارائه برنامه سیاسی مخالف بود و اعتقاد داشت که هر برنامه ای جز انتخابات آزاد و سیاست خارجی بی طرفانه دولت ملی... به تفرقه می انجامد !! (۴۷) عاقبت چنین نیروهایی همین است که به " جنبشی " بدل شود که در مجالس و محافل خانوادگی و مجالس ترحیم دوره ای " دوله " ها و " سلطنه " های سابق و نمایندگان سابق مجالس سنا و شورای ملی سابق خلاصه شود. بنظر میرسد پیام اخطار دهنده خلیل ملکی (از رهبران خود شان) در دهه ۴۰ به خوبی نمایانگر روح حاکم بر فعالیتهای این جریانها و نوع روابط حاکم بر آنها در دوره کنونی باشد:

"اگر اوضاع به همین منوال پیش برود ، " جبهه ملی به عنوان یک نیروی سیاسی نابود خواهد شد و به جای کانون مبارزات نهضت ملی ایران به قبله گاه متروکی برای وفادارترین معتقدانش بدل خوا

جبهه ملی نیز ترکیب و معجونی از افرادی بود با وابستگیهای فکری و سیاسی متفاوت که مصداق بارز " بند و بست چند تن ناسازگار " و " دولت ناپایدار " بودند و به مرور زمان هم بین آنها جدایی و تفارق حاصل آمد و از همان جمع محدود اولیه هم چیزی باقی نماند و حتی برخی از آنها کارشان به همدستی فعال در توطئه و کودتا علیه مصدق کشیده شد. " استراتژی و راه مصدق " را حتی در زمان خودش میتوان یک معادله چند مجهولی تلقی کرد دیگر چه برسد به آنکه بخواهیم از دل آن پاسخی برای معضلات و دغدغه های امروزمان بیابیم.

بگذارید مسعود بهنودها، ترکمانها، برهانها هنوز مدیحه شان را بسرایند و سالهای حکومت مصدق و ملیون برایشان همان " رمی " باشد که همه راهها بدان ختم می شود. آزادیخواهی در ایران امروز باید ذائقه سیاسی اش را تغییر دهد و سطح توقعات هد شد که در مراسم ختم یکدیگر شرکت جویند و به علامت آشنایی و تاسف برای یکدیگر سری تکان دهند... " (۵۴)

در مکتوبات نویسندگان سنتی یعنی همان جماعت به تعبیر باقر پرهام " پراکنده گوی قلم به دست گفتمان پرداز " کرا را با واژه هایی نظیر " راه مصدق "، " استراتژی نهضت ملی "، " استراتژی مصدق " و... مواجه می شویم که گویا بر اساس آن قرار است نسخه ای " مصدقی " برای مسایل امروز جامعه نیز پیچیده شود. اگر استراتژی را با تعریفی عام و ساده به یک برنامه منسجم برای یک دوره معین و پیش بینی تاکتیکیهایی برای پیشبرد این برنامه تعبیر کنیم، نمیتوان تصور کرد که چنین واژه هایی را بتوان به مصدق و جبهه ملی الصاق نمود. اگر منظور از " استراتژی " آنچه عملاً به انجام رسید و شعارها و برنامه " برگزاری انتخابات آزاد " و " ملی کردن صنعت نفت " ( و مقوله مرتبط با آن : " موازنه منفی " ) باشد که شعار اولی مطلقاً مسکوت ماند زیرا طرح و برنامه ای برای آن وجود نداشت و اولی نیز به دلیل فقدان هر نوع برنامه مشخص پیش و آرمانها و سقف بینی شده به بن بست و شکست کامل انجامید پروازش را به شدت ارتقاء ببخشد.

# ما از آزادی دوریم یا آزادی از ما؟

کیومرث عزتی / 12 می / آلمان

نگاهی به خانم عمادی از "سکولارهای سبز"

اخیرن خانم "فرحناز عمادی رئیس انجمن سکولارهای سبز (کلن - آلمان)"، طرحی جهت همراهی سیاسی همگان ارائه داده اند. طرح ارائه شده از جانب ایشان یک انشای دبیرستانی از نوع مدارس وحشتناک تاریخ است. ایشان طرح اش را با این جمله آغاز می کند:

" راستی چرا گاهی اتحاد و همبستگی از ما می گریزد؟ "

و با جمله ی زیر به پایان اش می برد:

" شبکه ی جهانی سکولارهای سبز ایران در تلاش و کوشش است که برای برقراری و پایداری چنین آلترناتیوی با سر خط حیاتی و سرنوشت ساز، تحت عنوان «ایران از همه ی ما مهم تر است» راه اتحاد نیروهای آزادیخواه را هموار کند. ... "درک جملات فوق تنها با پرسش های مشخص قابل حصول است. نخست اینکه اگر اتحاد و همبستگی پا ندارد، خزنده نیست و پرنده هم نیست آنوقت چگونه می تواند از ما بگریزد. با این پرسش بسیار پیش پا افتاده درمی یابیم که طرح خانم عمادی با انشاء نویسی آغاز شده است. زیرا همبستگی نمی تواند از ما بگریزد، این ما هستیم که با انشانویسی بجای تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی شرایط، نه تنها زمینه های همبستگی را فراهم نمی آوریم که همه چیز را دوباره به سرخط برمی گردانیم. با چنین ادبیاتی به چه صورتی می توان راه اتحاد و همبستگی را هموار ساخت؟ بخاطر اینکه فکر نکنید که انشاء نویسی به همین جمله ی آغازین ختم می شود به سراغ آخرین بند بی شماره ی نقل شده می رویم:

و فردا روزی اگر این جریان قدرت سیاسی را تسخیر کند مردم را به قتلگاه های تاریخی نخواهد فرستاد؟ این طرح "سکولارهای سبز"، شما را بعنوان مخاطب به یاد همان وحدت کلمه ی خمینی قبل رسیدن به قدرت نمی اندازد؛ با جرح و تعدیل خاصی که "ایران عزیز" جایگزین "اسلام عزیز" شده است؟ و آیا چنین تلقی ای از "مبارزه ی دموکراتیک" بگونه ی خاصی تلاش ندارد که یک ایدئولوژی شوینبستی. کور وبا احترام به سکولارهای سبز باید گفت که هیترل تحت لوای شعاری این چنینی بزرگترین جنایت های تاریخ بشریت را سازمان داد. پس چرا سکولارهای سبز سعی دارند انسان های آزادیخواه را حول شعارهای دیکتاتورها، مستبدین و جنایتکاران تاریخ متحد کنند؟ نکنند این بار قرار است مثل جنگ ایران و عراق در سال 59 مردم همراه با جمهوری اسلامی علیه "امپریالیسم آمریکا" روانه کشتارگاه سرمایه شوند؟ مباحثی از این دست چون به سمت انشاء نویسی تمایل دارند، از روی فرمول حقوق بشر و حکما و زعمای قوم نوشته می شوند و بر بستر اوضاع سیاسی - اقتصادی ایران شکل نگرفته اند کمکی به وحدت نیروها نخواهند کرد. ما بر آنیم که هر طرحی برای وحدت نیروها، تنها اگر بر بنیاد شناخت مناسبات اجتماعی - اقتصادی تبیین شده باشد، نه بر اساس فرمول ها، کارایی. اجتماعی پیدا خواهد کرد. در غیر اینصورت محتوم به شکست می باشد. شناخت وضعیت مشخص ما را بر آن می دارد که نیازهای اجتماعی را تشخیص دهیم و بر بنیاد نیازهای اجتماعی بطور خاص قادر خواهیم شد. طرحی برای پیوند نیروهای انقلابی ارائه کنیم. بدینگونه است که از انشاء نویسی دوری می جوئیم و دیگر ایران را مهمتر از انسان هائی



بله نگاه کنید: "ایران از همه ی ما مهم تر است"

که در آن زندگی می کنند نخواهیم پنداشت و بجای آویزان شدن به فرمول توجه دادن به نیازمندی های اجتماعی - سیاسی مبذول می داریم و بر این بنیاد به درخواست و خواست های اجتماعی در جامعه ی ایران می پردازیم.

البته خانم عمادی بعنوان رئیس "سکولارهای سبز کلن آلمان" بر اساس همین بند، سایر بندهای طرح شان را تنظیم کرده اند. بدین جهت طرح ایشان بجای نزدیک کردن نیروها آنها را پراکنده تر می سازد برای روشن شدن مطلب توجه تان را به بند دیگری جلب می کنم:

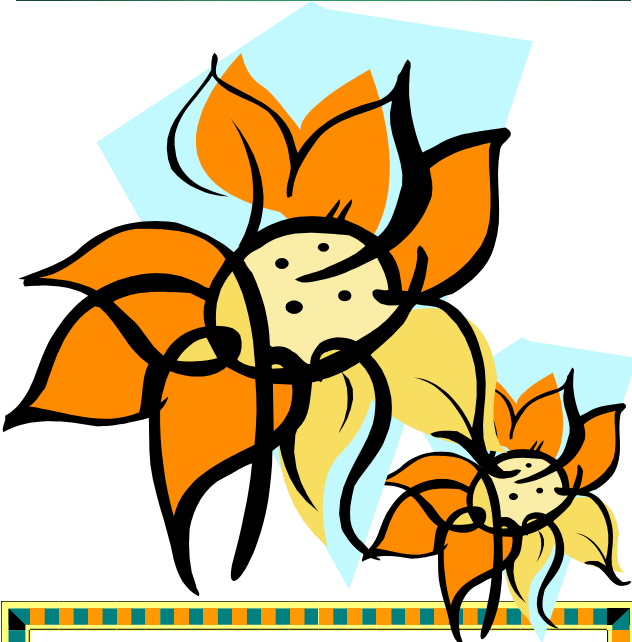
**" نکته ی پنجم: باور داشتن به ایرانی یکپارچه**

در این نکته باید توجه کنیم که اگر ما اعتقاد به ایرانی یکپارچه داریم نمی توانیم در ایران از وجود خلق های مختلف صحبت کنیم، بلکه باید بیاندیشیم که خلق یعنی همان مردم، ملت و حتی اخیراً به امت هم تعبیر شده است. بنابراین اگر از یک دولت حرف بزنیم بایستی هم از یک مردم یا از یک ملت سخن به میان بیاوریم. و برای جلوگیری از تجزیه ی ایران زمین بایستی که از اقوام مختلف: مانند کرد، بلوچ، آذری، لر، عرب و فابنجا نگارنده برای اثبات حقانیت خود به واژه ی "اعتقاد" پناه می برد، مبارزه را باید با "اعتقاد به ایرانی یکپارچه" سازمان داد. معلوم نیست اصل "اعتقاد به ایرانی یکپارچه" مبتنی بر کدامین المنت های اجتماعی - سیاسی خود را سامان داده است؟ آیا ارائه ی چنین نظریه ای جزء بر بستر "اعتقاد" می تواند شکل بگیرد؟ حال لازم است ببینیم که چنین اعتقادی در چه صورتی امکان پذیر می شود. آیا اعتقاد به ایرانی یکپارچه برخاسته از انگیزه ها و نیازهای واقعی ملیت های تاریخ سرکوب شده در جغرافیای ایران است یا انکار و لاپوشانی نیازهای آنان؟ برای رسیدن به یک نتیجه سیاسی همخوان با واقعیت های اجتماعی، ضرورت دارد به آراء ملیت های (عرب، ترک، کرد، ترکمن و بلوچ) رجوع کنیم. مراجعه به تاریخ مبارزات دوران معاصر این ملیت ها ما را یاری می دهد تا بازیافت صحیحی دست به یازیم. حقیقت اینکه چنین بازیافتی خط بطلانی بر هرگونه اعتقادی را در این ارتباط به نمایش خواهد گذاشت. این ملیت ها دارای یک شناخت تاریخی از پایمال شدن حقوق انسانی شان در جامعه ایران هستند.

این جمله از جانب حکام مستبد در تاریخ بشریت میلیون ها بار مطرح شده و به گزاره ای نهادینه مبدل گردیده است. بنابراین سکولارهای سبز طبق عادت به گزاره ای از مستبدین تاریخ برای اجرای حقوق بشر در ایران آویزان شده اند. زیرا حکومتگران بارهای بار انسان ها را برای دفاع از سرزمین پدری و دفاع از میهن به سلاخی کشیده اند. راه دور نرویم؛ جمهوری اسلامی تحت لوای همین شعار در دفاع از منافع هیئت حاکمه در جبهه های جنگ ایران و عراق هزاران نفر را روی مین فرستاد و صدها هزار انسان را به کشتن داد، به معلولیت کشاند و موجی ساخت. پس لازم است این گزاره ی کوتاه "سکولارهای سبز" را به پرسش بگیریم تا هر "یالقوز علی بگی" نتواند از ما سوء استفاده کرده و زندگی مان را برای مطامع و آزمندی خود به مخاطره اندازد. خب این "ایران" چیست که "از همه ی ما مهمتر است"؟ آیا ایران به لحاظ جغرافیایی با زمین های دیگر نقاط جهان تفاوت دارد؟ بلکه بعنوان زمین اگر مورد نظر باشد تفاوت های آن در نوع خاک (مرغوبیت یا عدم مرغوبیت) و مخازن و معادن زیرزمینی متجلی خواهد شد و نیز پستی بلندی ها و آب و هوا و ... ولی زمانیکه به لحاظ یک سرزمین اقتصادی - اجتماعی مورد ارزیابی واقع گردد، با کسانی که در این سرزمین زندگی می کنند خویش می نمایاند. وقتی که ما با انسان ایرانی که زندگی اش در این جغرافیای اقتصادی - سیاسی سامان می گیرد رویارو میشویم مجازیم که بگوئیم: " ایران از همه ی ما مهمتر است"؟ بنابراین "ایران" بمثابة ی سرزمین اقتصادی - اجتماعی بدون مردمی که در آن زندگی می کنند معنای اش را از دست خواهد داد. لذا سؤال این می شود که آیا نگاهی که "ایران را مهمتر از همه ما" می داند از همین امروز مردم را به گوشت دم توپ قدرت ها تبدیل نمی کند؟

\* فرحناز عمادی رئیس انجمن سکولارهای سبز (کلن - آلمان) است.

با خوانش امضاء مزبور فهمیدم این مخالفت خوانی تنها یک تناقض آشکار و نقض قرضی ساده انگارانه است. زیرا خانم فرحناز عمادی علیرغم مخالفت شان با تشکیلات هرمی، خودشان رئیس "سکولارهای سبز شهر کلن آلمان" تشریف دارند یعنی در رأس هرم قرار گرفته اند. البته تناقض گوئی های اینچنینی یکی از ویژگی های جریانات سیاسی ایرانی است لذا از "سکولارهای سبز" هم نباید بیش از این انتظار داشت.



## برنامه تلویزیونی از

### سیامک ستوده

## در کانال تلویزیونی افغان

هر یکشنبه ۱۰.۵ تا ۱۱.۵ صبح به وقت

تورنتو

هفت تا هشت شب بوقت ایران

جمعه هشت و ربع تا نه ربع به وقت ایران

تلفن: ۶۶۶۱-۲۳۷-۹۰۵

برای دیدن برنامه و باز پخش آن از طریق اینترنت:

[www.mardomtv.com](http://www.mardomtv.com)  
[www.glwiz.com](http://www.glwiz.com)



بنابراین آزادمندی انسانی موضوعی است که در رفتار اجتماعی متباز می گردد و نشان می دهد که بصورت اجتماعی یک جامعه ی معین مثل ایران تا چه حد توانمندی آزادیخواهی از خود بروز می دهد و آیا بستری در جهت دستیابی به آزادی فراهم آورده است. یعنی آزادی قبل از اینکه سرنگونی حکومت مستبد و دیکتاتور جمهوری اسلامی باشد به رابطه بینا انسانی در جامعه مربوط می گردد. ما از نقطه ای که اینجاست داریم بسوی آزادی حرکت می کنیم. آنجا پس از سرنگونی آغاز می گردد. یعنی اساس به اهدافی که جامعه برای دوران ساختن مد نظر دارد خودش را متجلی خواهد ساخت، نه صرفن در مبارزه علیه جمهوری اسلامی. بنابراین برای رسیدن به آنجا که آزادی است ما بعنوان فعالین اجتماعی لازم می آید تلاش کنیم توده ها منافع خود را بشناسند تا برای دگرگون کردن اینجا اقدام کنند، معنای واقعی کوبیدن چنین راه و مسیری همانا تحول روابط بینا انسانی می باشد تا نه تنها زمینه سرنگونی مهیا شود که شرایط استقرار حکومت و دولتی نوین علیه هر گونه سلطه ای فراهم آید. بعبارتی آزادی در دور دست های افق لانه نکرده است که قرار است ما خودمان را به آن برسائیم بلکه از همین لحظه هر فرد آزادمندی که برای استقرار آزادی فعالیت می کند لازم است به تغییر خو و منایات اش در حیطه کار و زندگی اقدام نماید. از این رو آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی (اعتصاب، تظاهرات، تحصن)، آزادی زن، آزادی ملیت های تحت ستم و آزادی نیروی کار از قید و بند سرمایه قبل از هر چیز منوط به دگرگشتی است که در رابطه ی زن و مرد، رابطه والدین با فرزندان، مناسبات ملیت های ساکن در جغرافیای اقتصادی - اجتماعی ایران، رابطه آموزگار و اساتید دانشگاه با دانش آموزان و دانشجویان و رابطه کارگران با هم در قبال کارفرمایان بصورت ایجابی خودنمایی می کند. و معنای همه ی اینها بر بستر دگرگشتن رفتارهای اجتماعی ما خود را بروز می دهد. بنابراین، تلاش برای ایجاد مناسباتی انسانی فی مابین خودمان، بعنوان شهروند، زمینه های مادی فراگشت های سیاسی علیه نظم حاکم را سامان می بخشد. آزادیخواه هرگز برای حذف دیگری فعالیت نمی کند. دیگر را برسمیت می شناسد. زیرا می داند خودش برای مخالفین اش دیگر است. حقیقت اینکه چنین رویکردی بسادگی به رفتار سیاسی - اجتماعی مبدل نخواهد شد. آزادیخواهی در هر جامعه ی مشخصی اگر برخاسته از آزادمندی انسان هایش باشد، مترتب آن، اراده برای برقراری نظمی نوین ضرورتن باید اجتماعی گردد. یعنی لازم است احاد جامعه به چنان تحولی دچار بیایند که برای دگرگون کردن نظم موجود پا بمیدان مبارزه گذارند و نه صرفن برای سرنگونی نظم کنونی.

بر این بنیاد خانم عمادی که در طرح شان از همان قدم اول مبتنی بر "اعتقاد به ایرانی یکپارچه" ملیت های ساکن در ایران را حذف می کند و آنها را فدای ایران یکپارچه می نماید نه تنها آزادمندی نیستند که بر آزادیخواهی و آزادی خاک می پاشند. برای اختتام کلام خوب است به اولین نکته ی طرح بپردازیم:

**نکته ی اول: دیدگاه و وجدان انجام وظیفه ی یک فرد سیاسی می بایستی از منظر خدمتگزاری به ملتش باشد و نه از منظر قدرت طلبی بر ملت.**

فرد سیاسی که در جایگاه یک خدمتگزار بایستد، از ایجاد ساختار هرمی در سازمان سیاسی اجتناب می ورزد چرا که جایگاه سیاسی بنا بر لیاقت ها و شایستگی ها تقسیم می شوند و نه بر حسب قدرت. این به معنای آن است که توقع فرد سیاسی برای تمجید و کزاف گوئی از جانب دیگران تبدیل به مسئولیت و خدمتگزاری به دیگران می شود. این وظایف و نتیجه ی انجام آن لازم به ارزشگزاری تخصصی است و مادامی که فرد مسئول خطا کند بایستی جوابگوی خطاهای خویش باشد.

همانطور که می بینید نگارنده در این بند با ساختار هرمی درون سازمان های سیاسی مخالفت می ورزد. چنین موضعی موجبات خوشحالی هر انسان آزادیخواهی را فراهم می آورد زیرا کل تاریخ بشریت تابعی از سلطه ی اقلیتی محدود بر اکثریتی عظیم بوده است. من هم این موضع را به فال نیک گرفتم که لااقل در "سکولارهای سبز" هم کسانی با تشکل هرمی سر ناسازگاری دارند. اما خوشحالی ام تنها تا امضاء خانم عمادی داوام آورد زیرا در انتهای بندها چنین می خوانیم:

. بهمین خاطر در میان این ملیت ها رخداد متفاوتی از مناطق فارس زبان اتفاق می افتد. چنانکه همه ی ملیت های غیر فارس پس از ۲۲ بهمن، گذشته از همراهی سراسری با مبارزات ضد دیکتاتوری و ضد سرمایه داری مبادرت به ایجاد تشکل هایی برای رهائی ملی سازمان می دهند. چنین رویکردی در بلوچستان، کردستان، آذربایجان، ترکمن صحرا و عرب های خوزستان و جنوب، خود را بر هر چشم بینائی آشکار ساخت. پس موضوع بر سر انگیزه ای است که مبارزه ی ملیت های تحت ستم را علیه حکومت نوباره ی جمهوری اسلامی سامان بخشید. البته واقعیت تاریخی مبارزه ی ملیت ها تنها مربوط به گذشته نیست و در آینده هم می تواند رخ بنماید. پر مسلم است که اذعان به چنین وضعیتی دال به تسلیم شدن به هرگونه ناسیونالیسم کوری که می تواند سر به ناکجاآباد به ساید نیست. ولی تنها با توجه اکید به نیازهای واقعی ملیت ها برای رفع هرگونه ستم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی است که رویکردی همراهانه و پیوندی دوران ساز را می توانیم نشانه گیری کنیم. از این جهت فعالیت برای ساختن جامعه ای که در آن انسان ها همدیگر را بعنوان انسان برسمیت می شناسند از کانال حذف و نا دیده انگاشتن سایر ملیت ها نخواهد گذشت. اوضاعی که منجر به ستم دو چندان و این همه بی عدالتی بر ملیت های غیر فارس شده است ما را بر آن می دارد که طرحی برای در هم شکستن نابسامانی ها ارائه کنیم نه اینکه همونا با طرح ارائه شده از جانب خانم عمادی "با اعتقاد به ایران یکپارچه" در جهت نفی ملیت های غیر فارس اقدام نمائیم. چگونه می توان از وجود خلق های مختلف صحبت نکرد و خام اندیشانه پنداشت:

"خلق یعنی همان مردم، ملت و حتا اخیرا به امت هم تعبیر شده است. ..."

خانم عمادی بجای پذیرش حضور ملیت های مختلف بعنوان یک واقعیت عینی. اجتماعی، بسادگی به دنبال واژه "امت" که تنها بخشی از مسلمانان، یعنی شیعه ها را فرامی گیرد و توسط جمهوری اسلامی اشاعه داده شده، می افتد و تازه آنرا مترادف "مردم و ملت" می سازد. بدون اینکه روشن کند که این واژه "اخیرا" از سوی کدام جریان چنین "تعبیر شده است". فکر می کنم این نگاه نه تنها جامعه را به آزادیخواهی نزدیک نمی کند که هر دم آزادی را از جامعه دور می سازد. از خیر و شر سایر بندها می گذریم و به موضوع دوری و نزدیکی ما به آزادی می پردازیم. جدای از فلسفه بافی، سخن از دوری و نزدیکی، گشودن دروازه ایست به سوی فاصله ی دو پدیده از هم. از منظر کنونی، نقطه ای که ما هستیم اینجاست و نقطه ای که آزادی پنهان شده آنجا است. آزادی چیست که آنجا لانه کرده و پنهان است؟ آزادی آشکار نیست. مثل اتاق خواب نیست که آنرا خیلی خوب می شناسیم و در آن استراحت می کنیم. اگر چنین بود به سادگی دست یافتنی می شد. آزادی نمی تواند خودش را پنهان کند زیرا که به مناسبات بینا انسانی مربوط است. پس این انسان های دو پا هستند که آنرا از سایرین سلب کرده و مدام به آن خاک می پاشند تا آزادمندی بسادگی قابل دسترس نباشد. پس سنوال این است که:

**آیا آزادی از ما فاصله دارد؟**

حقیقت اینکه آزادی ابتدا درون رابطه ی من و تو خودنمایی می کند. ولی جریانات سیاسی مختلف فاصله ای میان ما و آزادی ایجاد می کنند. بدینگونه که آزادی را به دور دست ها پرتاب می کنند. چرا که آزادی را صرفن موکول به سرنگونی حکومت ها و حکام مستبد می دانند. پُر مسلم است که حکمران های مستبد و دیکتاتور نخستین کسانی هستند که آزادی را سلاخی و آزادی خواهان را کشتار می کنند. ولی سال ۵۷ و بسیاری انقلاب های دیگر به ما نشان می دهد که اگر توده های مردم آزادمند و آزادیخواه نباشند، واکنش های سیاسی شان تنها می تواند قدرت سیاسی را از دستی به دست دیگر انتقال دهد نه فراتر از آن!



## چرا انقلاب ما اسلامی شد؟ و چه گونه اسلامی شد؟

مجید دارابیگی

بخش آخر

توجیه می کرد؟ آیا باورکردنی است که هواداران رژیم گذشته و همان هائی که تا روزهای پس از قیام هنوز هم مردم می کشتند و در پادگان های نظامی به سود نظام شاهنشاهی شعار سر میدادند یک شبه با نفخ صور اسلام خواه شده باشند؟ آیا صدها هزار نفری هم که در ماه های پس از قیام از کشور گریختند جزو همان یک در صدی ها بودند؟ جز این است که انسان یقین کند که این نوع خشکه مقدسی برای فریب عوام است و تقیه و دروغ، جزوی از ذات اسلام حکومتی و سیاست حکومتی است. بستن روزنامه ها و یورش به دفاتر رسمی سازمان های چپ و دموکراتیک هر کدام بخشی از شبه کودتاهائی بود که برای تامین آینده ی نظام اسلامی روی میداد؛ شبه کودتاهائی که هنوز هم سیاست غالب رژیم است. از این روی با بستن زودرس روزنامه های پیش رو، دولت موقت پیش نویس یک قانون اساسی نیم بندی را که تحت سرپرستی «حسن ابراهیم حبیبی» از نیروهای ملی - مذهبی تهیه شده بود انتشار داد و به بهانه ی انتشار این پیش نویس مجلس موسسان را که قرار بود با مشارکت پانصد تن از نماینده گان برگزیده مردم فراخوانده شود با مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی تاق زد و این دومین شبه کودتا، یا نیرنگ مشترک روحانیت و لیبرال های مذهبی شریک در حاکمیت بود. بی گمان اگر برای برگزاری مجلس موسسان پانصد نماینده گزین می شد طیف نیروهای انقلابی و دموکرات می توانستند بخشی از کرسی های مجلس موسسان را به خود اختصاص دهند و برای تصویب یک قانون اساسی دموکراتیک و به میدان آوردن توده ها در فرایند تصویب این قانون مبارزه کنند اما لیبرال ها در همدستی با روحانیت با این نیرنگ راه ورود نمایندگان مردم و سازمان ها و جریان های دموکراتیک و مردمی را بستند و خبرگان قانون اساسی را با هشتاد و چهار نفر که بیش تر روحانی و از حزب تازه تاسیس جمهوری اسلامی بودند سرهم بندی نمودند. شمار اندک مجلس بررسی قانون اساسی موجب می شد که بیشتر استانهای کشور یک یا دو نماینده داشته باشند و بدیهی می نمود که تنها از روحانیون سرشناس محلی به مجلس راه یابند. لیبرال ها با این نیرنگ سازش کارانه امیدوار بودند که اعضای اندک مجلس خبرگان که شناخت چندانی از قانون، حقوق و حقوق اساسی ملت ها ندارند در یک فرجه ی دو ماهه پیش نویس مورد نظر آن ها را تصویب و به مشارکت دائمی آنان در حاکمیت مهر تأیید بزنند. اما در نقطه ی مقابل لیبرال های مذهبی، هواداران خمینی به رهبری آخوند محمد حسین بهشتی رئیس حزب فاشیستی نویناد جمهوری اسلامی با جمع کردن اعضای حزب خود ساخته در رویای گنجاندن حقوق ویژه ی خمینی و دک کردن لیبرال های مذهبی از حاکمیت برآمد تا زمینه را برای رهبری مطلق خمینی و شخص خود به عنوان جانشین وی فراهم آورند. در انتخابات نیم بند خبرگان تنها سه تن از مخالفان جدی درج اصولی دایر بر رسمیت شناختن حقوق ویژه ی روحانیت و اصل ولایت فقیه در قانون اساسی به مجلس راه یافتند. یک تن زنده یاد دکتر قاسملو دبیرکل حزب دموکرات کردستان بود از آذربایجان غربی و دیگری مهندس رحمت اله مقدم مراغه ای از آذربایجان شرقی و از گردانندگان حزب خلق مسلمان که متکی به شریعتمداری بود و سه دیگر مولوی عبدل عزیز مفتی بزرگ جماعت اهل تسنن سیستان و بلوچستان! اگر تیرماه، ماه یورش به سازمان های مردمی و دموکراتیک بود، ماه های مرداد و شهریور ماه یورش به کردستان و تهاجم نظامی به کردستان و مناطق کردنشین کشور بود. در آخرین روزهای مرداد و اوایل شهریور از پاره در جنوب کردستان تا مرز آرارات در شمال غرب مورد تهاجم قرار گرفت! با یورش سازمان یافته به کردستان پیشاپیش انتخاب قاسملو به عنوان عضو مجلس خبرگان را باطل اعلام نمودند. مقدم مراغه ای هم که در جریان تصویب قانون اساسی این جا و آن جا به اتکای پشتیبانی شریعتمداری با درج اصولی در قانون اساسی مخالفت می ورزید به همین سرنوشت گرفتار شد. پاسداران شبانه به خانه اش یورش آوردند و او هم به ناچار از ترس بازداشت و اعدام با ترک کشور میدان را خالی نمود. شبه کودتاها ادامه می یافت. هر چند که در روزهای نخست بهار آزادی، فروردین پنجاه و هشت به دستور دولت موقت نیروهای نظامی به سنجند و ترکمن صحرا یورش آوردند اما به سبب مقاومت توده ای ناچار به عقب نشینی شدند تا با تدارکات بیشتری یورش خود را از سر گیرند.

مهدی بازرگان که با کابینه ی یک دستی از نهضت آزادی در ظاهر امر اداره ی کشور را در اختیار داشت و در ضدیت با گرایش های سوسیالیستی و دموکراتیک کم تر از روحانیت بنیادگرا نبود هیچ تلاشی برای جلوگیری از اشغال فاشیستی و غیرقانونی روزنامه ها و یا تعرض به دختران و زنان یا سازمان های سیاسی به عمل نمی آورد و دست روحانیت را برای سرکوبی توده ها، پایمال نمودن آزادی و برقراری سانسور باز می گذاشت حتا از تضمین امنیت تظاهرات مسالمت آمیزی که در اعتراض به بستن روزنامه آیندگان بنا بر فراخوان «جبهه ی دموکراتیک ملی» - سازمان نوینادی در بردارنده ی چند محفل روشنفکری - برگزار میشد خودداری ورزید و در نتیجه خیابان های تهران به یک باره عرصه ی زد و خورد تظاهر کنندگان با پاسداران و چماق داران حزب الهی وابسته به جمهوری اسلامی شد که می خواستند به هر بهائی از برگزاری تظاهرات مسالمت آمیز جلو واکنش روحانیت به این تظاهرات مسالمت آمیز اعزام چماقداران حزب الهی و یورش به دفتر جبهه ی دموکراتیک ملی، ستاد چریک های فدائی خلق و دفاتر انجمن ها و سازمان هائی بود که در جریان انقلاب و یا پس از انقلاب به وجود آمده بودند و تلاش داشتند به شیوه ی دموکراتیک و قانونمند در جمهوری اسلامی فعالیت سیاسی داشته باشند و بدین ترتیب دولت در سایه یعنی دولت نیرومند روحانیت پیرو خمینی که کنترل دادگاهها و دادستانی های انقلاب و زندان های کشور را در اختیار داشت با پشتیبانی دولت موقت که بازپچه ای بیش نبود در ماه های تیر و مرداد با

. یاهو سرائی روحانیت و لیبرال ها به این قصد بود که آوازه گری نمایند تنها چپ ها هستند که همه پرسی را بایکوت کرده اند و چپ ها بیش از یک در صد هوادار ندارند و جمهوری اسلامی مورد پذیرش نواما خمینی و بازرگان و سخنگوی دولت موقت به درستی می دانستند که همه پرسی از جانب مردم کردستان، بلوچستان، ترکمن صحرا و بخشی از مردم خوزستان، خراسان، آذربایجان و سواحل جنوب و شمال کشور هم تحریم شد و بیش از سی درصد از شهروندان ایرانی به پای صندوق های رای نرفته اند! اما آمار فریبنده ی نود و نه درصدی از کجا در آمد؟

سازمانها و تشکل های دموکراتیک کارگری و مردمی و دفاتر دانشجویی در تمام دانشگاه ها و مدارس عالی کشور گام های نخستین را برای پایان دادن به دوگانگی انقلاب، مسدود ساختن فضای باز سیاسی ناشی از این دوگانگی و سرکوب آزادی ها و ستروان ساختن انقلاب برداشت. مهم ترین دغدغه ی خاطر روحانیت تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی بود، جمهوری اسلامی با شعار نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد در روزهای یازده و دوازده ی فروردین سال پنجاه و هشت به همه پرسی گذاشته شد و بنا بر ادعای سخنگوی دولت موقت با نود و نه در صد آرا پذیرفته شد؟! تا دیرتر به مخالفان بگویند چه می خواهید یک در صدی ها! اما تنها چپ انقلابی، سازمان چریک های فدائی و مجاهدین خلق یا حزب دموکرات کردستان و سازمان زحمتکشان کردستان یا سازمان سیاسی - فرهنگی خلق ترکمن و خلق عرب نبودند که همه پرسی را تحریم نمودند. یاهو سرائی روحانیت و لیبرال ها به این قصد بود که آوازه گری نمایند تنها چپ ها هستند که همه پرسی را بایکوت کرده اند و چپ ها بیش از یک در صد هوادار ندارند و جمهوری اسلامی مورد پذیرش نواما خمینی و بازرگان و سخنگوی دولت موقت به درستی می دانستند که همه پرسی از جانب مردم کردستان، بلوچستان، ترکمن صحرا و بخشی از مردم خوزستان، خراسان، آذربایجان و سواحل جنوب و شمال کشور هم تحریم شد و بیش از سی درصد از شهروندان ایرانی به پای صندوق های رای نرفته اند! اما آمار فریبنده ی نود و نه درصدی از کجا در آمد؟ جز این که در دو روز متوالی رای گیری شد و کسان بسیاری دوبار رای دادند و مهندس بازرگان که یکی از آوازه گران قدیمی اسلامی در دانشگاه های کشور بود و مثل خمینی یک خشکه مقدس به حساب می آمد، این دروغ بزرگ و گستاخانه را برای خود چگونه

اقدام فاشیستی روحانیت نه با بستن روزنامه ها آغاز شد و نه با بستن روزنامه ها به پایان رسید زیرا اقدامات فاشیستی آنان ماه ها پیش از انقلاب آغاز شده بود. نخستین اقدام از این دست در تابستان پنجاه و هفت روی داد و در پیوند تنگاتنگ با ساواک، با پاشیدن نفت سیاه در اطراف مسجدی در خیابان ژاله که امام جماعت اش آخوندی به نام «نوری» بود. آخوندی که خود را «علامه نوری» می نامید و کارش صدور فتوایه مسلمانان و هویت اسلامی دادن به زوج های نامسلمان! وی با آگاهی از این که اطراف مسجد قیر و یا نفت سیاه پاشیده اند جمعیت را که به مناسبت رمضان در مسجد گرد آمده اند تشویق می کند الله و اکبر گویان از مسجد خارج میشوند. بر اثر تیراندازی ماموران رژیم شمار چندی در شعله های آتش میسوزند اجتماع مردم در روز هفده ی شهریور در میدان ژاله هم بهمین مناسبت بود. زیرا در پایان راه پیمائی شانزده شهریور به ناگاه بانک برآمد «فردا، هشت صبح میدان شهدا»! مورد دیگر از اقدامات فاشیستی روحانیت آتش زدن سینما رکس آبادان بود که بچه مسلمانان با کسب اجازه از چند روحانی ساکن قم و آبادان انجام دادند. جمعی امام جمعه آئی آبادان و آخوندهای قم بچه مسلمان ها را که چهار نفر هستند به آتش زدن سینما رکس تشویق می کنند تا غیرت جوانان آبادانی را به جوش بیاورند. در هر دوی این ماجرا ساواک هم دست اندرکار بود تا از این اقدام فاشیستی روحانیت به سود خود بهره برداری کند! اما در هر دو مورد به زیان ساواک و رژیم شاه تمام شد و در آن اوج مبارزه کسی نمی پنداشت که این اقدام فاشیستی زیر سر روحانیت باشد!

در آستانه ی انقلاب به تحریک آخوندی به نام «دست غیب» خانه های مسکونی و محل کسب شمار زیادی از بهائیان و یکی دو مورد یهودیان شهر شیراز به آتش کشیده شد و اموال و دارائی شان به غارت رفت. دو روز پس از بازگشت خمینی به ایران، «محلّه ی جمشید، شهرنو»، فاحشه خانه ی تهران توسط مسلمانان متعصب به آتش کشیده شد و شمار چندی از بی پناهان معتاد ساکن خرابه های جمشید که پای گریز نداشتند به آتش افکنده شدند بدون این که این اقدام فاشیستی و تبه کارانه از جانب شخص خمینی و دیگر روحانیون تشنه ی قدرت محکوم شود. در نخستین روز پس از قیام به حکم آخوندی در شهر تویسرکان یک افسر و یک یا دو پاسبان را به دو خودرو جیب می بندند و در دو سمت خلاف می کشند تا دو نیمه شوند. مشابه همین اقدام در کرج و تبریز هم روی داد و این اقدامات فاشیستی هرگز از جانب هیچ یک از مقامات روحانی و لیبرال های مذهبی محکوم نشد!

گروه های شبه فاشیستی که فالانژ نامیده می شدند و از جانب چهره های سرشناسی مانند مطهری، مفتح، بهشتی، نبوی لاجوردی، عزت شاهی و... سازمان دهی و پشتیبانی می شدند در ماه های پیش از انقلاب گرد هم آئی چپ ها، سازمان های دموکراتیک و کارگری را برهم می زدند و این شیوه در ماه های پس از انقلاب با شدتسه هفته از قیام مسلحانه و انتقال قدرت به روحانیت و دولت موقت نمی گذشت که شمار زیادی از چماقداران و ارادل و اوباش بسیج شده راه را بر دختران دبیرستانی و زنان کارمند بستند و با شعار «یا روسری یا توسری» از آنان خواستند که «لچک» سر کنند و حجاب اسلامی را رعایت کنند؛ پیش تری دنبال می شد. اقدامی که با واکنش انقلابی و تند زنان و دختران تهرانی مواجه شد و روزهای هشت تا ده مارس تهران شاهد تظاهرات و رژه پرشکوه زنان و دخترانی شد که به سیاست یا روسری یا توسری و حجاب اجباری اعتراض داشتند و

گذشت که هیچ اصلی از اصول فدرالیسم و یا حق تعیین سرنوشت و یا دست کم خودمختاری فرهنگی و سخن گفتن به زبان مادری به آن راه نیافت!

اگر چه سازمان های سیاسی طیف چپ و از جمله سازمان فدائیان و مجاهدین خلق در کنار سازمان های سیاسی کردستان و دیگر اقلیت های ملی، قومی و مذهبی به قانون دست پخت خبرگان رای ندادند اما هیچگونه فعالیت علنی دایر بر مخالفت با آن از جانب جریان های سیاسی به عمل نیامد و در همه پرسش های تانید شد و همانطور که پیش از این اشاره شد. تنها جریانی که در عمل با درج اصول مربوط به حاکمیت روحانیت و اقتدار خمینی مخالفت جدی می نمود حزب خلق مسلمان بود که پیش از پایان مجلس خبرگان سرکوب شد و خبرگان کار خود در فضائی بدون تشنج درونی و بیرونی پیش برد!

اما نباید پنداشت که با تصویب قانون اساسی دوگانگی انقلاب به پایان رسید. در گزینش نخستین رئیس جمهور کشور این مقام نصیب ابوالحسن بنی صدر از لیبرال های مذهبی شد که پس از هفده ماه او را برکنار ساختند و هم در جریان برگزاری نخستین مرحله از اولین دوره ی انتخابات مجلس شورای ملی که دیرتر اسلامی شد، دوگانگی نیروهای انقلاب آنچنان آشکار گردید که سازمان مجاهدینی که مانند چپهای انقلابی به قانون اساسی رای ندادند بود بیش از بیست در صد آرای شهروندان تهرانی را از آن خود ساخت و یکی از نامزدهای سازمان فدائی بیش از ده در صد آرا را که در بطن همان بیست در صد مجاهدین جای می گرفت حاز شد و با ملاحظه ی سراسر کشور به ویژه در آذربایجان و شهرهای کرد زبان که یک ششم جمعیت کشور را شامل میشود رژیم ناچار شد انتخابات بیش از یک سوم حوزه های انتخاباتی کشور را که وزنه ی دگراندیشان و مخالفان سیاسی حکومت اسلامی و ولی فقیه سنگین بود باطل اعلام نماید! و از آن پس هرگز به انتخابات آزاد و یا نیمه آزاد تن در ندهد! حربه ی انقلاب فرهنگی و بستن دانشگاه ها و مدارس عالی در خرداد پنجاه و نه برای چند سال آموزشی و در پی آن برقراری گزینش ایدئولوژیک دانشجو و استاد و بستن درب دانشگاه ها و مدارس عالی بر روی دگراندیشان گام دیگری بود برای خلاصی از چنگ رقیبان دگر اندیش، سیاستی که با تصفیه ی خونین دانشجویان و دانش آموزان و برکناری شمار زیادی از استادان و مدرسان دانشگاه ها و آموزگاران و دبیران کشور همراه بود.

با تمام این ترندها باز هم جامعه در برابر اسلامی شدن و استقرار حکومت اسلامی مقاومت می ورزید. اسلامی شدن جامعه را دو عامل مهم شتاب بخشید. نخست تفرقه و پراکنده گی نیروهای اپوزیسیون و سکولار که با انشعاب در بزرگ ترین سازمان سیاسی چپ پس از انقلاب، و پیوستن اکثریت آنان به حزب توده و درکنار حزب توده در خدمت حاکمیت درآمدن، و دو دیگر جنگ برون مرزی با عراق و تداوم یک جنگ هشت ساله برون مرزی که در پرتو آن، تصفیه کامل لیبرال های مذهبی از حاکمیت، تصفیه ی ایدئولوژیکی ادارات دولتی، کارخانه ها و یگان های تولیدی و خدماتی از دگراندیشان و تصفیه ی خونین سازمان های سیاسی مبارز به آسانی میسر شد البته دست به سلاح بردن زودرس سازمان مجاهدین هم بهانه ی لازم را برای این تصفیه ی خونین در اختیار آنان گذاشت!

پایان

دیگران حساب کار را داشته باشند و دم فرو بندند. با سکوت لیبرال های مذهبی و سرکوب خشن حزب خلق مسلمان و کشتار شماری از رهبران آن، بهشتی توانست در سمت اداره کننده ی مجلس خبرگان قانون اساسی همه ی اصول مورد نظر خود، از اختیارات مطلقه ی رهبری تا درج اختیارات ولی فقیه بعنوان فرمانده کل نیروهای مسلح نظامی و انتظامی و قانونیت بخشیدن به سپاه پاسداران بعنوان مزدوران حرفه ای دستگاه ولایت و اختیار نصب رئیس قوه ی قضائیه و تنفیذ مقام ریاست جمهوری و هم گزینش فقهای شورای نگهبان در قانون اساسی بگنجانند و یک قانون اساسی را که مزین به آیات و روایاتی چند است برای استحکام قانونی دیکتاتور اسلامی و شخص ولی فقیه از تصویب بگذرانند.

در پی اشغال سفارت هم لیبرال های مذهبی خلع سلاح شدند و هم سازمان چریک های فدائی! که به دو جریان سنتی چپ ایران پیوست، یعنی به حزب توده ایران و حزب رنجبران! حزب توده در پیوند تنگاتنگ با اتحاد شوروی پیشین هم به جمهوری اسلامی رای داد و هم برکناری دولت موقت را که خواستار آشتی با امریکا بود به فال نیک گرفت و هم به بهانه ی درج اصولی دایر بر اقتصاد دولتی و تعاونی به قانون اساسی رای مثبت داد.

حزب رنجبران هم که در بردارنده ی طیف سه جهانی های مائو



و در رقابت با حزب توده در کنار چین قرار داشت هم دوش به دوش حزب توده با سازمان های چپ انقلابی مبارزه می کرد و هم نزد چینی با آب و تاب از انقلاب اسلامی و شیعه ی حسینی دم می زد و نیز در پیوند با بنی صدر همان نقش حزب توده را بازی می کرد. اما سازمان فدائیان خلق که بزرگ ترین سازمان سیاسی طیف چپ ایران بود با اشغال سفارت کله پا شد. و مجذوب شعارهای ضد آمریکائی رژیم به حزب توده پیوست!

سازمان فدائی که هنوز دچار انشعاب اقلیت و اکثریت نشده بود آن چنان به دفاع از اشغال سفارت و روحانیت هوادار خمینی پرداخت و آن چنان محو شعارهای عوام فریبانه حاکمیت شد که در آستانه ی تصویب قانون اساسی به جای انتقاد از روش و شیوه ی تصویب قانون اساسی و افشای اصول و بندهای دیکتاتورپرور و ضد دموکراتیک دست پخت خبرگان به افشاگری از شریعتمداری می پرداخت و مخالفت شریعتمداری و هواداران وی را با درج اصول مربوط به ولایت فقیه و دخالت روحانیت در حکومت در خدمت سیاست امریکا میدانست و به بهانه لیبرال بودن یا لیبرال دانستن شریعتمداری نادیده مناکامی فرمان جهاد و ناکامی یورش نظامی برای پاک سازی کردستان، خمینی را بر آن داشت که پیام صلح بفرستد و کارگزاران وی گفت و گو با هیات نمایندگی خلق کرد را که یک هیات نمایندگی چهارجانبه بود سازمان دادند. این اقدام در شرایطی انجام می گرفت که هم بیم مداخله ی نظامی امریکا می رفت و هم این که تصویب قانون اساسی مبتنی بر دیکتاتوری فقیه مراحل پایانی خود را میگذرانند.

این نیرنگ کارگر افتاد ی انگاشت! و در اوج گفت و گو با هیات نمایندگی خلق کرد آن چنان قانون اساسی ای از تصویب خبرگان

خوزستان نخستین تجلی گاه این سرکوب سازمان یافته بود. ستاد فدائیان خلق در آبادان و مسجد سلیمان در اردیبهشت پنجاه و هشت با یورش سازمان یافته ی پاسداران و حزب الهی های اجیر شده به اشغال درآمد و شمار چندی از فعالان این سازمان در این ستادها بازداشت شدند. هم زمان به دستور دربار مدنی استاندار خوزستان و فرمانده نیروی دریائی، سازمان سیاسی - فرهنگی خلق عرب در خوزستان برچیده شد و شمار چندی از کارگزاران این سازمان کشته و یا بازداشت و روانه ی زندان شدند. بی نیاز از گفتن است که مردم عرب خوزستان که همچون دیگر اقلیت های ملی در رژیم شاه تحت ستم دوگانه بودند با رویداد انقلاب و برچیده شدن نظام ستم شاهی

. تنها جریانی که در عمل با درج اصول مربوط به حاکمیت روحانیت و اقتدار خمینی مخالفت جدی می نمود حزب خلق مسلمان بود که پیش از پایان مجلس خبرگان سرکوب شد.

امیدوار بودند به بخشی از حقوق پایمال شده ی خود و دستکم نوعی خودمختاری فرهنگی، سیاسی نائل آیند!

با یک سره شدن تکلیف خلق عرب نوبت کردستان رسید. از یک سوی مصطفی چمران در سمت وزیر دفاع یورش نظامی را از پایه و مریوان آغاز نمود و از سویی دیگر آخوند خلخالی در سمت حاکم شرع سیار دادگاه های انقلاب به همراه گروهی پاسدار و فدائیان اسلام به شهرستان های کردنشین اعزام شد تا با صدور فوری حکم اعدام برای چهره های شناخته شده و ناشناخته ی محلی در میان توده ها ایجاد وحشت کند! هم زمان خمینی در تبانی با مفتی زاده، مفتی اهل تسنن که طی تلگرافی از اسارت زنان و فرزندان افسران و درجه داران پادگان سنجند توسط پیشمرگه ها خبر می داد فرمان جهاد صادر نمود تا کردستان را از وجود پیشمرگه های وابسته به سازمان های کرد پاک سازی و همه ی افراد مسلح را خلع سلاح نمایند. خمینی پیش از صدور فتوای جهاد علیه مردم کردستان می توانست از دولت موقت و ستاد ارتش جویای خبر شود و درستی یا نادرستی خیر تلگرافی مفتی زاده را پی گیری کند. اما خمینی در صدد برآمد ارتش را در خدمت گیرد و با این فتوا ارتش را از چهار گوشه ی کشور برای سرکوب مردم کردستان به خدمت گیرد!

در چنین شرایطی که فضای کشور فضای سکوت گورستانی بود مجلس بررسی قانون اساسی کار خود را به ریاست طالقانی که وجهه ی مردمی داشت با تاخیری چند ماهه آغاز نمود اما مرگ زودرس طالقانی که یک بار به نعل می زد و یک بار به میخ و در هر صورت هوای دولت موقت را داشت اوضاع را آشفته تر ساخت و کار مجلس مختل تر شد. زیرا منتظری که جانشین طالقانی شد از اداره ی مجلس عاجز ماند و در عمل همه ی کارها به بهشتی واگذار شد.

بهشتی که زبان اردو میدانست قانون اساسی «جمهوری اسلامی پاکستان» را که نخستین قانون اساسی یک کشور اسلامی بود در تطابق با قانون اساسی چین که اختیارات قانونی صدر مائو فراتر از اختیارات مقام ریاست جمهوری، دبیر کلی حزب و نخست وزیر بود پیش روی خود نهاد و مبنای کار قرار داد اما چون جدای از هواداران شریعتمداری و گلپایگانی در مجلس خبرگان چند نفری از خودی ها مثل هاشمی رفسنجانی و بنی صدر هم با درج اصل ولایت فقیه برای پس از مرگ خمینی مخالفت داشتند و بیم آن میرفت راه نفوذ لیبرال های مذهبی باز بماند لذا شبه کودتای دیگری ضرورت خود را تحمیل می نمود.

در شرایطی که دولت موقت بر آن بود که با سررسیدن فرجه ی دو ماهه برای بررسی قانون اساسی با تعطیل مجلس خبرگان پیش نویس پیشنهادی خود را به همه پرسش بگذارد مسافرت بازرگان و یزدی به «الجزایر» برای شرکت در مراسم سال روز استقلال این کشور و دیدار آنان با برژینسکی مشاور امنیتی کارتر، جناح روحانیت فرصت یافت تا به این بهانه بازرگان را ناچار به کناره گیری نماید.

اگرچه باکناره گیری بازرگان و برکناری دولت موقت خطر انحلال مجلس خبرگان زده شد اما هنوز هم درج اصول مورد نظر در قانون اساسی برای استقرار قانونی یک نظام مقتدر دیکتاتوری و رهبری بدون مسولیت خمینی و جانشین احتمالی آینده وی بادشواری مواجه بود از اینرو ضرورت تکمیل شبه کودتای پیشین با یک کودتای جدی مساله ی میبرم روحانیت شد.

اشغال سفارت ایالات متحده ی آمریکا در روز سیزده آبان، همان کودتای تدارک دیده شده ای بود که انتظارش می رفت. با اشغال سفارت توسط گروهی از دانشجویان که از جانب موسوی خوینینی ها نماینده خمینی در امور دانشجویی و از بیت امام هدایت می شد، به یکباره فضای سیاسی کشور را از امور داخلی متوجه خارج شد و شعار ضد آمریکائی به جای شعار ضد امپریالیستی که شاه بیت مبارزاتی چپ بود فضای کشور را پوشاند.

با اشغال سفارت لیبرال های حکومتی به اتهام ارتباط با لانه جاسوسی به موضع دفاعی افتادند و امیران نظام سخنگوی پیشین دولت بازرگان و سفیر وقت ایران در اسکندریه به جرم جاسوسی بازداشت شد تا

روشنگر

متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود

به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید!

# شش نظرسنجی و گزارشی به جنبش (3)

مهران.ع و همکاران

(بخش دوم- مصاحبه های سه تا شش )



شش نظرسنجی و گزارشی به جنبش (3)

مهران.ع و همکاران

(بخش دوم- مصاحبه های سه تا شش )

**مقدمه:** در شش نظر سنجی که در پی ( در دو قسمت و هر قسمت حاوی سه مصاحبه ) می آید با کارگران در محیط های کاری گوناگون با شرایط نسبتاً مختلف اما در بیشتر مواقع با پاسخ های نسبتاً یکسانی در مورد فاکتورهای بنیادین در جنبش کارگری، به گفت و گو نشستیم. تمامی این کارگاه ها در شهر رشت و یا در اطراف آن هستند. هنگامی که نتایج این نظر سنجی را پیش از انتشار به چند فعال کارگری در شهرهای دیگر به ویژه تهران نشان دادیم، اظهار داشتند بسیاری از واقعیت های مطرح شده در این نظر سنجی ها با کمی اختلاف شبیه به اوضاع کارگران و کارگاه های محل کار آنها در جاهای دیگر کشور است. این گزارش از واقعیت می تواند پایه و نقطه عزیمتی باشد برای هرگونه تحلیل از وضعیت معیشتی- اقتصادی کارگران، سطح آگاهی و سطح مبارزات طبقاتی آنان. در اینجا ما به ارائه تحلیل خود از این موارد نمی پردازیم. به باور ما پاسخ های داده شده به پرسش ها خود به زبانی صریح سخن می گویند و می توانند سطح آگاهی و مبارزه را در میان بخشی از کارگران بازتاب دهند. این پاسخ ها باید برای ما کمکی باشد تا بر این اساس به ارائه تحلیلی واقعی از شرایط موجود در طبقه کارگر دست یابیم و بتوانیم مبتنی بر آن راهکارهای خود، سبک کار و بایدها و نبایدهایمان را هر چه عینی تر و دقیق تر تعریف و برنامه ریزی کنیم.

4- کارخانه ایران رادیاتور

**اسم کارخانه؟**

- نام کارخانه ایران رادیاتور است. البته من تا یک سال پیش در کارخانه کار می کردم. مالکیت آن خصوصی است.

**وضعیت بیمه کارگرها چه طور است؟**

- برای همه، بیمه ها را پرداخت می کنند.

**مطالبات عقب افتاده مثل حقوق، چیزی دیگری در بین کارگرها هست؟**

- نه چیز خاصی نیست. **وضعیت استخدامشان چه طور است؟**

- 79-80 نفر استخدامی-اند که شامل حقوق 25 ساله شدند و کارگرهای جدید که آمدند بیشتر قراردادی اند.

**حقوق متوسط ماهیانه چه طور است؟**

- سالی 5 درصد به حقوق اضافه می شود. همان حقوق اداره کار یک مقدار بیشتر حدود 10 هزار تومان بیشتر.

**وضعیت کارخانه از نظر مالی به چه شکل است؟ ورشکسته؟ در حال تولید؟**

- سه چهار کارخانه جای دیگر هم دارد مشهد، ساری و ... بزرگترین شهر بازی سرپوشیده هم در خود رشت را دارد احداث می کند. از نظر مالی این ها کم ندارند.

**تعداد کارگرها و ترکیب جنسیتی شان چه طور است؟**

تمام کارگرها مرد هستند چون نوع کار سنگین است و تمام پرسنل اداری هم خانم اند.

**شورای اسلامی کار هم دارد؟**

- شورای اسلامی کار دارد که البته زیر نظر کارفرماست. اما کارگرها رای می دهند.

**کارگرها راضی اند از شورای اسلامی کار؟**

- کارگرها به خاطر حقوق خوبی که دریافت می کنند هیچ صحبتی نمی کنند، همه رای می دهند که رئیس راضی باشد.

**نوع دیگری از تشکل را کارگرها می شناسند؟**

- خیلی کم پیش بیاید که بشناسند ولی بعضی ها به دلیل ارتباط با ماهواره و VOA, BBC یک اطلاعاتی دارند. صحبت هایشان را درباره ی VOA مثلاً شنیده ام.

**یعنی به غیر از شورای اسلامی کار هیچ تشکل دیگری تجربه نشده؟**

- نه. ارتباط با کارگرهای کارخانه های دیگر هم داشتند؟

- چون این کارخانه وسیع است و پرسنل زیادی دارد حدود 1000 نفر با کارخانه های مشهد، قم و دیگر کارگرها بین شعبه ها در گردش هستند. با همان کارخانه هایی که همین مالک صاحبش است. از روی دوستی و آشنایی ارتباط دارند؛ چون کارگرها در کارخانه ها جابجا می شوند گاهی در این یکی و گاهی هم آن یکی، این طوری بیشتر با هم آشنا شده اند.

**آیا به شرکت پیمان کاری واگذار شده یا همه در سطح مدیریت و دست خودشان بوده؟**



- نه یک بخش هم اینها با شرکتی قرارداد بستند تا 6 ماه ماهی 15000 تومان از حقوق کارگرها کم می کردند و می دادند به آن شرکت. مثلاً خود من مستقیماً رفتم در شرکت، نه از طرف هیچ شرکت پیمانکاری. از طریق آشنا ولی قراردادی که برایم تنظیم کردند از طرف شرکت پیمانکاری بود. **آیا تا به حال خبری و اسمی از کمیته هماهنگی، کمیته پیگیری، اتحادیه، شورای همکاری چیزی شنیده اند؟**

- اگر هم شنیده باشند در باره ی آن صحبتی نمی شود. یا حداقل من نشنیده ام.

**آیا درباره ی اول ماه مه که روز جهانی کارگر است چیزی می دانند؟**

- آره خود کارخانه سوله های بزرگی دارد که هر ساله کارگرها را با خانواده هایشان آنجا جمع می کنند، جشن می گیرند و کلی در جشن برنامه دارند.

**درباره ققنومه ی سال 88 و یا 89 چه طور؟**

- نه. در ارتباط با اتفاقات کارگری که در سطح جهانی پیش می آید چیزی می دانند؟

- مگر اینکه از VOA, BBC شنیده باشند.

**خودت هیچوقت تلاش کردی که چیزی را دنبال کنی یا حرکتی ایجاد کنی؟**

- گاهی که پیش می آید صحبتی بکنیم می گویند تو دیگر چه می خواهی آخه؟ این ها که دارند همه چی به تو می دهند، هم حقوق بالا و هم امکانات. درصد اضافه را هم می دهند. [حقوق پرداختی بابت] افزایش تولید، همه چیز داری دیگر برای چی می خواهی اعتراض کنی؟ کدام کارخانه این همه درصد می دهد؟ اصلاً به فکر این که بخوانند اعتراضی داشته باشند نیستند.

**سالیانه یکبار شورای عالی کار برای افزایش حقوق تشکیل می شود، چیزی درباره اش می دانند؟**

- اگر هم شورای عالی کار را شناسند می دانند که دولت هر عید حقوق را اضافه می کند.

**آیا می دانند که می توانند در افزایش حقوق تاثیر داشته باشند یا فقط منتظر هستند ببینند چقدر اضافه می شود؟**

- اگر هم بشود این کار را نمی کنند چون از کار اخراج می شوند. هرکسی در کارخانه سعی می کند موقعیت خودش را حفظ کند چون یکی از کارخانه هایی است که در استان گیلان نسبت به کارخانه های دیگر حقوق خوبی می دهد. فقط می خواهند بدانند چقدر حقوق اضافه می شود فقط همین.

**درباره طرح هدفمند کردن یارانه ها چه نظری دارند؟**

- چون این موضوع جدید است و من در کارخانه نیستم نمی دانم چه نظری دارند. **ساعت کاری در کارخانه چه طور بود؟**

- 3 شیفت است و درباره ی ساعت کاری اجحاف می شود. واقعا کارگرها خیلی تحت فشارند. آن موقع که من بودم 12 ساعت کار می کردیم از 6 غروب تا 6 صبح و 6 صبح تا 6 غروب. بعدها چون حقوق زیادی می دادند بابت اضافه کاری و ساعات طولانی، ساعت کاری را کمتر کردند؛ که حالا 8 ساعت شده.

**تحلیل خودت درباره رسانه های که کارگرها بیشتر با آن در ارتباط اند چیست؟ از بین VOA, BBC, تلویزیون های رسمی جمهوری اسلامی، کارگر تی وی و.....**

- اکثر ماهواره دارند. فارسی وان که تازه آمده در جریان نیستم. اما آن موقع که من بودم بیشتر VOA می بینند. درباره ی جنبش سبز هم اگر بخوام بگویم: چون موسوی هم طرفدار سرمایه دار است یکی از بزرگترین ستادها را در استان گیلان کارخانه ی ما زد که خیلی تبلیغات وسیع هم برایش کرد. کارگرها هم به خاطر این که خود مدیر شرکت می گفت اکثری می آمدند. درگیری ها هم که می شد اضافه کار ننگه نمی داشتند کارگرها را. اگر می خواستند بروند گیر نمی دادند.

**یعنی جهت رضایت کارفرما می آمدند و در انتخابات یا ستادهای موسوی شرکت می کردند؟ یا اینکه خودشان هم قبول داشتند؟**

- خودشان که می گفتند موسوی از احمدی نژاد بهتره. بیشتر موسوی را قبول داشتند.

**تشکل هایی مثل کمیته هماهنگی، پیگیری و بقیه آیا توانستند تاثیر جدی روی کارگرها ی کارخانه شما داشته باشند؟ (حرفی حرکتی چیزی)**

- درباره ی مطالبات چون برنامه ای آنجا پیش نیامده کاری نکردند. فقط همان اطلاع رسانی چون در کارخانه حادثه زیاد اتفاق می افتد. همان چند وقتی که من بودم خیلی حادثه دیدم.

**آیا هیچوقت به آن ها گفته بودی این اخبار در جایی درج می شود؟ مثلاً در سایت کمیته هماهنگی؟ همین باعث ارتباط نشد که باعث شود سایت کمیته هماهنگی را دنبال کنند؟ به خاطر این که اخبار آنها را در VOA, BBC نمی گویند ولی در چنین جایی مثل سایت کمیته بیان می شود؟**

- ما از حوادث ایران رادیاتور خبر زیاد داشتیم. در اعتراضات و اخراج هایی که شده بود یک سری عکس فرستاده شد. بعد که پرسیدند گفته شد که این اخبار در فلان جا درج می شود یا در اخبار فلان گفته می شود. چون اخبار کومله هم بالا و پایین بود. من به آن ها می گفتم که این اخبار در این ساعت پخش می شود. بعد که می پرسیدم هیچ تمایلی نسبت به این قضیه نداشتند که بخوانند بدانند چه می شود یا نمی شود.

# مبارزه طبقاتی و اتحادیه‌های کارگری در مصر

حبیب بکتاش .



؛ که چپ مصر نقش مرکزی در محلهای اتحادیه‌ای داشت، در میان کارگران بخش نساجی و جاهای دیگر. اگر شما خاطرات یکی از رهبران کمونیست مصر در آن زمان به اسم هنری کورییل را بخوانید، برای مثال او درباره اعتصابات ۱۹۴۶ می‌نویسد که ما ناگهان تمام توده‌ها را پشت سر خود یافتیم، اما نمی‌دانستیم به کجا رهبریشان کنیم. این حکایتی است از اینکه جنبش کارگری آن زمان تا چه حد سرزنده بود. وقتی ناصر به همراه "افسران آزاد" در سال ۱۹۵۲ کودتا کرد، این یک عقب‌گرد به جنبش کارگری بود، نه یک پیشرفت. خیلی‌ها، که منم جزو آنها هستم بر این عقیده‌اند که اگر کودتا اتفاق نیفتاده بود، شاید ما یک انقلاب زودتری داشتیم. بخاطر اینکه مبارزه اجتماعی در آن زمان روز بروز بالا می‌گرفت. ما اعتصابات کارگری را از ۱۹۴۶ و بعد از آن داریم. ما قیامهای دهقانی زیادی در چندین بخش در دلتای نیل و مصر بالا (مصر شمالی) علیه مالکان را داریم. ما شیوع مقاومت مسلحانه علیه اشغال بریتانیا در شهر سوئز داریم. با اعتراضات مدام دانشجویی در دانشگاه قاهره، که کم و بیش دانشگاه اصلی بود را داریم.

دخالته ارتش و سرنگونی شاه غیرمحبوب، ابتدا بطور مثبت مورد پذیرش مردم قرار گرفت. اما طی دو دهه بعد از آن پوپولیسم ناصر کاملاً متناقض بود. از یک طرف او در حرف از سوسیالیسم، برابری و عدالت حرف می‌زد، اما در واقعیت او یک گروه ممتاز حاکم را در مصر تشکیل داد که متشکل از افسران ارتش و بوروکراتهای دولتی دور و بر آنها بود که بر ماشین دولتی مسلط بودند. و ناصر در سال ۱۹۵۷ با ملی کردن اتحادیه‌ها، اصطلاحی که در مصر از آن استفاده می‌شود، و تشکیل "فدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری" که تا امروز به حیات خود دامه می‌دهد، در واقع جنبش اتحادیه‌های کارگری را در هم شکست. اما در عین حال هیچ دیکتاتوری وجود نداشته که صرفاً با مشت آهنین حکومت بکند. هر دیکتاتوری، بخصوص نوع خلقی آن، باید رفهمایی بکند، و از هزاران رفرم در دوره حاکمیت ناصر می‌توان اسم برد: در مورد امنیت شغلی، در مورد بخش مسکن، در مورد استانداردهای زندگی خود کارگران، دسترسی کارگران به آموزش و پرورش، دسترسی آنها به کالاهای اساسی در جامعه که از آنها محروم شده بودند.

ما هر وقت طبقه کارگر مصر بطور مستقل از رژیم، حرکتی انجام داد بوسیله نیروهای امنیتی کاملاً له و لورده شد. این وضعیت نزدیکی‌های ۱۹۶۸ تغییر یافت. می‌دانم که هر وقت سال ۱۹۶۸ ذکر

می‌شود معمولاً همه درباره پاریس، درباره جنبش ضدجنگ ویتنام، در مورد شورش جهانی در اقصا نقاط دنیا فکر می‌کنند. اما مسئله اینجاست که اعراب نیز در مصر، در تونس و در جاهای دیگر ۱۹۶۸ خود را داشتند. شکست رژیمهای عرب در برابر اسرائیل در سال ۱۹۶۷ یک عامل تحریک دیگری بود بر اعتراضاتی که در ۱۹۶۸ به خیابانها کشیده شدند. اعتراضاتی که دانشجویان معترض حاکمان محلی خود را با شدت مورد نقد قرار می‌دادند، می‌گفتند که شما از ما خواستید تا از آزادی بیان و آزادیهای مدنی خود تحت نام جنگ با دشمن دست بکشیم. خوب شما با دشمن جنگیدید و شکست خوردید، بنابراین ما اینجا به دمکراسی احتیاج داریم. و شاید اگر کشورهای ما دمکراتیک بودند ما قادر می‌شدیم از کشورهای خود حفاظت کنیم و فلسطین را از هر نوع اشغال آزاد کنیم. این جنبش کارگری، منظوم اینست که این یک جنبش دانشجویی بود، اما کارگران به آنها پیوستند، و در مورد مصر این کارگران بودند که ابتدا وارد خیابانها شدند، در فوریه ۱۹۶۸، از ناصر برای بی احترامی‌ای که او به ژنرالهای نیروی هوایی نشان داد، که بخاطر شکست در برابر اسرائیل مورد شتمت قرار گرفتند، شدیداً انتقاد کردند.

و از سال ۱۹۶۸ تا سال ۱۹۷۷ سطح مبارزات اجتماعی، چه در کارخانه‌ها و چه در دانشگاهها، روز بروز در مصر بالا می‌گرفت. تا اینکه ما قیام ۱۹۷۷ را داشتیم که تنها برای دو روز در ماه ژانویه بود. جرقه این قیام با تصمیم دولت مبنی بر برداشتن سوبسیدها از کالاهای اساسی که برای مردم مصر بغایت مهم هستند، زده شد. و این بعد از چند سال نزدیکی سادات به آمریکا و اسرائیل اتفاق افتاد. او انتظارات مردم را درباره ثروتی که خواهد آمد و رشد اقتصادی‌ای که خواهد آمد را بالا می‌برد. شاید شنوندگان شما ندانند این مصر تحت سادات و شبلی تحت پیوشه بودند که کمابیش پیشقراولان نئولیبرالیسم در "جهان سوم" بودند. ما رفرمهای نئولیبرالی را در سال ۱۹۷۴ شروع کردیم که البته دنباله قیام ۱۹۷۷ مجبور شدند بایگانی کنند. حالا طی دهه‌هایی که به دنبال آمد، در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، تحت حاکمیت مبارک، جنبش کارگری وضعیت خوبی نداشت. بعد از شکست ۱۹۷۷ مبارزه منحرف شد و تعداد کم تجمع اعتراضی و اعتراضات کارگری که داشتیم، در سالهای ۸۰ و ۹۰ متأسفانه با استفاده از سلاح گرم نیروهای امنیتی سرکوب شدند. رسواترین مورد آن، کارخانه فولاد هیلوان در سال ۱۹۸۹ هست که در طی یک اشغال هجده ساعته، یک کارگر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد. مثال دوم، مشهورترین مثال، کارخانه نساجی کافیردوار هست که در سال ۱۹۹۴ سه نفر بوسیله نیروهای امنیتی طی یک نشست اعتراضی مسالمت آمیز کشته شدند.

در عین حال، همچنین بطور همزمان با افت جنبش کارگری در سال ۱۹۹۲، رژیم مصر همراه با بانک جهانی و صندوق بین الملل پول (IMF) شروع به اعمال برنامه "رفرم اقتصادی و تعدیل ساختاری" (Economic Reform and Structural Adjustment Program) کرد که شامل یکی از نئولیبرالی‌ترین بسته‌ها در جهان سوم (در آن زمان بود. کارخانه‌ها و موسسات تجاری در سطح وسیعی خصوصی شدند. هزینه‌های اجتماعی کاهش یافت. هزینه تحصیلی کاهش یافت و بیشتر خدمات اجتماعی که توسط دولت رفاه ناصر ارائه می‌شدند، قطع شدند؛ که داستان مشابهی است به آنچه که در اروپای غربی و حتی در آمریکا با سیاست ریاضت کشی اتفاق افتاد که دنیا را در آن زمان در بر گرفته بود. و صرفاً برای روشن شدن این مسئله که طبقه کارگر تا چه حد در اثر این رفرمها متلاشی شده بود بگویم که در حوالی سالهای ۱۹۹۱ - ۱۹۹۲ جمعیت کل کارگران بخش نساجی تقریباً نیم میلیون نفر بود. این رقم طی فقط ده سال بعد به یک چهارم میلیون رسید. در عین حال مصر درگیر یک جنگ کثیف بشیوه آمریکای لاتین بود؛ اما شاید با شدتی کمتر از کشورهایی چون گواتمالا و آرژانتین. منتها همان تاکتیکها توسط نیروهای امنیتی مصر علیه شورشیان اسلامی از سال ۱۹۹۲ به بعد به کار گرفته شد

مصاحبه زیر، مصاحبه‌ای است با حسام ال حملاوی، که به انگلیسی توسط میمی روزنبرگ و کن نش برای رادیوی Building Bridges تولید شده است. این مصاحبه بعد از مراسم اول ماه مه ۲۰۱۱ در مصر و میدان تحریر با حسام انجام شده است و در آن تاریخچه‌ی جنبش اتحادیه‌ای در مصر مورد بررسی قرار گرفته است. میمی: قبل از هر چیز چه اتفاقی در میدان تحریر افتاد؟ آیا محل تجمع شما میدان تحریر بود؟ حسام: تمرکز جشن در میدان تحریر بود. جایی که علاوه بر گروههای چپ، فعالین اتحادیه‌های کارگری برای اعتراض و جشن به حرکت در می‌آمدند. اما در عین حال، فدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری (General Federation of Unions)، که سازمان بدنمایی است و فعالین کارگری خواهان انحلال آن هستند، نیز یک مراسم جشن موازی در یکی از مراکز تولید نظامی برگزار کردند که کسانی از شورای نظامی، که در حال حاضر بر مصر حکومت می‌رانند هم در آن شرکت کردند.

کن نش: می‌توانید بیشتر درباره تقابلهای بین اتحادیه‌های مستقل و به اصطلاح اتحادیه‌های رسمی بر ایمان بگوئید؟ حسام: از سال ۱۹۵۷ رژیم ناصر فدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری را تأسیس کرده بود که اشتباهاً بعنوان اتحادیه‌های بخاطر اینکه اینکار سرمایه گذاران بالقوه آینده را راضی خواهد داد. و آنها مواضع بسیار مبهمی را در مورد اینکه خصوصی سازی ادامه خواهد داشت یا نه، بیان می‌کنند. اما در عین حال حقایق برای خود گویاست. اول اینکه تا بحال ملی کردن دوباره صورت نگرفته است. دوم، وزرای مصر با IMF درباره وامهای جدید با بسته‌های جدید در تماس هستند که من فکر می‌کنم مضحک است؛ بخاطر اینکه این IMF و بانک جهانی و آن سیاستهای نئولیبرال هستند که ما را امروز به اینجا رسانده‌اند و ما تنها نیستیم. به اندونزی نگاه کنید؛ به کشورهای جهان سوم نگاه کنید که آن رفرمهای نئولیبرالی را بکار گرفته و به تباهی کشیده شدند. و حالا آنها می‌خواهند این را دوباره تکرار کنند. اما کارگران هشیار هستند. من اعتماد کامل دارم و ایمان کامل با طبقه کارگر مصر است که تشخیص می‌دهند چه درست و چه اگر بتوانید یک تاریخچه جامع بدهید که به فهم بیشتر ما درباره فعالیتهایی که برای تشکیل آنچه که یک حزب کارگری جدید بنظر می‌رسد کمک کند. حسام: بالاترین موج جنبش اتحادیه‌ای مصر در سالهای دهه ۱۹۲۰ با تشکیل حزب کمونیست مصر و نقش مرکزی آن در بنای اتحادیه‌ها بود. و موج بلند دوم بنظر من سالهای دهه ۱۹۴۰ بود: قبل از، در جریان و بعد از جنگ دوم جهانی؛



# ای قوم به حج رفته

طبق آمار بانک جهانی در سال 2008 درآمد کشور عربستان از توریسم یا به زبان ساده از : زیارت مسلمین خانه کعبه معادل مبلغ 29.865.000.000- دلار یا قریب سی میلیارد دلار بوده است. زائرین ایرانی که بصورت تمتع ویا عمره در همان سال به مکه رفته اند 1.937.000 نفر بوده اند که مجموعا مبلغ 4.879.000.000 دلار یا عبارتی قریب به مبلغ پنج میلیارد دلار درآمد تقدیم پادشاهان عربستان کرده اند و در میان تمام کشورهای اسلامی مقام اول را به خود اختصاص داده اند.

نظر باینکه هوایمائی جمهوری اسلامی قدرت جابجائی این همه زائر را نداشته است شرکت هوایمائی عربستان قریب به 54 درصد از زائران ایرانی را به خود اختصاص داده است....

با یک حساب سرانگشتی بوسیله پولی که ایرانیان سالانه به عربستان (دشمن شیعه ایرانی) تقدیم می کنند می توان تعداد 170.000 مسکن روستائی احداث کرد...یا میتوان 714.286 فرصت شغلی کشاورزی یا 200.000 فرصت شغلی صنعتی برای جوانان ایجاد کرد



یا میتوان 10.000.000.000 متر مربع ساختمان مدرسه و ورزشی در کشور ایجاد کرد

و یا میتوان با پول حجاج دوسال یک پالایشگاه سوپر مدرن با ظرفیت 75000 بشکه احداث کرد

و یا با پول پنج سال حجاج میتوان ایران را به صادر کننده بنزین مبدل ساخت و دیگر برای واردات بنزین محتاج اعراب نبود....

اما افسوس که با پول حجاج ایرانی قمارخانه های فرانسه توسط شاهزادگان عربستان که انحصار بیزنس حج را در اختیار دارند آباد میشود.... و تا رسیدن ایرانیان مسلمان به مرحله فکرکردن در بهینه هزینه کردن پول برای نزدیکی به خدا راه بسیار درازی در پیش است!

## روشنگر

متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود

به ادامه انتشار روشنگر یاری

رسانید!

مسئولان محلی در مصر مذاکره می کنند که یک کارخانه نساجی را به او یا شرکت او بفروشند. (کارخانه های نساجی در مصر بسیار بزرگ هستند. یک محوطه بسیار بزرگ و املاک در مصر بسیار گرانت قیمت هستند. بخصوص در دلتای نیل گرانت قیمت تر از قاهره است.) بنابراین تاکتیکی که کم و بیش همه سرمایه گذاران اعمال می کردند این بود که کارخانه را به قیمت بسیار ارزان بدست آورند و بعد در آن خرابکاری (سابوتاژ) کنند. سابوتاژ به این معنی که بازسازی نکن، تعمیر نکن، از کارگران بزن، و تولید را به هم بزن تا زمانی که از کارگران خلاص شوی و بعد کارخانه را برای هر نوع کاری که بخواهی، "شستشو" بده و بعنوان ملک (زمین) بفروشی!

اما با وجودیکه کارگران در سالهای ۱۹۹۰ کاملاً بی روحیه شده بودند و خیلی از آنها با اختیار خود باز خرید قبل از موعد که از طرف صاحبان کار و دولت ارائه می شد را پذیرفتند تا کار خود را ترک کنند؛ اما امروز اوضاع متفاوت است. یک حالت جنگی هست. بنابراین در چندین مورد از این کارخانه ها کارگران خواسته های خود را برای بازپس گرفتن و دوباره ملی کردن این کارخانه ها و برای بازگرداندن آنها به بخش عمومی مطرح می کنند. و در برخی موارد کارگران اختیار این کارخانه ها را در دست خود گرفته اند و خودشان موقتاً مدیریت کرده اند. کابینه به اصطلاح انقلابی جدید دکتر عصام شرف (Essam Sharaf) (نخست وزیر بعد از انقلاب) همیشه اعلام کرده که کارخانه های خصوصی شده را دوباره ملی نخواهند کرد؛ بخاطر اینکه اینکار سرمایه گذاران بالقوه آینده را رم خواهد داد. و آنها مواضع بسیار مبهمی را در مورد اینکه خصوصی سازی ادامه خواهد داشت یا نه، بیان می کنند. اما در عین حال حقایق برای خود گویاست. اول اینکه تا بحال ملی کردن دوباره صورت نگرفته است. دوم، وزرای مصر با IMF درباره وامهای جدید با بسته های جدید در تماس هستند که من فکر می کنم مضحک است؛ بخاطر اینکه این IMF و بانک جهانی و آن سیاستهای نئولیبرال هستند که ما را امروز به اینجا رسانده اند و ما تنها نیستیم. به اندونزی نگاه کنید؛ به کشورهای جهان سوم نگاه کنید که آن رفرمهای نئولیبرالی را بکار گرفته و به تباهی کشیده شدند. و حالا آنها می خواهند این را دوباره تکرار کنند. اما کارگران هشیار هستند. من اعتماد کامل دارم و ایمان کامل با طبقه کارگر مصر است که تشخیص می دهند چه درست و چه غلط! و به کسی اعتماد خواهند کرد که عمل آنها را در میدان عمل ببینند. بنابراین تا بحال کارگران هشیار بوده اند. هنوز در کارخانه های خود هستند. هنوز سازماندهی می کنند. همین حالا که من دارم با شما صحبت می کنم اعتراض و اعتصاب صورت می گیرند. و جنگ آنها ادامه خواهد یافت تا زمانیکه کارخانه ها نه صرفاً بازمی شوند، بلکه تا زمانیکه کارگران کنترل کارخانه ها را نیز بدست آورند. میمی: خوب. با این ملاحظه مجبوریم این بخش بغایت هیجان انگیز و آگاهگرانه از "اول مه مستقیم از قاهره" را به پایان برسانیم. تجزیه و تحلیل شما بسیار تیز، مهم و آگاهی بخش است. می دانم که شما یک وبلاگ نویس هستید، یک عکاس هستید. اما من در این لحظه ترجیح می دهم شما را یک مورخ صدا کنم. شما یک آموزش دهنده هستید. من حقیقتاً از شما بخاطر آگاه کردن ما و صرف وقتتان با ما در این روز مه (اول مه) تشکر می کنم برادر. و من امیدوارم که بتوانیم شما را بسیار بیشتر داشته باشیم تا پیشرفت و تحول خواهران و برادران خود در مصر را دنبال کنیم. حسام: مایه افتخار من خواهد بود و تشکر بسیار دارم از حمایت شما و از کمک در انتشار پیغام طبقه کارگر مصر. میمی: البته. حسام ال حملوی، این مایه امید و خوشحالی ما بوده است. ما شما را خیلی بیشتر خواهیم داشت و ما پیشرفت شما را دنبال خواهیم کرد. و همانطور که کن نش گفت، فعالیتهای خود را بعنوان سرچشمه امید برای بحرکت در آوردن

ادامه از صفحه قبل. وقتی شما یک جنگ علیه تروریسم راه انداخته باشید، این به این معنا می شود که دولت می تواند به هر کاری دست بزند و ابائی نداشته باشد، حتی سرکوب خشن یک اعتراض مسالمت آمیز!

اما از سال ۲۰۰۰ به بعد، مخصوصاً با انتفاضه در فلسطین، سیاست خیابان زنده شد. شاید جنبش کارگری در ابتدا بخشی از اعتراضات علیه جنگ و در حمایت از فلسطین نبود، اما بعداً شروع به دخالت کردند. و در سال ۲۰۰۶ اعتصاب "محلّه" ("محلّه" یک کارخانه نساجی است که در شهر محلّه در دلتای نیل قرار دارد و بزرگترین کارخانه نساجی در خاورمیانه می باشد؛ با ۲۷ هزار کارگر) رخ می دهد. این اعتصاب بوسیله زنان کارگر شروع شد و سه روز طول کشید. بعد از اینکه کارگران "محلّه" پیروز شدند، آن زمانی هست که شروع کردیم به صحبت کردن از "زمستان نارضیاتی کارگری". هر تک کارخانه نساجی ای در دلتای نیل و در مصر بالا و در اسکندریه با خواسته های مشابه با خواسته های که کارگران محلّه بدست آورده بودند به اعتصاب رفت. و میلیتانیسی شروع کرد به سرایت به بخشهای دیگر طبقه کارگر مصر؛ بطوریکه دولت درباره "طاعون" اعتصابات در مصر هشدار می داد. و نهایتاً این اعتصابات مورد حمله نه تنها نیروهای امنیتی بلکه همچنین اتحادیه های دولتی قرار گرفت.

خیلی غیر واقعی بود اگر عکسی از اینها داشتید. شما، بعنوان یک غیرمصری، این تصویر را می دیدید که رهبران اعتصاب در یک طرف میز مذاکره نشسته اند؛ در طرف دیگر میز مدیران، مسئولان امنیت دولتی و مسئولان اتحادیه های دولتی. منظورم اینست که همه می دانستند که اتحادیه های دولتی برای چه هستند. تنها زمانی که کارمندان اداره مالیات در سال ۲۰۰۷ بمدت ۳ ماه اعتصاب کردند، که طی آن مالیات جمع آوری شده نود درصد کاهش یافت. و در مرکز شهر قاهره اعتراضات توده ای سازمان دادند. و بعد از اینکه پیروز شدند، اولین اتحادیه مستقل مصر را از سال ۱۹۵۷ به اینطرف بنا نهادند. اگر بخواهیم دقیق باشیم تأسیس این اتحادیه در دسامبر سال ۲۰۰۸ اعلام شد و بعد از آن، با اثر دامینو (اثر دامینو مثل اینست که شما آجرها را پشت سر هم یکی بعد از دیگری چیده باشید. اگر آجر اولی را هول بدهید به آجر دومی می خورد و دومی به سومی و الا آخر و همه می افتند.) آنها مشوق سایر بخشها در طبقه کارگر مصر و کارمندان خدمات عمومی شدند تا شروع به تشکیل اتحادیه های خود شوند. اقدامات اینچینی بغیر از ۳ مورد انقلاب موفق نشدند. اما وقتی که انقلاب شروع شد، فدراسیون مستقل اتحادیه ها (منظور هسته این فدراسیون است) در سی ام ژانویه در میدان تحریر اعلام موجودیت کرد. و حالا هر فعال اتحادیه مستقل که موفق می شود اتحادیه ای را در محل کار خود سازمان دهد می تواند به فدراسیون متصل شود. ما تلاش می کنیم یک فدراسیون مستقلی تشکیل دهیم که اولاً همسنگ فدراسیون دولتی باشد و ثانیاً برای خواسته های کارگران لایبگری کند. خواسته های که طی انقلاب مطرح شدند و شورای نظامی وقعی به آنها نمی گذارد. ثالثاً اتحادیه های کارگری همیشه مدرسه جنگ برای طبقه کارگر هستند. جایی که مردم بهم می آیند، قدرت خود را درک می کنند، درک می کنند که اگر متحدانه عمل کنند چه میزان تغییر می توانند بوجود آورند!

برای جمع بندی بگویم که با وجود اینکه مبارزه اتحادیه ای تحت رژیم سابق تقریباً متلاشی شده بود، درباره اوضاع امروز آن و درباره چشم انداز آینده آن بغایت خوش بین هست کن نش: خوب. وقتی شما کار سازماندهی مصر را به اتمام رساندید، می خواهیم شما و مصریها را به اینجا (آمریکا) بیاوریم تا مایه کمک ما باشید. ... تنها چیزی که دوست دارم در عرض یک دقیقه درباره آن صحبت کنید، مسئله "ملی کردن" دوباره هست.

حسام: بعد از حمله شدید نئولیبرالی که از سال ۱۹۹۲ به بعد توسط دولت اعمال شد، بخش نساجی بیشترین لطمه را از خصوصی سازی خورد. و بعد از سقوط رژیم سابق، هر روز اطلاعات جدیدی رو می شود و به اطلاع ما می رسد که آن معاملات تا چه اندازه فاسد بودند. آنچه اتفاق می افتاد بشرح زیر است: یک سرمایه گذار خارجی یا مصری یک معامله تماماً فاسدی را با

# تاریخ اسلام

## سیامک ستوده

### جنگ بدر

جنگ بدر (سال 624 م.) اولین جنگ واقعی میان مسلمانان و مکیان بود. در این جنگ بسیاری از سران و بزرگان قریش از جمله "ابوجهل" دشمن سرسخت مسلمانان، "عُتْبَة بن ربیعہ" و ... به دست مسلمانان کشته یا اسیر می شوند و پیروزی از آن مسلمانان میشود. از این رو این جنگ موقعیت مسلمانان را به شدت تغییر میدهد و آنان را در نظر قریش از صورت یک نیروی مذهبی غارت کننده کاروان ها و صرفاً مزاحم، به یک نیروی نظامی جدی و مطرح تبدیل میکند. پیروزی در این جنگ برای مسلمانان بهمان اندازه غیرمترقبه و دوراز انتظار بود که شکست در آن برای مکیان چیز دیگری نیز که در میان هر دو مشترک بود این بود که حداقل در این مرحله هیچ یک از طرفین، قصد جنگ نداشتند و جنگ چیزی بود که به هر دو طرف تحمیل شد. تا آن جا که به محمد مربوط می شد، او در ابتدا مانند موارد قبل، در فکر چیزی جز غارت کاروان قریش نبود، آن هم غارت آسان و سهل کاروان های بدون نگهبان یا با محافظین کم. چیزی که با شکسته شدن رسم رعایت ماه های حرام، دیگر ممکن نبود:

"و شما مایل بودید آن طایفه (کاروان- از من) که شوکت و سلاحی به همراه ندارند بی رنج جهاد، اموال شان نصیب شما شود." 2 جنگ بدر بر سر غارت چنین کاروانی بود و ناخواسته در گرفت. کاروانی که ثروتی به ارزش 50 هزار دینار 3، مشتمل بر هزار شتر که بارشان از محصولات و کالاهای تجاری مختلف بود و 30 سوار مسلح و به روایتی 70 سوار مسلح آن را همراهی می کرد 4

محمد به قصد حمله به این کاروان که از 60 مایلی مدینه می گذشت از مدینه خارج شد و نه به قصد جنگ با قریش. او فکر می کرد که با بیش از سیصد تنی که به همراه داشت، به راحتی و در یک حمله برق آسا به ثروت عظیم این کاروان دست می یابد، بدون آن که درگیر جنگی سخت و حتی معمولی شود.

به این ترتیب محمد همچنان در پی طعمه های آسان بود و به خاطر محافظه کاری فطری و یا حتی تیزهوشی اش، تا آن جا که ممکن بود از درگیری های مخاطره آمیز که ممکن بود در همان اوان کار، به قیمت نابودی کاملش تمام شود احتراز می کرد. طبری می نویسد:

"پس از آن ابوسفیان با کاروان قریش از شام بیامد و عبورشان از ساحل دریا بود و چون پیمبر این بشنید با یاران خود از مال کاروان و تعداد کم مردان آن سخن گفت و برون شدند و به طلب ابوسفیان و کاروان وی بودند و آن را غنیمت خویش می دانستند و گمان نمی بردند وقتی به آن ها می رسد جنگی سخت رخ دهد (تاکیدات از من). 5"

محافظه کاری محمد در جنگ و شهرت وی در احتراز از هر گونه درگیری سخت و مخاطره آمیز- که نمونه آن را در انتخاب ماه حرام برای حمله به کاروان مکه شاهد بودیم- به حدی بود که بعضی از مسلمانان حاضر به همراهی محمد نشدند. زیرا هرگز فکر نمی کردند که محمد با کاروانی که 30 یا 70 محافظ دارد درگیر شود. آن ها همراه شدن با محمد را جز اتلاف وقت چیزی نمی دانستند و فکر می کردند اگر با او بروند بی آن که جنگ و غارتی رخ دهد دست خالی باز خواهند گشت. عبد ابن عباس می گوید: وقتی محمد خبر یافت که کاروان ابوسفیان از شام باز می گردد به مسلمانان گفت:

"این کاروان قریش است که اموال شان را همراه دارد، بروید شاید خدا آن را غنیمت شما کند و بعضی روان شدند و بعضی سستی کردند که گمان نداشتند جنگ می شود." 6

باید توجه داشت که محمد به هیچ وجه یک مرد جنگی نبود و از سنن شجاعت فردی که ذاتی عرب بدوی و یکی از فضایل وی به شمار می رفت و با اندک تحریکی شمشیر می کشید و بی توجه به عاقبت کار از غرور و حیثیت شخصی یا قبیله ای اش دفاع می نمود بی بهره بود. او در طول عمرش نه جنگ کرده بود و نه حتی کوچک ترین سابقه ای در استفاده از شمشیر و سلاح در درگیری شخصی با کسی داشت. تنها موردی که از شرکت او در جنگ نقل می کنند مربوط به زمانی است که به سن چهارده سالگی در جنگ "فَجَار" نیر به عموهایش می داده است. 7

در 13 سال اقامتش در مکه نیز شاهد بودیم که هر چند در هدف نهایی خود، علیرغم سازش های گهگاهی اش، بسیار پیگیر و خستگی ناپذیر بود، ولی همواره از اتخاذ اعمال ماجراجویانه و مخاطره آمیز احتراز میکرد. اگر در مکه فعالیتش را تا آن جا ادامه داد که در معرض مرگ قرار گرفت، این از سماجت و پیگیری او و نه جسارت شخصی اش ناشی میشد. کما این که دیدیم به هنگام سوء قصد به جانش نیز، از مخاطره عقب نشست و به جای ایستادن و مقابله جسورانه با سوء قصد کنندگان، به همراه ابوبکر، مخفیانه از مهلکه گریخت و خود را به مدینه رساند. در مدینه نیز ابتدا با عقد قرارداد با دیگران موقعیت خود را محکم کرد و سپس با احتیاط و وسواس کامل و برای تقویت مالی خود دست به حمله به کاروان هایی زد که از نظر نظامی در ضعیف ترین موقعیت قرار داشتند.

همان طور که گذشته وی نیز نشان می داد محمد مرد خطر کردن نبود. بالعکس، او فردی بسیار محتاط و حسابگر و بسیار حیلہ گر بود و چنان که خواهیم دید همین خصوصیات به اضافه سماجت و پیگیری اش در هدف و داشتن چشم انداز و نقشه عمل بود که سرانجام او را بر دشمنانش چیره و در کار خود موفق ساخت. خصوصیتی که بسیاری از دشمنانش از آن بی بهره بودند و به همین دلیل نیز از وی شکست خوردند. در مورد کاروان مکه نیز محمد با اطمینان از برتری مطلق نیروهایش بر محافظان کاروان بود که به قصد حمله به آن از مدینه خارج شد. همان طور که گفته شد محافظان کاروان 30 الی 70 نفر بود و نیروی محمد به بیش از 300 تن بالغ می شد.



علی دو غلامی را که برای بردن آب برای قریش آمده بودند دستگیر و نزد محمد می آورد. محمد در حال نماز بوده است بنابراین صحابه از غلام ها می پرسند مأموریت شان چیست؟ اعتراف غلام ها مبنی بر این که برای بردن آب برای قریش آمده اند آن ها را مجاب نمی کند چون محمد به عمد اصحابش را از آمدن قریش برای کمک به ابوسفیان مطلع نساخته بود. بنابراین شروع به کتک زدن و شکنجه کردن آن ها می کنند تا این که غلام ها برای نجات خود از شکنجه، دروغ به آن ها می گویند که برای ابوسفیان آب می برند. این هشام می گوید: "صحابه چنان دوست تر داشتند که ابوسفیان و کاروان یافتندی و نمی خواستند که ایشان را با قریش ملاقاتی باشد و غلامان چون چوب خورده بودند گفتند: ما از آن ابوسفیان و کاروانیم." 11

همان طور که قبلاً گفته شد مسلمانان نه برای جنگ با قریش بلکه برای غارت کاروان ابوسفیان آمده بودند و بنابر نقل قول بالا مایل به شنیدن چنین خبری نبودند. محمد نیز به همین دلیل و از ترس این که میباد آن ها دچار هراس شوند این خبر را به آن ها نداده بود. البته مورخین اسلامی و روایان مورد استناد آن ها، این نوع مسایل را معمولاً مسکوت می گذارند چرا که نمی خواهند هیچ کجا ضعف و ترس مسلمین بر ملا گردد. به هر حال همین که محمد از نماز فارغ می گردد، چون از قبل از حضور قریش در آن نزدیکی خبر داشته رو به اصحاب کرده می گوید: "عجب دارم از شما که به اول غلامان را تکذیب کردید، ایشان را بزدید، چون ایشان با شما راست گفته بودند؛ و دیگر چون دروغی بگفتند، ایشان را براست بداشتید." که البته این نیز نه از تیزهوشی محمد یا رابطه او با غیب بود

جنگ بدر بر سر غارت چنین کاروانی بود و ناخواسته در گرفت. کاروانی که ثروتی به ارزش 50 هزار دینار، مشتمل بر هزار شتر که بارشان از محصولات و کالاهای تجاری مختلف بود و 30 سوار مسلح و به روایتی 70 سوار مسلح آن را همراهی می کرد محمد به قصد حمله به این کاروان که از 60 مایلی مدینه می گذشت از مدینه خارج شد و نه به قصد جنگ با قریش. او فکر می کرد که با بیش از سیصد تنی که به همراه داشت، به راحتی و در یک حمله برق آسا به ثروت عظیم این کاروان دست می یابد، بدون آن که درگیر جنگی سخت و حتی معمولی شود.

در این موقع چند نفری هم که محمد قبلاً برای کسب اطلاعات از زمان رسیدن کاروان ابوسفیان به اطراف فرستاده بوده است باز می گردند و او را از این که کاروان فردا به چاه های بدر می رسد خبردار می کنند. در همین زمان، ابوسفیان که از اسکان محمد در نزدیکی بدر مطلع گشته است تصمیم به تغییر مسیر کاروان و بردن آن به مکه از راهی دیگر می گیرد و این را به مکیان نیز خبر می دهد: "کاروان و ما به سلامت آمدیم به مکه. شما هم از این جایگاه که نشسته اید باز گردید و پیشتر مروید که شما از بهر ما آمده اید و ما به سلامت به مکه رفتیم." 8 اهرأ غانله در این جا می بایست به پایان خود می رسید. چون تمام دعوا بر سر کاروانی بود که اکنون وارد مکه شده بود. ولی جریان حوادث مسیر دیگری به خود می گیرد و با مخالفت بخشی از قریشیان با بازگشت به مکه، داستان واقعی تازه آغاز می شود. ابوجهل که در راس مخالفین بازگشت به مکه بوده است، پیشنهاد می کند که هر چند جنگ شروع نشده تمام گشته، ولی بهتر است برای تمسخر مسلمانان و قدرت نمائی به آنان سه روزی را در کنار آب های بدر به خوشگذرانی و میخواری بگذرانند و در ضمن به طوایف اطراف هدیه و خلعت دهند تا شوکت و آوازه آن ها در اطراف پیچد و دیگر کسی جرات این که قصد آنان را بکند نداشته باشد. "أخفّس بن شریق" با تاکید بر این که ما به خاطر کاروان مکه بیرون آمدیم و اکنون که کاروان به مکه رسیده موردی برای باقی ماندن در این جا وجود ندارد، قوم خود را برداشته و به همراه یکی از طوایف "بنی عدی" و "طالب بن ابی طالب" از بنی قریش، از خاندان محمد، که مایل به جنگ نبوده و در مجموع چند صد نفری می شده اند راهی مکه می شوند. ولی بقیه مکیان- که از همان زمان خروج از مکه با خود "تمامی آلات موسیقی و اسباب لعب و دختران خواننده را" آورده و "در راه، هر جا که آبی بود، اطراق می کردند

گویند پیغمبر خبر یافت که ابوسفیان بن حرب با کاروانی از قریش، که حدود هزار شتر است و هر کسی از مردم مکه را که اندک مالی دارد، در آن کاروان، کالایی است و سی مرد سواره به همراه آن است، از شام باز می گردد." 8

"از ابن عباس هم روایت کرده اند که به روز بدر مهاجران هفتاد و هفت کس بودند و انصار دویست و سی و شش کس بودند .... بعضی دیگر گفته اند که در میان سیصد و چهار کس بودند که حضور داشتند یا از غنیمت نصیب بردند. بعضی دیگر گفته اند سیصد و هیجده کس بودند ولی غالب گذشتگان گفته اند که سیصد و ده و چند کس بوده اند. از سدی روایت کرده اند که طلوت با سیصد و ده و چند کس از نهر گذشت، به شمار جنگاوران بدر. و هم از قتاده روایت کرده اند که به روز بدر سیصد و ده و چند کس با پیمبر بودند" 9

از سوی دیگر، همین که ابوسفیان از حرکت محمد برای غارت کاروان خود مطلع می گردد، برای درخواست کمک، قاصدی به شهر مکه می فرستد و مکیان که از جسارت و مزاحمت محمد به شدت خشمگین شده اند، هر که را مالی در کاروان دارد برای جنگ با محمد و حفاظت از کاروان، روانه میدان می کنند. به این ترتیب 900 الی 950 تن گرد آمده، عازم بدر برای جنگ با محمد می شوند. محمد که هشتم رمضان از مدینه خارج شده است پس از فرود آمدن در نزدیکی چاه های بدر، محل عبور کاروان مکه، منتظر رسیدن کاروان می شود و هنگامی که با ابوبکر در اطراف به قدم زنی می پردازد توسط یک اعرابی مطلع می گردد که قریشیان نیز از مکه خارج شده اند و در جایی در آن نزدیکی توقف نموده اند. او علی و دو نفر دیگر را برای اطمینان از این خبر و کسب اطلاعات بیشتر بر سر چاه های بدر می فرستد

ولی در نبرد میان عتبه و حریف وی عبیده که به طور سخت و خونینی چندین ساعت به طول می کشد، سرانجام عبیده به خاطر زخم های کاری بر زمین می افتد. تا این که علی و حمزه به کمک وی آمده دهند. 18 به دنبال کشته شدن این سه تن، جنگجویان قریش حمله ور می شوند. با این حال، نیروی محمد بدون این که از جای خود تکان خورده، دست از محافظت از حوض آب بردارد، قریشیان را زیر باران تیرهای خود می گیرد. بعد دو نیرو در هم شده کشت و کشتار خونینی میان شان آغاز می شود. سرانجام مسلمانان پس از یک جنگ خونین، قریشیان را که تعدادشان دو برابر آنان بوده، با 44 کشته و همان اندازه اسیر، 19 شکست داده و وادار به فرار می کنند. تلفات مسلمانان در این جنگ 15 تن بیشتر نبوده است. 20. مقدسی کشتگان قریش را 50 یا 70 نفر و اسرای آن ها را 42 و به روایتی 72 تن نقل می کند. 21

- 1- نام اصلی او ابو الحکمہ بوده است. این نام را مسلمانان برای تحقیر وی به او داده اند.
- 2- سوره الانفال، آیه 7، قمشه ای.
- 3-Radinson Maxime, Mohammad, in English, p. 164.
- 4- مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، جلد چهارم تا ششم، فارسی، ص 680
- 5- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 945.
- 6- طبری جلد سوم، فارسی، ص 950.
- 7- مقدسی مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، جلد چهارم تا ششم، فارسی، ص 645
- 8- همان جا، ص 680.. ابن هشام تعداد محافظین کاروان را 70 تن ذکر می کند.
- 9- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 954
- 10- ابن هشام، فارسی، ص 548
- 11- همان جا،
- 12- همان جا، ص 551
- 13- Mir Khwand, The Rauzat-us-safa; or Garden of Purity, vol. 2, p. 291
- نقل از فارمر هنری جرج، تاریخ موسیقی خاور زمین، ترجمه بهزاد باشی، ص 41.

- 14- Tabari tarikh, vol. 1, p. 1307.
- از فارمر هنری جرج، تاریخ موسیقی خاور زمین، ترجمه بهزاد باشی، ص 41 .
- 15- ابن هشام، جلد دوم، ص 557
- 16- همان جا، صص 558-559.
- 17- همان جا، ص 559
- 18- همان جا، صص 560-561
- 19- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 977
- 20 -Radinson Maxime, Mohammad, English, p. 167.
- 21- مقدسی مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، جلد چهارم تا ششم، فارسی، ص 683



## مقالات، نظرات و پیشنهادات و انتقادات خود را با ما در میان بگذارید.

rowshngar1@yahoo.com

"چون ابوجهل چنین سخنی بگفت عامر چون دیوانه ای برخاست و فریاد بر آورد و سر برهنه کرد و جامه بر خود بدرید و در میان قریش رفت و فریاد بر آورد و گفت "کجاست حمیت مردان و تعصب مردان، شاید که شما در چنین روزی تدارک کار من نکنید و حمیت و مردی کار نفرمایید؟ و خون برادرم مهمل فرو بگذارید و بروید؟ و فردا این حکایت در میان عرب کجا باز شاید گفت. و از این جنس سخن ها بگفت و فریاد بر آورد تا قریش که از سخن عتبه ساکن شده بودند و دل از قتال و مصاف باز گرفته بودند، دیگر بار متحرک شدند و تعصب جاهلیت در ایشان پیدا شد. پس برخاستند و جامه حرب در پوشیدند و سلاح ها بر خود راست کردند و بر نشستند و روی در مصاف نهادند و قلب بر کشیدند. عتبه چون چنان دید و از این که ابوجهل در حق وی چنان گفته بود، وی نیز حمیت بجنبید و زره به خود خواست و در پوشید و سلاح ها بر خود راست کرد و روی در مصاف نهاد و ابوجهل را دید و گفت: خود ببند ابن الخنظلله (نام مادری ابوجهل برای تحقیر وی) که امروز زهره کی طریقه باشد، یا از آن من یا از آن او." 17 و اما واقعه دوم این بود که محمد خود را به آب های بدر می رساند و به توصیه "حباب بن المُنذر" که فردی کارکننده در حمله های جنگی بود، از ردیف چاه های بدر عبور کرده و پس از بستن سر آن ها با خاک و رمل، آخرین چاه را که به قریش نزدیک تر بود برای خود نگه داشته، بر بالای آن حوضی پر از آب برای لشکریان خود ساخته، دشمن را از آب محروم می سازد. این پیش دستی در کنترل آب که در جنگ در صحراهای خشک عربستان به طور عموم و در پیروزی مسلمانان در این جنگ نقش کلیدی داشته، مسلمانان را در موقعیت کاملاً برتری نسبت به قریش قرار می دهد.



به این ترتیب دو لشکر در برابر هم صف کشیده آماده جنگ می شوند. اولین دسته از مردان تشنه قریش که برای خوردن آب به حوض تحت کنترل مسلمانان نزدیک می شوند مورد حمله آنان قرار گرفته و کشته می شوند، جز یک تن که او نیز اسیر و وقتی که نزد محمد برده می شود برای نجات خود مسلمان می شود. آن گاه فرد دیگری از قریش به نام "أسود بن عبد الأسد" که از مشاهده شقاوت مسلمانان به خشم آمده است با سوگند به لات و عزی که اگر نتواند از آب "حوض محمد" بخورد، محمد را پاره پاره کند و گرنه تا ریختن خون خود در حوض جنگ کند تا هیچ کس نتواند از آن بخورد. وی به محافظین حوض حمله ور می شود و همین که دو پایش به دست حمزه عموی محمد، قطع می گردد، در حالی که بدن خود را کشتان کشتان به حوض می رساند و سر خود را برای خوردن آب به داخل آن فرو می برد. حمزه با ضربه دیگری گردن او را قطع می کند و به درون حوض می اندازد (جالب است که شیعیان، یزید را که در روز عاشورا با بستن آب به روی نواده محمد- حسین - همین کار را می کند و او را تشنه لب به دست شمر به قتل می رساند، با هیاهوی زیاد مورد لعن و نفرین قرار می دهند). سپس از میان لشکر قریش عتبه بن ربیع- همان مرد صلح طلبی که مخالف جنگ بود و از جانب ابوجهل متهم به بزدلی شده بود- به منظور رفع این اتهام و به همراه برادرش "شبیبه بن ربیع" و پسرش ولید برای جنگ تن به تن با مسلمانان- که رسم اعراب برای ابراز پهلوانی در آغاز هر جنگی بوده است- بیرون آمده، حریف می طلبند. هر چند شبیه و ولید بی درنگ به دست حریفان خود، حمزه و علی، کشته می شوند

و دختران خواننده، نزدیک هر آب، آلات موسیقی خود را می نواختند و نسبت به آن ها که به دین اسلام ایمان آورده بودند، بد زبانی می کردند" 13- از بازگشت فوری به مکه امتناع کرده می گویند: "نه، ما تا در بدر نفسی تازه نکنیم به مکه باز نخواهیم گشت و سه روز تمام را به جشن و سرور و گوش دادن به آواز و نواختن موسیقی توسط دختران خواننده گذراندند." 4

سرانجام ابوجهل پس از سه روز خوش گذرانی و قدرت نمایی، با باقیمانده قریش حرکت کرده به "عُودَةُ القُصوی" می رسد. محمد نیز که اکنون بالاجبار درگیر نمایش قدرت ابوجهل شده است برای حفظ اعتبار خود ناچار به ادامه بازی می شود و در "عدوة الدنيا" مستقر می شود.

روز بعد اردوی قریش دچار باد و طوفان شدید می شود و از این رو نمی تواند از جای خود تکان بخورد. ولی محمد با استفاده از بارانی که در زمین او باریده و خاک را برای حرکت سفت و مناسب کرده است به سرعت خود را به سرچشمه آب های بدر می رساند. در این زمان دو اتفاق مهم رخ می دهد که برتری مسلمانان را نسبت به قریش از نظر فرماندهی و تاکتیک جنگی نشان می دهد.

اول این که در میان قریش نفاق بزرگی رخ می دهد که هر چند به سرعت رفع می شود ولی از نااطمینانی قریش نسبت به جنگ و نا همدلی میان نیروهای آن ها حکایت می کند. به این معنا که عتبه ابن ربیع که فردی صلح طلب و از رهبران بانفوذ و مورد احترام قریش بوده، به توصیه و همراهی "حکیم بن جزام" و عده ای دیگر، در مخالفت با جنگ به سخن ایستاده می گوید:

"ای قریش، بدانید که این نه کاریست که شما در پیش گرفته اید، و شما جنگ با محمد و اصحاب وی در پیش گرفته اید که این جنگ از دو بیرون نیست: یا شما ایشان را بکشید و خویشان خود کشته باشید و برادران و خویشان در مکه اند، و چون باز مکه روید، در روی ایشان شرمسار و خجل باشید و ندامت خورید که این کار نمی بایست کرد و آن وقت سودی ندارد، چون کار از دست رفته باشد؛ یا و اگر نه اصحاب محمد شما را بکشند. آن وقت اندوه و ندامت و خجالت و حسرت زیادت شود و آتشی افروخته گردد که اطفاء ممکن نگرردد و قتنه ای انگیزنده شود که به روزگار ما بر نخیزد؛ و من مصلحت آن می بینم که بر خیزیم و به سلامت باز مکه رویم و جنگ با محمد و اصحاب وی در باقی کنیم و محمد با دیگر عرب را باز گذاریم، از برای آن که همچنان که ما را متعرض می شود دیگر عرب را نیز متعرض می شود و بدین وجه جمله عرب خصم وی اند، و کار وی از دو بیرون نیست: یا آن که محمد را عرب بکشند و آن وقت شما خود مراد حاصل شود و یا آن که محمد بر همه عرب غلبه کند و آن وقت شما نیز آن چه تدبیر کار خود باشد می کنید و آن چه بهتر بینید پیش گیرید." 15

مخالفت با جنگ تنها به عتبه و یاران وی خلاصه نمی شد. اکثریت قریش، به جز ابوجهل و یاران وی، واقعاً قصد جنگ و برادر کشی نداشته اند. اساساً قریش مکه به خاطر منافع تجاری شان خواستار صلح در منطقه و آرامش و امنیت راه های تجاری بوده اند. برای همین در مکه نیز به انحاء مختلف سعی در سازش با محمد کرده بودند و زمانی هم که ناامید از سازش، قصد از میان برداشتن وی را می کنند، به خاطر این بود که تبلیغات محمد علیه خدایان باعث نارضایتی زائران و کساد اقتصاد مکه می شد. و حتی قصد ابوجهل نیز برای از میان برداشتن محمد که امنیت راه های تجاری را به هم زده بود، چیزی جز برقراری آرامش و صلح در منطقه نبود.

اما برای مسلمانان و به ویژه محمد و مهاجران که اکنون آهی در بساط نداشتند، تنها راه پیشروی، جنگ و غارت کاروان ها یعنی به هم زدن ثبات و آرامش منطقه بود. به خصوص که از تهدیدات و تبلیغات مسالمت آمیز خود در مکه نتیجه ای نگرفته بودند و راهی جز جنگ و به هم ریختن اوضاع نداشتند. در نتیجه، در حالی که مسلمانان در این مورد یکنل و متحد بودند، نیروهای قریش در مورد جنگ در دودستگی عمیقی به سر می بردند و این خود یکی از دلایل عمده شکست قریش از مسلمانان بود؛ با وجود این که از لحاظ نفرات بسیار بیشتر از مسلمانان بودند.

به هرحال همین که ابوجهل از نظر عتبه و دیگران در مخالفت با جنگ مطلع میگردد، لباس جنگ به تن کرده و در حالیکه میگوید "عتبه که چون لشکر محمد بدید، بترسید و زهره اش بترکید... و اگر امروز در چنین فرصتی با محمد و اصحاب وی کاری نکنیم، هرگز نتوانیم کردن"، نزد "عامر بن حضرمی"- برادر همان کسی که در غارت کاروان مکه در ماه حرام کشته شده بود- می رود و او را از انصراف قریشیان از جنگ مطلع و به خونخواهی از مسلمین و جلوگیری از پایمال شدن خون برادرش تحریک می کند و به او می گوید: "اکنون برخیز و در میان قوم شو و فریاد بر آور و تظلم کن و جامه بر خود بدر، باشد که ایشان را عصبیت بجنبد و حمیت به کار آرند و قصاص برادرت باز خواهند." 16

ابن هشام می گوید:

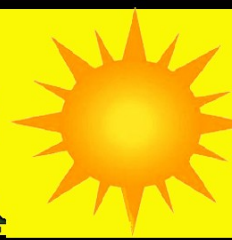
ماهنامه روشنگر

Rowshangar

www.rowshangar.ca  
rowshangar1@yahoo.com

Tel:(905) 237-6661

ROWSHANGAR



روشنگر

Courage is not the absence of fear, rather a principle which has priority over fear!

گفت آن یار کز گوشت سردار بلند / حرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

Rowshangar Publication Vol.5 Issue No.47 June

شماره ۴۷

ماهنامه روشنگر . شماره چهل و هفت جون 2011

# جشن روشنگر

موزیک زنده همراه با خواننده و رقص به صرف شام

شروع برنامه : ۱ شب الی ۱ بامداد

تاریخ : June 17

بهای بلیط : ۳۰ دلار

ورود کودکان بالای ۱۰ سال با بلیط

برای اطلاعات بیشتر با هما تماس حاصل فرمائید . 647-780-6009

مکان : رستوران شیراز

9185 Yonge St, Richmond Hill, ON L4C 6Z2

لطفا برای تهیه بلیط به فروشگاه های زیر مراجعه فرمایید

فروشگاه شایان ریچموند هیل (تلفن تماس 9057805947)

فروشگاه سوپر ارزان (پلازای ایرانیان) (تلفن تماس 4165901234)